

















































آی سادات و رفیع می کب بارانی و قوی می براد میا و است کاتب در این پنج جلد و متوجه می شود  
و بار او را بر این می سازد و از او همی افشرد و باران از این درین می شود **فانخرج به** پس چون  
آورد و می سازد و می کب بارانی می شود **من القمار** ای میوه ها و اعیان حیث و نبات  
**ریز قالک** روزی ساخته و داده برای شایسته می در این کتب متعبد می در مان می نماید و انکی او  
سجده می خیزد و است و در این می در مان نه تنها که عبادت او میل کند از صحت درین می در مان  
و بود که **فانجعلوا** پس می گردانید می می گردید **الله انذا** سجد و اناناز و **وانتم تعلمون**  
و حال آنکه می دانید که انهای را که برستی می کشید قادر نیستد که چیزی بیافریند پس چگونه سزاوار  
پرستی باشند پس بر شما دوش می کشد که می سجده بکنایست می چتا و همگی دیگر سزاوار پرستی نیست  
مگر او و بعد از بیان وحدانیت خود در معقب آن ذکر نماز خوان می کشد که دلالت می بخشد بر توحید و انان  
تمام می شود و کافران بتجید و اعتزاز می صفت می نماید **وان لکم فی ربیب** و اگر کسی شهادت  
و شهادت **منازلنا** از تعزیری که بر سر خود و ستاد **علی جلدنا** بر نهاده خود که می است  
و کان می گردان که ساخته و و باقی است و از تو مانا نازل نشد **قالوا** پس می یارید شاکر در  
و بلاغت می نماید و می **لیس جوده** یعنی آنکه در فصاحت و حسن نظم و معجزه و عوینت می می  
مانند انجیری که با نرسیده و **واذکما شهداء** و بخوانید حاضران مجلس خود را از شاهران صبح و عین  
بیان می آنکه قدرت نداری که معارضه کنی با تو بکلی که مثل آن باشد پس استغنا کنی بیکبار شما  
**وحد من دون الله** بخواند ای هر کسی را که خود امید می یاری خود و ستاد او در این شایسته **ان**  
**کنتم صادقیین** اگر سید شهادت کوایی در انکای کلام ساخته است **فان کنتم تعلمون**  
پس اگر که درین شایسته سوره بنارید **وکن تعلمون** و هر که خواند که عبادی زمان تا آخر اوقات عالم  
مثل از ایام و برید و با جردی از نظام می یارید و انکار می یارید **فانقول النار** ای  
بر سید از انکه در **و قودها الناس** بر غرضه آن مردم اند می کافران معاند و منکران جاحد  
**والجنان** و سنگهای بپرست که کور است آن بتها و عوینت آن باختر شایسته قول می است که مراد  
انصاره بتانی آنکه کفار از سبک تراشیده می بر سیدند و قودها می یارند و می در آن **فانقول النار** ای  
اورا بر سید بخواند ای هر که در خدایت که رسوای خود و کافران دنیا و دین را از انکه در  
و بر انکه در **فانقول النار** ای هر که در خدایت که رسوای خود و کافران دنیا و دین را از انکه در  
خطبه می می گردان که درین سجد و اعتزاز می صفت می نماید **ان لکم فی ربیب** و اگر کسی شهادت  
شوند و این می است **اعدت** آماده و می باشد است **للكافین** برای ناگفته کافران آمده اند که  
داد و می یارید که می در مان کشید و داد و کوی که می یارید با کافران که در این کتب می در مان که می سود کشد

و استخوانها در دوزخ سوخته و کلاشته شود و بر آن کجیون نماید و فرستادن بر قوم ترسانند کافران و ما  
صیانت تا انکه و عصیان باز آیند و مؤمنان و مشقار ای نادار عیان و طاعت ثابت  
قدم باشند از انچه است و سجد و عذر و عقارت و عید ساخته می  
حجت را بر کف از انکه ساختن و تحریف ایشان کردی پس بر تعزیر و مؤنه دادن میل فرمای **و**  
**بقره الذین امنوا** و نبات ده و انکشی را که توفیق الهی گردیدند می حید من و برین می  
و کان ثابت و راجع شدند تا حین موت **و عملوا الصالحات** و گردانیدهای شایسته  
چون نماز روزنه و زکی و حج و جهاد و غیران از واجبات مضمون **بقره ان لکم جنات**  
آنکه را شایسته پیشتهای که در انواع میوه ها و طعام های لذیذ و جمع می یارید می باشد  
**تجری من تحتها امهرون** و در زیر آن درختها یا غنای آن **ای الیها** تجری فرخ از آب  
و شیر و خرما و مسلمان می از مسرت می و دست کعبه های بهشت بر ظاهر زمین بهشت روان باشند  
و بقدرت خدا آب و شیر و خرما و مسلمان می و دست کعبه های بهشت بر ظاهر زمین بهشت روان باشند  
چنانی و مانع در میان آنها نباشد و بیکدیگر آینه شوند آمده اند که اگر چه صادق می می می یارید  
می شود یکی از طهارت کتب می عقل قبول می می می کشد که در مانع در جلوی که می باشند و مانع در  
میان نباشد و بیکدیگر آینه شوند و لغت می شود که از صفت می می می کشد که در مانع در جلوی که می باشند و مانع در  
جمع می شود که درینک و طبع مختلفند و اصلا با یکدیگر مخلوط نمی شوند از انکه روایت که می یارید  
زمین بهشت گردند از انکه آب می یارید باشد و جانب دیگر با قوت و کلا شایسته از فایده باشد و اوقه  
کود که زمینی بهشت از انکه باشد و خاک آن مشک و اهل درختان می از مرور می سفید و لوله و زنجیر  
و با قوت و بهشتیان اگر امید ده باشند دست ایشان میوه رسد و اگر کشیده از خفته باشند دست  
مرور و در آن میوه و چشند و ایشان برینها برآمده نظاره درختان و آبهای روان کنند و از میوه های  
تبادل کنند **کما رزقوا** که در دوزخ می شوند **منها من مر و رزقا** از بهشتها  
و میوه های روزی ساخته و آماده **قالوا** ای **الذین رزقنا** کونید با یکدیگر ای میوه ایست  
که روزی داده شده **در من قبل** پیش ازین زمان در دنیا می در صورتی میوه دنیا باشند  
آفت تانسی بهشتیان در او میل بان کنند و بهشت تمام از آنکه در دنیا بهشتها می یارند با نچه است با آن  
که در آنرا و اگر آنرا میوه در زمین با آن التفات نخواهند کرد بجهت مظهر آنکه لذتی در آن نیست و  
نزد بعضی دیگر که اهل تنسیر مراد می می قبل در بهشت آن باشد که هر که در ثانی الحال بهشتیان میوه خوردند  
کونید که این میوه در طبع و رنگ و بوی مانند آن میوه ایست که قبل ازین در اینجا آماده بودند چنانکه از  
حسن و بدست که طعمی را از طعام نزد بهشتیان حاضر کنند و او از آن تناول کند بعد از آن طعمی دیگر

خدا



















[illegible]



















هو خير ان بهر است ونيكو تر از تنجی و گوشت مرغ کد د لذت و نفع و عدم احتیاج بهر است  
از این چیزها و چون اعدای ابادی بدل کردند **اهبطوا** ابرار روید ازین تپ در شهری از  
شهرهای ارض مقدسه را بر شهر مورو و یک شهر فوسست **فان لکم** فی بدرستی کدر است  
مرثیه است **ما سألکم** اینچه خواستد از این ترجمان **و جریبت علیهم الله**  
و جریبت کافریتی زده شد یعنی لایم کشت برایشان چاره بخیر داد و **و لمسلکم** و در ویتی و چارگی که  
چند و آنرا بکشید خود داد و در پیجویی و احتیاج بخالی ثابت بجهت اعدای اجزیر را برایشان افزون  
سازند **و باقی** و بازگشتند **بعصب من الله** بخشی از خدای تم بین من و او است  
خدا باشد **و باقی** آن خدای و چارگی و خشم خدا را برایشان سبب بود که ایشان **کافا**  
**یکم و ن یا یات الله** بود که کافا و نیتند بر باقیهای خدای تم بین من و او است و کعبه  
عطا کرده بود و آنرا در بیت کعبه می نمود و **و یقتلون النبیین** و میکشند پیغمبران را  
و کفر و می و شمشیر و قتل ایشان از پیغمبران **بغیر الحق** ناحق و نادر و این با اکمید میکشند که پیغمبران  
قتل ایشان را از ایشان صادر رفته بود و اعدای میکشند بلکه باعث قتل ایشان است و سوار باست بود  
**لای جماعصوا** آن ذلت و مسکنت و غضب الهی بسبب آنکه اعی شکر در زمان خدای و کافا  
**یغذون** و بود که از خدای می گذشتند و از احکام خدای می گردیدند و بر وجهی که در پیوسته  
کدر بامداد و حشاد را می کشند و در وقت نازد یک در حمان و زود در حمان موضع تره میفر و خستند و بود را از  
پیغمبر و است کرده که چون از بعد از موسی مدت پانصد سال اختلاف کردند و هر فرقه طریقی اختیار کردند و بعد  
ازین مدت و بیت سال بعد از آن میفرماید که **ان الذین آمینوا** بدرستی که آنانکه از روی تقاضا  
انظار ابرار کردند یعنی بخود زبان افرا کردند با جان یا اعتقاد بدل **والذین هادوا** و انا که  
پیوسته اند **والنصابی** و کوه و مسایلی **والضاربین** و اهل کافا اندی که بدین در  
ازاد با کفار کافر اند که با کانی که از دینی چیزی فرافکرند با این وجه ملاک را میسرستند و زود پیوستند  
و در نازدوی بعدی از آن کوفتند ایشان ستاره پرستند و بره تقدیر و این که مذکور **من امن**  
**بالله** هر کس که کوفتند بخدا یعنی با حق و تا بعد از این صفات سلبی و شیبی آن تصدیق کردند و بهر  
خدا افرا کردند با اعتقاد بدل **و یال یوم الآخر** و کوفتند بر روی با زمین که شایسته  
**و عمل صالحا** و کردند کارهای شایسته **فلهم اجر عند ربهم**  
پیروان از امت نزد ایل و عاصیانه نزد و در کار ایشان **ولا خوف علیهم** و در پی  
نباشد برایشان انتقام **ولا هم یخزون** و نباشد که اند و هر کس شوند نبوت و نفسی  
و بعد از کفری ابرار ایل یا خطاب با ایشان کرده میگوید **و اذا اخذنا** و اید که انا که فرافکریم

و

ن

از شما **میتا قن** جان شما طاعت بعد موسی و عمل با حکام توبه که از این این بود  
که گشت میگردید بعد از این و این را بپای ایشان بگردید و اوجهای او را کون نهید و از نهضات  
او دور شوید **و رفعا فوقه الظهور** و بود اشیام و زینت و ثواب و انا اهل امان را  
قبول کردید و سبب آنرا ابرار ایل بعد از اول توبه است که انا کوفتند و احکام انا قبول نکردند و  
بجوش ابرار کرد تا کوی از کوههای فلسطین که انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
در هر یک فوسست بر بالای ایشان بداشت بعد از قاضی و در پی ایشان آفتی افروخته و در پی  
ایشان در بای زخار بدید آمده و چون کوفتند و ناری بروی و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
نهادند و نه و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
در بیت توبه و است و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند و کوفتند  
شمار انا احکام شرح **بقوة** بعد تمام و جودی کوی که کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
و زبونی میکشد و با موسی یاد کند و نیتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
**لکم** بعد از کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
**مکولیم** بی روی کوفتند از و قاضی بعد **من بعد ذلک** ازین فرافکر و  
بول کردن آن بر حاکم **فلا فضل الله علیکم** بی انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
بر شما **و جنت** و جنت و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
که تا بهیج دوحه کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
زبان کادان و نیتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
نیت دافستند انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
**فی التبت** و حکم و زینت و کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
عبادت کنند و ایشان را در و زینت و کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
بان موضع میباشند و در و زینت و کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
چند مدت نماز و کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
و چون و زینت و کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
شاق آمده است و کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
دان میکشاند و در و زینت و کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
بدویا بودند و زینت و کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند  
و دان شرفشان را خود بودند چون بدی برین برآمد و انا کوفتند و انا کوفتند و انا کوفتند











بعلی اندک را که متاع فانی دنیاست بنی حقایق یهود بواسطه رشوه کوفتی تغییر داد و بجای آن نوشته شد  
که یحیی را از میان منجی باشند و از قدر آن چشم سفید است و هوشموی یک چشمه را بنی منجی و یحیی  
و یحیی خود گفتند که این صفات آن یحیی موعود است **قوله لهم یس وای بر ایشان** **مناکلت**  
**ایدهم** از آنچه نوشته دستهای ایشان بنی یحیی کردند **وویل لهم من یسینون**  
و یحیی را به وای بر ایشان از یحیی که کسب میکنند از رشوه کوفتی و بعد از یحیی ایشان تلمیح قول  
ایشان میکند بگوید **وقالوا** و گفتند یهود بنی یحیی را طاعت خود کرد **من منسب التار** مرکب  
نکرد و با آنکه دوزخ و یا نرسد **الا انما معدودة** که با یحیی مقدار دوزخهای نرسد شده  
کدام حقت و ناست یا بمقدار چهل روز و در هر روز که دوزخ کوفتی برسدند **قل** بگوی  
مخبر و جواب ایشان بر سبیل انکار که **اتخذتم** ایافا گرفتهاید **عند الله** از نزد خدای  
**عجدها** بجای که غار از آنکه یکدیگر عذاب بخورند و اگر بنی یحیی است که یحیی بگوید **قلی**  
**یخلف الله عهدک** یحیی که یحیی بنی یحیی را بخورند و بعد از یحیی **ام تقولون** یا یحیی  
بنی یحیی که یحیی بنی یحیی را بخورند و بعد از یحیی **ام تقولون** یا یحیی  
که ایشان میگویند که منی ایشان از آنکه دوزخ کوفتی برسدند **من کسبت سئده**  
هر کسی که کسب کند خطیعت بد را که آن شرکت **والحطت به خطیعت** و قرار کرد  
او را که او بنی یحیی که شامل حال او شود **فاولئک اصحاب النار** جی آی  
که او اهل دوزخند **فیهما خالدون** ایشان در آن آتش جاوید ماندند **کلمت** عهد  
از آن در میان اهل ایمان میفرماید که **والذین امنوا** و آنانکه گردید و از یحیی در سبیل  
**وعلو الصلوات** و کردند کارهای نیکو و پسندیده **اولئک اصحاب الجنة**  
آن کرده اهل بهشت اند **هم** ایشان بنی یحیی **فیهما خالدون** در بهشت  
جاوید باشند **کلمت** با زمره شش کلام بزرگ بنی یحیی میفرماید که **واذا اخذنا**  
و یاد کنید چون فراگرفتیم بنی یحیی در دوزخ **میدان بنی اسرائیل** عهد و جای فرزندان یحیی را  
که یحیی اند و گفتند ایشان را که **لا تعبدون الا الله** آنکه پسندید که یحیی را که از او برتر است  
او است بنی یحیی و **والذین احسبوا** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
شفقت و رحمت و انفاق و دعای خیر **وروی القرابی** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**عی ولساکین** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**حسن** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
شد و صواب دلالت کند **واقیموا الصلوة** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است

نور

مقرر شده **واذا اخذنا** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**والذین امنوا** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**اولئک اصحاب الجنة** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**هم** ایشان بنی یحیی **فیهما خالدون** در بهشت  
**واذا اخذنا** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**میدان بنی اسرائیل** عهد و جای فرزندان یحیی را  
**لا تعبدون الا الله** آنکه پسندید که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**والذین احسبوا** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**وروی القرابی** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**عی ولساکین** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**حسن** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است  
**واقیموا الصلوة** و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است و بنی یحیی که یحیی را که از او برتر است







خداوندی موسی را کتابهای آسمانی قَالَ لَوْ اَتَيْنَاكَ بِمَا نَزَّلْنَا عَلَيْكَ گویند مگر چه بیاوردیم  
شده است و باینجه فرمود وَيَقُولُ مَا هِيَ اِلَّا كِتَابٌ و بگویند که اینها چه چیز است  
ایشان وَهُوَ الْحَقُّ و آن حق است و راست است و از حق چه نازل شده مُصَدِّقًا  
بما هم که در حقان که صدق کننده است و موافق بر آن کتابها که با ایشانست یعنی تورات بعد از این بر قول  
ایشان است و میفرماید که قُلْ بگوئی محمد در جواب ایشان که میگویند تورات ایشان دایم قُلْ  
تَقْلُوبُ پس چرا میگردانید اَنْبِيَاءُ اللَّهِ انبیا خدا را مِنْ قَبْلِ پیش از این اِنْ  
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر بودید که بندگان تورات نسبت قبل بودند و زمان تورات چه نسبت است که آن قبل  
بود ایشان بود ایشان دایم بودند و در صد و قبل آن حضرت دوی بودند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ  
مُوسَى موسی و بدرستی که آمد بنام موسی بِالْبَيِّنَاتِ باینجههای روشن مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ  
پس از آنکه توبه کرد و ساراجی دای مِنْ بَعْدِهِ از پس از آنکه رفتی موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ  
و غایب بود و کوسه کاران بود بر نفس خود نسبت کوسه کاران نسبت با یاد و نداشتن معجزات و آن  
أَخَذْنَا مِنْهُمُ از ایشان گرفتیم وَأَكْثَرَهُمْ كَذِبًا و اکثر آنها دروغگو بودند وَرَفَعْنَا قَوْمَ الطَّوْغُ  
و بر داشتیم بر سر ایشان که هر که منسوب بود بر خود و کوفتند خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ و آنچه را که به شما دادیم  
لَقَوْمٍ بفرموده دست دزدی قام وَأَسْمَعُوا و بشنویید پس فرمایید اسکالم قَالَ أَسْمَعُوا  
گشتند شنیدیم گفتار را بگوئی وَعَصِيَاءُ و نافرمانی کردیم بدل امر و وَأَشْرُوا و خوریدند شدند  
پس سامی دادند فِي قُلُوبِهِمُ الْغَيْلَ در دلهای ایشان دوشی کوسه کاران بود و دوشی کوسه کاران  
در دلهای ایشان در آمده دایم شده و آنرا يَكْفُرْهُمْ بکفر آنها بسبب ناکردن و بخوردن انکار  
و نهاد ایشان جدا ایشان خدا را بر جسم میدانند دوشی ذیبا و از آن کوسه کاران ندیده بودند پس  
دوشی آن در دل ایشان رسوخ یافت قُلْ بگوئی عتبه با ایشان که بَلْشَاءَ يَأْمُرُكُمْ  
باینجه که میفرماید تا را يَدِ باینجه إِيمَانُكُمْ ایمان شما تورات که آن تورات محمد و  
و آن إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید که بندگان تورات این ایشانست عدم کرویدن ایشان  
تورات یعنی اگر کوفتید و بودید تورات شما را باین قیاس اگر بگردید چون افعال غیر از شما صادر شد پس  
اینها تورات ایات ندامت و ایشان با وجود این قیاس دعوی میکردند که گفت جز ما اینها بود پس هم  
که قُلْ بگوئی محمد در جواب دعوی ایشان إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ اگر داشتید الذِّكْرُ الْآخِرُ اگر  
بر شما که غار است آن مری دیگر که گفتند عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا خَالِصَةً در حقان که  
آن خالصست بر شما دایم خاصه غایت مِنْ دُونِ النَّبِيِّ غیر از نبی و برادر و برادران فَهَؤُلَاءِ  
اموات پس از آنکه کید رفت را إِنْ لَنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان

دو را که گفت خاصه غایت زیاد متیق است که اهل بهشت البتة مشتاق آن خواهند بود که  
چند روز و از این دایمیت دنیا خلاص شده با نجا رود و موضع استراحت و احوال لذت است  
وَلَنْ يَمُوتُوا أَبَدًا و آنرا نمیکشند چون مرگ را که بِمَا قَدَّمْتُمْ باینجه که  
بسیار باینجه فرستاده است و دستهای ایشان از محراب دوزخ چون قبل از این و تحریف نعمت حق  
رسالت و آنرا دایم با وجود علم ایشان باینجه وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدا  
داناست بستمکاران و دروغ گویان این تبتیه است بر آنکه بگویند و سفاکند و دروغ گوی و باینجه  
میکشند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ أَحْسَنُ النَّبِيِّ و هر که دایم با ی و چون از اجماعی برین  
مردان عَلَى حَبِيبَةٍ بر زننده کافی دنیا وَمِنْ الدِّينِ أَشْرَكَ و از کسانی که تبت  
شربت آورده اند و در کفر با آنکه دایم داخل بودند چه تبت که هر چه ایشان بسیار است  
چنین از پس حقیق عتبه باشند با وجود آنکه هر چه بسیار از زننده کافی دنیا هر چه اهل  
کتاب از ایشان بفت تبت است و در حق که يَوْمَ أَجْزَعُهُمْ دست میدارند از ایشان  
لَوْ يَمُرُّونَ أَفْسَسًا که گشتی بر داده شود هر اسمال وَمَا هُوَ بِنَجْدٍ و تبت  
آنکه که در کوفتند و بیابانده و باشد مِنْ الْعَذَابِ از عذاب و تبت أَنْ يَمُرُّ  
آنکه داده شود پس ایشان هر چند که در این باشند و تبت عذاب ایشان نکند بلکه موجب زیاده باشد  
چنین بسیاری معامی دای وَاللَّهُ يَصِيرُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدا باینجه باینجه  
بودن و غیر ایشان و باینجه و از آنرا هر رسایند هر دیت که یعنی از نبود گفتند که مصاحبه حتمه  
جبرئیل است و دوشی بد و فری آورد و پدر و پدران مارا انجیر مثل تبت بسیار رسیده و اکثر آنها  
بدینان فرود آورده و غیرهای ایشان را خراب نموده اگر بگوئی او میگوید و دوشی با محمد ایمانی آوردیم  
آینه نازل شد که قُلْ بگوئی محمد در جواب ایشان مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلِ  
و هر که باشد دشمنی جبرئیل را ای نام برائی با سر باینست و معنی او بعد از آنست و این خزان دوشی آیت  
پس هر که دشمنی او باشد ملائکت دشمن خدا باشد فَأَنْزَلْنَاهُ عَلَى قُلُوبِكَ پس  
بدرستی که او فرود آورد و قرآن بود بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدا مُصَدِّقًا در حقان  
که آن صدق کننده است بِمَا لَمْ يَكُنْ يَدْعُوهُ باینجه که دوشی از آن نازل شده و  
حال آنرا ایشانست چون تورتیه و بر و و تحیل وَهَدَى وَبَشَّرَ الْمُؤْمِنِينَ و راه  
ناید به هیچ و فرموده حتمه هر چه میخواست بر ستمکاری از در کات دوزخ و رسیدن بد رحمت بهشت  
پس شکی نیست که دشمنی جبرئیل دشمنی خدا و ملائکت و رسولانست و از این است که در عقب این سوره باید  
مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ هر که باشد دشمنی خدا را وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَ

و باینجه







ایشان را اوبان علی کنند **ولا یفعلهم** و سود نهد ایشان را نه و اگر چه در این برای مرتب است  
**ولقد علموا من شریک** و هر چند و آیه بود و هر که می را بی بدل کند از اید می  
باینجه که میاموزد او را و بدان علی کند **ماله فی الاخره** ناید او را در این برای من  
**خلاق** می بود و می او را در آخره خدای باشد از عذاب **ولکلی ما شرفا** و هر  
بدی نیست که می خشد و بدل کند **به انفسهم** باینجه نفعهای خود را بی جانهای خود را  
بر خشد **لو کانوا یعلمون** اگر چه که فکر کنند در این با دانسته حقیقت این را که ایشان را  
عذاب می چون ایشان علی کند با خود اندیشی که با می نداشتند **ولو انهم امنوا**  
و اگر ای خود را که می نداشتند و قرآن **واقفوا** و بجز خود ندی از نعم دلش بودی و سایر  
**معای** **ملکوتہ من عند الله** هر گاه با و ای که بخت از تو یک خدای **خیر**  
به تر است از شرفی بر پوشیدی نعمت خدای **لو کانوا یعلمون** اگر بودی که با دانستی که  
نعمت خدای به تر است و مراد باینکه ایشان با آن وقت بد تر است یعنی چون که با آن علم کنند پس کو با علم  
با آن ندارند پس می نه بود را از نعمت که در عقب آن نمی توانی می کنند از نعمت را با و می گرد  
**یا ایها الذین امنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **لا تقولوا دعنا** گوید لفظ  
و امر را در وقت می کردی با می که بود گفتار غرور است و بزرگوار با الخیر این کلی می گردید و قصد  
دشنام فاحش می کنند و تومانی این کار را با می می کشند که مراعات ما کی و مرا حذر احوال با کی و  
تانی فرما باینجه بر می خوانی از آیات قرآن تا اثرات بلیغ بود استماع این لفظ که از الخیر را با آن خطا  
می گردند و مراد ایشان با آن نسبت ربوبی و احق بود با و پس می نه مؤمنان از این نمی کرده ام و خود را  
یک کار جان ناید و از حد و قابلیت آن ندانسته باشد که بود با آن قصد دشنام کنند و فرمود **و قولوا**  
**انظرنا** و بگردید باینجه آن کلی که بگردی و ما را در حال ما کی با محبت ده ما تا بلیغ یعنی خود را  
و آنکه می و امر فمائی **واسمعوا** و بگردید باینجه ای مؤمنان یعنی خود را و اما احسان ندانیده با سید بلیغ  
مراد با و فمائی قول باینجه و بلیغ شنیدی بود که گفتند **سمعنا و اطعنا** چنانکه گذشت **وللکافرین**  
و بگردید باینجه می بود که از روی بدت و دشنام می کار می گردید **عذاب الیم** عذاب درجا  
که کمتر رسد آورد و آنکه می از بود و اطاعت و می می گردند با مؤمنان و کای مؤمنان چنان بود که اطاعت  
خواه ایشانند حق نمی کنند قول بود آن که در فرمود **ما یؤد الذین کفروا** و بدت در این  
حق می بر این و این بگردید **من اهل الکتاب** از اهل کتاب از اهل تورات یعنی یهود و **والمشرکین**  
**ان یزول علیکم** از شرک از ایشان که فرستاد و شود بر شما و **من یرکب من یرکب** از یهودی و مشرکان  
و انروی از نزد و در کار شام رست که می گردید و بزرگوار بود از آنکه بخت با و از اسمعیل انتقال اید و مشرکان را

و

و اعلمه آن بود که توبه بوی و غیره و نیم نفی رسد حق می فرمود که **والله یختص رحمتہ**  
و خدای خاص می گرداند و رحمت خود بوی توبه و می حق رحمت اوست **من یشترک** هر که  
و معصیت بیند **والله ذو الفضل العظم** و خدای خداوند فضل و بزرگوار است و هر  
او را می تو اوست فرموده آورده اند که خود را و مشرکان طعن میزدند که خدای را می و فکر استوار  
نیست هر حکمی می کند و به از این پشیمان می شود و حکمی دیگر بخلاف آن می کند حق تعالی قول ایشان کرده بود  
که این کار معنی با دارد می خشد چنانکه توبه معصیت است احکام شرعی توبه معصیت می از کردی  
معصیت آن بود که کسی بپشیمان باشد و توبه کتاب ایشان و حق دیگر معصیتی این که می و بپشیمان  
و اکنون معصیت آنست که بپشیمان باشد و کتاب قرآن و احکام شرعی توبه معصیت است چه معنی و  
تقاضای حکمی می کند و زمانی دیگر معصیتی خلاف آنست بجهت معصیت خدای و در کار این معصیت و از آن  
علم با آن دارند این با یکی و حکمی معصیت می از آن حکام **ما یستحق من ایه** هر چه  
منع می گرداند از این از آن و روق معصیت خدای و مقتضای ذوات **او تکسب** یا فاعول  
می گرداند از او و از دلای بوم **ناب** بپشیمانها می آدم به از آن آید بپشیمان و دفع بپشیمان  
چنانکه بپشیمان یک غایب با و می منسوب که می بد و حق با و بپشیمان قرآن که از مانع باشد و بپشیمان  
**او متکسبها** یا می آدم بپشیمان کرده ایم و دفعه و توبه با وجود دعایت معصیت می گرداند  
که با از بیت المقدس بکعبه و بیت که مردمی و مجلس اشرف رسالت بر پای خواست و گفت با  
رسول الله چند آیه از قرآن می دانستم و در آن توبه می خواندم دی شب بخوابم و فراموشی کرده بودم و  
هر چند خواستم که بپشیمان آدم بپشیمان نشد دیگر بپشیمان خواست و گفت مرا بپشیمان صورت دست داد و دیگر  
بپشیمان گفت حق فرمود که می نه از این معصیت فرمود و هر آینه را که می نه از این با مردم می بود و  
که می گرداند می کشند که مانع آید بپشیمان و از دست ذرات ایشان و خدای اذان بر است و بپشیمان  
از حکم و معصیت آید در معصیت احکام فاعول بود حق می نه از روی انکار و بپشیمان فرمود که ای منکر عدل  
گشوده **ام تعلم ان الله** آیا ندانی که خدای می علی کل شئی **و یخیرها** از این  
و اثبات و غیر آن از مقدمات **قلیم** توانست بر حق معصیت نمی می کشد که **و الله**  
**تعلم ان الله** آیا ندانی که خدای می **لک طوبی السموات والارض** و  
با دشتی آما با و بپشیمان می هر چه خواهد بود که **وما لکم من دین الله** و بپشیمان شما را از  
غیر خدای می **من دین** دوستی که از و فاعول رسد **ولا تصیروا** و ندای که از فاعول  
دو و از آنکه پس اوست که بپشیمان می از این و اثبات ام می کند و بیت که می گرداند از این  
بر وجهی که بپشیمان طلب می گردند و از آنکه می کشند که با ایات می آدم تا بپشیمان بپشیمان که خدای بپشیمان

حزب



















بني فرستاده و خواند بر ایشان **آياتك** ايها الكتاب را با نشانهای وحدانیت و **ويعلم**  
**الكتاب** و میاورد ایشان را کتاب قرآن **والمجمل** و المجمل بر آن کتاب نشانهای ایشان را با  
از معارف و احکام و معانی و بزرگواران ایشان را از آن معانی به بیست و پنج احکام  
**انك انت العزيز** بدستی که توانی و توانای غالب که هر که بطلب فتوی از آنجا آید که  
**الحکیم** توانایی و حکمگاری بی حدی که بر وجه محبت باشد و دیت که خدا را بی سلام سلم  
و معاجرا که بر آن برود و درود با سلام و دعوت و گوشت شامید ایند که صفت محبت و درودیت  
فشت است بی سلام اسلام آورد و معاجرا که در آن نازل شد که **ومن رغبت** و کسی که باز  
کرد اند و رغبت نکند **عن ملة ابراهيم** از دین ابراهیم **الا من سقى نفسه**  
بکلی که سبک گرداند و بخوار و بختدار سازد نفس خود را **والله لطيف الخبير** و تحقیق که در پرده نام  
ابراهیم **في الدنيا** در دین برای کرم و جود و نوری یا نرف غیری یا فوط طاعت و فزونی بود  
با صفت خلت و دوستی با جماعت خاند که **وانك في الاخرة** و بدستی که در دین برای  
**من الصالحين** از جماعت صالحان است و صفت صلاح آراست چون با این صفات پس هر که  
آردی او رغبت بگرداند و آید سبب باشد و نفس خود را از گردانیدن و جزو دین و صفات  
ستود و او میفرماید که **اد قال له** باد که ای محمد باقی که گفت مرا ابراهیم را **ربك اسلم**  
بروردگار داد و کرد و بنمایا سبب و بر وجه آنکه او را شهادت **قال اسلمت** گفت  
ابراهیم که در دین خود را **اركت العالمين** برای پروردگار عالمیان تا هر چه خوا  
م از من بپای و دینی بی جاری سازد **ووصي بها ابراهيم** و وصیت کرد ابراهیم در حق و حق  
بلکه خود **بليد** پسران خود را یعنی ایشان را امر کرد و پیروی آن آیت و التزام نمود بآن **ويعتق**  
و یعقوب بنزاد خود را بآن وصیت نمود باین وجه **يا بني** ای پسر من و فرزندان و از  
بودند چنانکه در سوره يوسف باید افتاد **ان الله افطى لكم الدين**  
بدستی که حق است بر گردید برای بنادین اسلام را **فلا تموتن الا و انتم مسلمون** پس  
باید که نمیرید مگر در حال کسالت باشند یعنی بر دین اسلام را در وقت غایب تا هر گاه که مرگ شما در دین  
بیدار از و بر سبیل انکار خطاب باهل کتاب میکند **امر كنتم شهداء** ای شما حاضر بود  
یعنی بودید **ادخركم يعقوب الموت** و حق که آمد یعقوب مرگ در دین خالت و وقت  
کرد بفرزند خود پس از آنکه شاد و دوی میکنید که وصیت او با و لاد بدی بودی بودی و بی حقیقت  
زیادتی بیان میفرماید که بقیی شما حاضر بودید **ان قال بليد** در وقت که گفت یعقوب مر  
بر آن خود را **ما تعبدون من بعدي** چه چیز را خواهید پرستید پس و قافله

و باقی

من مرض یعقوب باین کلام فراموشی بخود بود از ایشان بر تو حید و دین اسلام چون ایشان این  
سخن میفرمودند **قالوا تعبد الهك** گفتند در جواب او که خواهی پرستید خدای تو را  
**والله انك** و خدای پدران تو را **ابراهيم واسماعيل واسحق** ابراهیم  
که بود پدر گشت تیری آنکه بود پدر اورد و اسمعیل که بود پدر خواندند و اسحاق که بود  
اب که بود پدر و حرمت او را بر او پدر بجای آوردند و از انجاست که حق است از پدر ابراهیم  
گفت با آنکه او بود حاصل که ایشان گفتند که ما خواهیم پرستید خدای تو و پدران تو را **الها**  
**واحد احدى** بگوید و بگوید **فكن له مسلمون** و حال آنکه ادب خدا را که بگوید  
کردند بفرموده و فرمود برادر او **تلك** آنجا که یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان **امه**  
گروه بودند **فدخلت ليلها سكنت** بدستی که در گذشتند ایشان و مرا ایشان را  
انگیز کردند **ولكم ما كسبتم** و مرا غنا است آنچه که بدید و هر یک از شما را ایشان را  
بر گردانید و او را می خواهد داد **ولا تستولون** و پرستید و بخواهید شد **ما كسبتم**  
**يعلمون** از آنچه بودند ایشان که هر که دین بنی خدا ایشان را عاقبت نکند و بنی خدا  
ایشان قیام بی باید اعتقاد بود و اولاد را طاعت و داد و از آنجا که داد و بزرگان ایشان  
عقوبت خواهند کشید حق است در دین آید و اعتقاد ایشان نمود که در حال ایشان شایسته بود  
و نشان ایشان با عمل شام و بخود میگردید و دیت که این مورد با اجماع دیگر از یهود و بنی قریظ و اصحاب  
گفتند که هر یک هدایه نیست مگر آنچه ما برانیم پس تابع ما شوید تا راه راست باشد و نصاری بنی  
گفتند حق است آید فرستاد که **وقالوا** و گفتند اهل کتاب را مؤمنان را **كوا هودا او**  
**نصارى** باشند یهودان یا مسلمانان یعنی یهودان با اهل اسلام گفتند که بر دین یهودی یا  
و نصاری بنی گفتند باشند و دین نصاری **كفتموا** تا راه را باید **قل** بگوی محمد و صحابه  
ایشان که چنانست که شایسته بود **بل ملة ابراهيم** بلکه متابعت میگیریم ملت ابراهیم را  
در اصول دین اسلام **حيثما** در هر جا که این مذهب را می بیند است از هر که بپایه راست با این  
مایل بود بدین حق که اسلام است **وما كان من المشركين** و نبود ابراهیم از مشرکان  
آوردگان این کتاب است با اهل کتاب و نصاری بنیان چه ایشان دعوی می کنند که تابع ابراهیم اند  
و حال آنکه مشرکان چه یهود را اعتقاد اینست که بر پرستید است و نصاری بر اعتقاد اینکه عیسی پسر  
خداست **قولوا** بگوید ای اهل دین و جواب یهود و نصاری که شما را بخود می خوانند  
**امنا بالله** گردیده ایم خدا **وما ازل الينا** و ما بجز و فرستاده است سوی ما را  
یعنی فرات **وما ازل** و ما بجز و فرستاده شده است **الى ابراهيم** ما ابراهیم







نباختند بطاعتی و خیریتی قبول شد امرای مبادر شدند که روی خود را از بیت المقدس بکعبه متوجه گردان  
 چو دران و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعنی گشوده گفتند محمد مشتاق شهر و مولد خود است و بجهت  
 این روی بدان کرده تا زید بگذارد حق تعالی را از این اشیاء این لفظ گویند اذان خبر داد که **سَيَقُولُ**  
**الشَّكَّاءُ مَا وَلَّيْنَاهُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ النَّبِيَّ كَانُوا عَلَيْهِمْ** چه باز گردانید مسلمانان را از قبله  
 ایشان که ثابت بودند بر آن یعنی بیت المقدس **قُلِ اللَّهُ أَشْرَفُ الْمَلَكِ وَالْعَرَبُ** بگوی ای محمد  
 در جواب که مریخدا و است جهت شرق که خداوند را در اینجا است و مغرب که بیت المقدس در آن و آن  
 شده یعنی مالت صحیح شرق و مغرب و سلسله جهات پس هر طرف که مضبوط می بیند از آن قبله میگرداند  
 و بان امر میکند **يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** راهی نماید بالطاف خود هر که را  
 خواهد دید روی راه راست که مورد بخت است و از جهت این امر است در توجیه بیت المقدس در  
 غایت بیکار و بار دیگر بکعبه معظّمه ترفیع مضبوط و حکمت پس بجهت رزاهل کسب باین ترفیع فضل است  
 میکند بفرمود **وَلَذَلِكَ** و چنانکه کرد اندیم غمار راه یافتگان **جَعَلْنَا لَكُمْ** کرد اندیم غمار  
**أَمَدَ وَسْطًا** کوهی بر کردید و باجمعی بعد از آنکه بعد از **لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**  
 تاباشید گواهان برای الیایا بر مردمی که منکر متعاند **وَيَكُونُ الرَّسُولُ** و تاباشد فرستاده من  
 که حد است **عَلَيْكُمْ شُهَدَاءُ** برای شما گواهی تعدیل کرده شما را و با عدالت بطریق حق آنست که  
 کبر انداخته تا با جمیع دروغی برای شما منصوب شده و متولّد شده و شما را کتاب حق تعالی بخیر کرده و ظلم ننموده و هیچکس  
 بلکه اینصاح طریق حق کرده و بعبودیت او فرساده و ایشان را تبلیغ رسالت کرده اند و نصیحت و موعظه مردمان  
 نموده و لیکن ایشان که نکرده اند شفاعت ایشان را بر شهادت باطله است و مشک تبلیغ ایشان شده اند پس  
 گواهی میدهد بر اهل و روزگار خود بر کسای که قبل از شما بودند و بعد از شما باشد آشوبان و رسول برستی  
 شما گواهی میدهد و در وایت آید که این گواهی در روز قیامت باشد که ام انبیای سابق انکار تبلیغ و رسالت  
 خود نمایند پس حق تعالی از انبیای طلب شاهد تبلیغ کند اگر چه او بجهان به حال ایشان و اما باشد اما بجهت آفات  
 جهته و الزام منکران طلب بینه تبلیغ کند از غیران پس این مخرج حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را بیاورد و گواهی  
 دهند بر تبلیغ هم انبیای و انکار هم سابق ایشان را گویند که از کجا استنبیح که بجهت تبلیغ کرده اند ایشان  
 گویند ما دانستیم این را بخارج از حق تعالی کتاب خود بر زبان پیغمبر خود پس حضرت رسالت را حاضر کرده اند  
 و در آن حال آنکه وی سوال کنند آن حضرت بعد از آنکه ایشان گواهی بدهد و در شواهد التخلیل از سلبان  
 بن قیصر حلی بدایه کرده که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حق تعالی در آیت که میفرماید **لَتَكُونُوا**  
**شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** ما را بخواند است نه غیر ما پس رسول خدا ای گواه است بر ما و گواهی

در حق حق

بر خلق و پیغمبر او و رزق او و ما بهم که حق تعالی در حق ما فرموده که **وَلَذَلِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ** و سبب و بعد  
 از ذکر آنکه هر چه که ما میفرمودیم بخوبی قبله بیاورد و خطه تاویل میفرماید بفرمود **وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ**  
 و نکرد اندیم ما قبله و **النَّبِيَّ** آن چنانکه **كُنْتُ عَلَيْهِمْ** بودی پیش ازین زبان بران یعنی  
 جهت کعبه چه در بیت که لغت و در آنجا از بجانب کعبه میگذارد و چون بدینجهت میفرمود و ما میفرمود  
 شد که متوجه بخیر شود و بجهت الفت و دلجوئی بیده و تابا الکثیره از تحریف نرشد و بعد از آن ما میفرمود  
 شد بجهت کعبه معظّمه یعنی حق تعالی و تم میفرماید که ما ساحتیم قبله را بجهت کعبه یعنی ازین بران  
 بود و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مگر برای آنکه بدانیم یعنی ایمان کنیم باین وجه که معامله از ما بندگان کنیم **مَنْ**  
**يَبْتَغِ الْرِسُولَ** آنکس را که متابعت رسول کند یعنی پیغمبر را که بر وی رسول گشود بعد از تحویل  
 بکعبه **مَنْ يَنْقَلِبْ** از آنکس یعنی پیغمبرانی که باز گردیدند **عَلَى عَقِبِهِ** بر پشت  
 خود یعنی مرتد شدند از دین او بجهت الفت گرفتن قبله بدین خود یا بجهت ساقط نهادن آنرا که باقی  
 بود پس اسلام از کسای که برگردانید **وَأَنْ كُنْتُمْ لِلْكَافِرِينَ** و بدین جهت که گفت قبله یعنی  
 تحول آن بزرگوار و در آن بر مردم **الْأَعْلَى الَّذِي هَدَى اللَّهُ** مگر بر آنانکه راه غیور است خدای  
 ایشانرا مضبوط و حکم ایمان و باین را بجهت ثابت گشته ما ساحت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله  
 علیه که در آیتای ما نظیر که پیغمبر ما فرموده بخوبی بجانب کعبه المعظّمه و بجهت حضرت رسالت نبی  
 کعبه توجیه فرمود و بجهت که ضعیف الايمان بودند بحال خود ما ندانیم و دست که بعد از آنکه بخوبی پیغمبر  
 هر خطه شهادت کنند و میگویند که اگر قبلیتی جهت کعبه است پس انا که بجانب بیت المقدس غایب  
 کرده اند از اصحاب محمد و وفات یافتند چون اسعد بن زراره و برادر پیغمبر و برادر ابی طالب و  
 باشند حق تعالی فرمود که **وَمَا كَانَ اللَّهُ** و نیست خدای و فرموده که **لِيُصِغَ آيَاتِهِ**  
 هر آینه ضایع گردانند آیتها را یعنی نماز را بر آنکه بر وجه اعتقاد صحیح روی به بیت المقدس میلدارند  
**إِنَّ اللَّهَ بِالْآنَسَاءِ كَرِيمٌ** بدین جهت که خدای تعالی مهربانست بر دمان و فرود ایشانرا  
 ضایع نکرد و اند **الرَّحِيمُ** بخشنایند است صلاح ایشانرا فرمود و آنرا که در اقل حال  
 که حق رسالت صلی الله علیه و آله در نماز روی به بیت المقدس میکرد و بعد و میگویند که محمد در نماز  
 قبله ما نماز میکرد الخضر ازین اقوال طول شد آنرا ذکر کرد که قبله کعبه باشد که قبله ابراهیم است  
 ای معنی را بجهت میل اظهار کرد و بر میل متوجه مقام خود شد حضرت کاتبه هر سبب ازین روی  
 با سنان و بطلان و منتظر و می بود تا جبرئیل آمد و باین آیه آورد که **قُلْ مَنْ قَبْلَ وَجْهِكَ**  
**فِي السَّمَاءِ** بدین جهت که بزرگوار بودی در آیت انجمن آسمان برای انتظار و می **قُلْ وَلَيْسَ**  
 پس متوجه ساحتیم را قبله **تُضَاهِي** بان قبله که در زمینهای **قُلْ وَجْهِكَ** پس







چه بود میگفتند که بجهت میل باقرای خود روی گرد آورده و شرکات طعن میزدند که همت داشت که  
ما بر حقیم و یو یار و روی بقبل مانگرد **فلا تخشوه** می ترسیدای مؤمنان از ایشان دو  
تجربیات کعبه **والحسنی** و ترسیدای من مخالفت زبان من **ولا تخشوه** و تا  
تمام کم تقصیر و کم خود مغرور و بر شما یا ندان اختتامی شاست بلکه **علیکم** بر شما  
**وعلکم** **تقصدون** و شاید که غداره باید نیز از احکام دین **کما ارسلنا قیام**  
چنانکه تمام کردم و خود را بر شما یا نیک فرستادم در میان شما **رسول منکم** **فستاده** از شما یا نیک  
و آن محمد است **س یملوا علیکم ایاتنا** بخواند بر شما آیه های بارگذاشت **ویرتکم**  
و بات میگردانید غداران از چرت شرک باب شریعت **و یعلکم الکتاب** وی اموزاند غداران  
و آن **الحکم** و طرز نبوت و احکام آن احوال و حرام **و یعلکم ماله**  
**تکونوا تعلمون** و تعلیم میداد غداران از چیز بر آن بودید شما بداند از این که در نظر فرما که ما بوقیم  
آن ندانستید **فادکر فی** بهی یاد کنید مرا طاعت و عبادت **ادکرکم** تا یاد کنم  
شما را بتوب و مغفرت **و ایستدالی** و سپاسی داری کنید برای من بر نعمت ها که شما انعام  
کردم ام در دنیا و آخرت **ولا تخشون** و تا سپاسی نکنید مرا یا نیک و نعم و عصبان امر از این غنییم  
روایت کرد در اخبار و رسیده که حق تر فرمود که بنده گان خود را بجهت داده ام که اگر چه بزرگ و بزرگ  
میدادم هر آینه بفرمودت از ایشان تمام کرده ی بودم و آن ایست که گفتند که **ادکرکم** و در سطح الفا  
قریب به هفتاد وجه درین آیه مذکور گشته و در اینجا یعنی روایات که در باب فضیله ذکر و آیه مذکور  
کرده میشود از آن عبد الله روایت که حق تر فرمود که هر کس بجهت مشغول بذكر می از یاد کردن حاجت  
خود می غافل نشود من بجز از آنچه توقع داشته باشم از فراموشی و نیز فرمود که پدرم دایم بذكر خداوند  
بودی بر وجهی که در رفتی و نشستی و طعام خوردی و بخی گفتی با مردم و یاد خدا بودی  
و پیوسته میدیدم که در زبان او میخورد و بوی بکلیه لا اله الا الله و بقی از هیچ مانع میکرد تا بطول  
آفتاب مارا بگذراند و میفرمود که در راه ذکر خدا و تلاوت قرآن بسیار دایم بودی  
در این بزرگ زیاده کردند و فرستادگان در این حاضر نشوند و شیاطین بگوشند و در خشنای شوند  
خانه را اهل آسمان مانند درخشید ستارگان را اهل زمین و در خانه که ذکر خداوند نکند و فر  
نخوانند برکت از آن خانه کم شود و ملائکه از آنجا دور شوند و شیاطین در آن خانه سکنی سازند و  
اوبه نیز از آن خانه دور است کرده که شیعه ماکانی اند که در خلوة ذکر خداوند بسیار کنند و از حق رسالت  
هم روایت که چنانچه از حدیث میروم من بانی متصف نباشد کی خاموشی دویم توقع برای طلب ستم  
دکار و سچان در حال جهاد می مال و نیز از آنحضرت روایت که حق تر می خطاب کرد که اگر بنده

تجربیات

بدن که من مشغول شود و غضب او ادا ده گناهی کند من نگذارم که آن گناه از او واقع شود و اگر چه در میان  
آن دایر مستوجب آن شده باشد که عذاب من بر ایشان نازل شود من بجهت همت و برکت آن ذکر  
آن خدا را از ایشان بگردانم و نیز از آنحضرت مرویست که موسی از خداوند سؤال کرد که یا خدا یا تو توبه  
با من تا با تو را بگویم یا دوری تا تو را یا آواز بلند بخوانم حق تر فرمود که یا موسی آنرا بگویی منی ذکر کنی  
من هم نشنم کسی ام که ذکر می کند و پیغمبرم فرموده که در هیچ مجلسی ذکر خداوند نکند مگر کسی که از آن  
بایشان نداند که بخیزد که سینه اش را بجهت آن بدل کردم و غمنا آمیزدم و در هیچ مجلسی ذکر خدا  
نکند مگر که خدای تملک را امر کند تا در این ذکر شریک شوند و قواب ذکر خود را با ایشان دهند و از  
آنم هدی صلوة الله علیه روایت کرد در هفت بیایانی و سیمت هرگاه که بنده ذکر خدا مشغول شود  
و ششگان در آن بیایانی بد رحمت نشاندن مشغول شوند برای وی و چون توقف نماید ایشان از دست  
نشانند باز ایستند ایشان را گویند چرا توقف کردید گویند صاحب ما در ذکر خدا است شد و اسباب  
مصلحت در دست نشانند ما ذکر است و چون دوام ذکر مستلزم باز داشتن نفسی است از تعلق از آنحضرت  
در عقب امر بذكر میفرماید که **یا ایها الذین امنوا استعینوا** ای کسانی که گویید اید برای  
جوید و قوام غور و محنت **بالصبر و الصلوة** بشکلیای که کلیل و رنجانست و به ناز که  
اصل عبادت است و معراج مؤمنین و مناجات رب العالمین **ان الله مع الصابرين** و  
بدین کلمات ای شما با صبر و است بجهت و محاربت و نفرت و عبادت و در هیچ حالت و حاجت و دعوت  
و توفیق در طاعت و نزدیکی مراد بعبود است که متقی بشکلیای بیت بر جوع رفتگی و غریبی  
و بگره جهاد است با کفار که مستلزم تعب و رنج پشمار است و چون حق تر امر غرور با سعادات بعبود  
و صلوة و عبادات که مستلزم جهاد است و در عقب آن فرمود که **ولا تقولوا می یقتل** و  
مکوبید کسانی را بقی دینی کسانی که کشته شوند **فی سبیل الله** در راه خدای منی جهاد  
**اموات** کایشان مرگدانند مر ویت که مجاهد بیدان حزب بدر ذکر کشیدند که بگردد ایشان



[illegible][illegible]



آن کوه که پوشیده از حقند **يَعْلَمُهُمُ اللَّهُ** می بیند و در میان خدا ایشان را از زمین خود  
و **وَيَعْلَمُهُمُ الْاِخْتُونُ** و لعنت می کنند بر ایشان لعنت کند که از ملائکه و مؤمنانی سخن  
و انبی **الَّذِينَ تَابُوا** مگر آنانی که باز گردیدند از کفر با ایمان و از کلمات نعت نبوی با اظهار آن  
و **وَأَصْلَحُوا** و اصلاح آوردند که راهی تپا شده خود را از تحریف و غیوای و بیدار است آن  
که شنیدند و **وَبَيَّنَّا** و بیان آن کردیم بجهتی که بیان کرده بود در کتاب ایشان اوصاف  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم **فَأُولَئِكَ** پس آن کوه ایشانند که بسبب قیوم و صلاح و نبی صبی  
**أَتُوبَ عَلَيْهِمْ** باز گردیدیم بر ایشان بقبول قیوم و **وَأَنَا التَّوَابُ** و من توبه قیوم  
کننده قیوم بنده کام **الرَّحِيمُ** مهربان بر ایشان بغنی صحت و عدم تعجیل در سقوط و بعد از آن  
بیان حال کسانی میکند که توبه کردند و توبه از کفر و کلمات سخن می بردند می باید که **إِنَّ**  
**الَّذِينَ كَفَرُوا** بدست کسی که آنانکه کفرشند نادر اخبار بود و یکی از آن کوه شنیدند و مردم **مُطْلَقًا**  
اهل توبه یعنی کسانی که توبه کردند بنیاد و رسول **وَمَا تَوَّاهُمْ كَفَارًا** و مردم و کفار  
که توبه کردند **أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ غَنَّةُ اللَّهِ** آن کوه و ایشانند لعنت خدای و دوری  
از رحمت او بعد از امر **وَاللَّامِلُ لِكُلِّ** و لعنت فرشتگان **وَالنَّاسِ** و لعنت هر جمعی  
**اجْمَعِينَ** ه ایشان هر یک را که و آدمیان بر ایشان لعنت کند که آنند و این لعنت خدا و ملائکه  
و آدمیان بر ایشان است **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالیکه بجای می ماند که نند در آن لعنت  
**لَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ** سبک کوه نشود از آفتاب ایشان عذاب آتش و دوزخ  
**وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ** و نباشند ایشان از آن محفل داد و دشمنی نازای با بعتداری کشاید  
چند عدد ایشان است **سَمِيعٌ** بناسند از این عباسی که کفار و فرشتگان که نند که این محفل و وصف  
خدای کن تابا و بگوید سخن **سَمِيعٌ** اخلاصی با این آیه نازل گردانید **وَاللَّهُ** و خدا شما  
ای عالم خلایق **إِلَهُ الْوَاحِدُ** معبودیت بلکه که هیچ شریکی در ذات و صفات ندارد که

او بگوید اِنَّهُ يَدْعُو لِحُجُوجٍ جَارِي شد و همچنان پیش از او را میخواند عَلَى این کار تا آنکه در وقت نوبت  
کس این آیه را نداشت کردیم تا بعد از وی هم معبدت زده که تا بنوا می کند من صلوات و رحمت ناعنای بیاورم  
فرمانم چون حق در ذکر لغات بدیده کان نورد یک لغات شاق و معیبات بشدیده و در عقب این ذکر احکام  
هم میفهماید که معنی شفات غلظت و میگوید اِنَّ الصَّافِ وَالْمَوْءِيَّةَ بدرستی که صفاد و موه  
دو کهنه در کم مِنْ شَعَارِ اللَّهِ از شافای خداست در پنج خانه که بعد از این اعلانات بناس  
است که در پنج تیریس نهوده فَمِنْ حَجِّ الْيَتِ پس هر کس که خدا را کعبه را با عمل مخصوص  
اَوْ اعْتَمَرَ یا تسبیح زیاده کعبه شود بعلیای محترم هم فَلَا جَنَاحَ عَلَيْهِ اَنْ  
يُطَوِّفَ بِهَا پس هیچ گاهی نیست بود آن اطواف کند با و بود که بی کسی نماید در میان  
تَطَوُّعٍ خَيْرًا و هر کس بطوع و رغبت بکند که در ای بیکو لطواف حج و عمره و سی میان صفاد و موه  
فَاِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس بدرستی که خدا شکر را دهنده شکر گوید که آنست عَلِيمٌ دانای عالم  
از عبد الله عباسی مریدت که سب نزول این آیه آن بود که در مجالست و بیت بودند بنی امیانی نام داشت  
و دیگه نایب اساف و صفایه بود و در تامل را و عمره چون زمان اسلام در رسید و حاضر از زمان پاک  
کردند آن دو سنگ را نیز شکستند مسلمانان کاهه سی این بودند و عمر از ایشان آن بود که در موضعی کتبت  
نصب کرده باشند سی این کردند که با باشند سی این آیه فرستاد و در قمر ایشان فرمود بعد از این با حکم  
چند که از مرقماید بر طایفه ای دینی از آنان بقول اِنَّ الَّذِي يَكْتُمُونَ مَا اَنْزَلْنَا  
بدرستی که آنان که می پوشند با خیر خود و پنهان می دارند مِنْ الْبَيِّنَاتِ از نشانهای درستی مراد جبار بود  
چون کتب بنی اشرف و عبد الله صوری که اکلانات و صفایه حق رسالت ۳۰ که در قوریه اخفا می کردند  
وَالْهَدْيِ از خیر و عبادت میباید بوجوب اتباع لغت و ایمان و اواز دلهای علیه مِنْ بَعْدِ مَا  
بَيَّنَّاهُ از پی الکیان کرده ایم از آن لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ برای مردمان و درودیه  
بنی انجیمه و در تورات اشکار کرده بودیم از نفوت محمد و موجب اتباع او که ایشان حق می کردند اَوَّلَكُمْ



**لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** بخت همه معبودی که مستحق عبادت باشد **إِلَّا هُوَ** مگر او که احد است در صفات  
و ذات **الرَّحْمَنِ** بخشنده است در ترتیب ابدان **الرَّحِيمِ** مهربانست در تقو  
ارواح و چون همه منعم از اهل و فروع اوست نه یونس غوار و استحقاق رستگاری نداشته باشد بعد  
از انصاف دلیلی بر او میگذرد و حدیث خود و غیره مایه که **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ**  
و الارض که در آفریدن آسمانها که خیمه است بی ستون و پایه و معنی نداشته **وَالْأَرْضِ**  
و در آفرینش زمین که باطل است گسترده **وَلَا خَلْقَ لَيْلٍ وَنَهَارٍ** و لکن در وقت شب  
و روز و در بی یکدیگر اختلاف ایشان در روزی و گویای **وَالْفَلَاقِ تَجَرَّى فِي**  
**الْبَحْرِ** و در کفهای کران بار که هر دو در زیر **بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ** یا بخواهی رساند به مردم  
و سبب دیدن گیاهات و دریاست **وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ** و در آنچه فرستاد  
خدا از آسمان با آبار **مِنْ مَّاءٍ** از آب باران **فَأَخْبَاهُ فِي الْأَرْضِ** پس زنده  
ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را از نباتات **بَعْدَ مَوْتِهَا** پس از مرگ و زنده کرد  
و **بَثَّ فِيهَا** و در آنچه پراکند کرد در زمین **مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ** از هر جنسی که خوا  
به نام و سیاه و وحش و طیور و حیوانات **وَتَصْرِفُ الرِّيحَ** و در گردانیدن بادها از هر  
جهتی چون باد شمال و در دور و جنوب و صحرای **وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ** و در باران گردانیدن  
و فریاد و در آرم خدای **بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ** میان آسمان و زمین که با پیوستن آید و از  
هم جدا شود تا آنکه امر آبیان رسد **لَا يَاتِ** هرگز آید و نشانیهای انبیا و امور دیگر که از آسمان  
حکم و کال قدره و وسعانه و دلالت عام بر علم و وحدانیت او **لِقَوْمٍ يَعْتَلُونَ** مگر و  
که در دارند و نمی تفکر بر آن بکارند از حضرت رسالت هم و بیت که دای بر کسی که این آیه بخواند و در  
تفکر کند **وَمِنَ الثَّانِي مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ** و از مردمان کسای  
که فراموش اند از خدای **أَنْدَادًا** امتیازات و شرکات یعنی بنای که بر غیر اهل ایشان شرک است خدا

مخبر

**يَجْهِنُونَ لَهُمْ** دوست میدارند ایشان را **كِبْرُ اللَّهِ** بحد دوست داشتن خدا را  
یعنی تعظیم و اطاعت ایشان میکنند مانند تعظیم و اطاعت کردن خدا را و ادبشان میکنند که بتا را در  
تعظیم و طاعت و محبت و بریل خدای میکنند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنانکه ایمان آورده اند  
**أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ** ایشان قوی ترند و ثابت ترند از روی دوستی و محبت ایشان  
نهادن است نسبت محبت کفار با ایشان زیرا که محبت ایشان هم که قطع نمیشود و اختلاف محبت بتان  
که آن هیچ زایل نمیکرد و از آنجاست که کفار از خدا یاد خود عدول میکنند خدا و وقت رسیدن  
و معصیت با ایشان و در بعضی زمان عبادت بقی میکنند عبادات او را که داشته به بقی دیگر میل میکنند  
و میگویند این بهتر از آنست **وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا** و چون ببینند یعنی بدانند آنکه ظلم  
کردند بخود و از حق دور گشتند بفرستادن **أَذْمُرُونَ الْعَذَابَ** در وقتی که بینند  
معاینه عذاب و فرزند را **إِنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا** آنکه هر قدر و نظیر بر هر شی میخدا و است  
نه بر بتان ایشان **وَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ** و از او ترند آنکه خدای محبت  
عذاب بتان ایشان و بداند مفرات شرک و آن آوردن و حسرت و ندانند ایشان بروجی باشد  
که بوصف در دنیا بد عطا گشته که معنی آنست که چون ظالمات در روز قیامت ببینند که در رخ  
پا ضد سال را با استقبال ایشان آید چنانکه مرغ و اندر جیزد ایشان را بچیند بدانند قوه و قدرت  
ملکوت و جبروت میخدا و است و عذاب او بخت و ایشان علم بقدرت خدای و شد عقوبت او  
بدان کنند **إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا** و وقتی که بریزند از ایشان که در باشند **مِنَ الَّذِينَ**  
**اتَّبَعُوا** از آنانکه پیروی کرده اند ایشان را یعنی بشوایان اهل ترک از تعصبات و متابعتان خویش را بشوند و  
**رَأَوْا الْعَذَابَ** و حال آنکه بر بینند این بشوایان و متابعتان ایشان عذاب را **وَيَقَطُّعُ**  
**بِهِمُ السَّابَّ** بریده شود ایشان سببها و رابطها که در دنیا با یکدیگر داشتند از خویشی و دوستی  
و مصاحبت **وَقَالَ الَّذِينَ لَوْ أَنَّ كَرِهَ** کاش ما را مانده داشت بود ندی دنیا **فَتَبَرَّأَوْا مِنْهُمْ**

و این آیه را در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند



پس چنانچه گردانند کَمَا تَرَوْا مُنَاجِحَاتٍ مِّنَ الْمَاءِ آنچنانچه از آنجا گذشت كَذَلِكَ چنانکه  
 خدای تعالی بایشان در آن روزهاست يَوْمَ تَقُصُّ أَعْيُنُهُمْ باینکه خدای کردارها  
 ایشانرا حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمال که حق تواب داشته باشد  
 بدان ازج و ضیافت و مقبلات که بر وفق قریه سوده باشد برایشان رسد و عقول نکند و سبب حسرت  
 ایشان شود و گویند چنانچه در وَمَا هُمْ و نباشند پشیمان و تابان بِحَاجَتِهِمْ  
 الشارح بیرون آید که آنرا از فقر و ورع بگذرانند و در آن مقام که در تقاسیم و کسوف است که قبیل نبی اعیان  
 و خزانه و بی عام و بی مدح هر که در آنند بر خود بعضی از چهار یا از پنج صوره و سبب و وسیله  
 حق تعالی ایشانرا از آن بفرموده بر سبیل عموم فرمود که يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ  
 ای مومنان بخورید از ثمره آن که در زمین است حَلَالًا طَيِّبًا پاک و پاکیزه و از بعضی چیزی که بر شما  
 حلال و طیب است بخورید و هر که اندید وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و پیروی  
 میکنید که راههای ابلیس را یعنی بر پی او روید و در حرام حلال إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ باینکه  
 که شیطان دشمن است آشکارا که میخواهد که شما را بفریب بد فروخ دهد إِذَا يَأْمُرُكُم بِالتَّغْيِثِ  
 که امر میکند شیطان شما را یعنی و وسوسه میکند بِالسُّوْرِ وَالْفِتَنِ عیبی و کار زشت  
وَإِنْ تَقُولُوا و بگوئید يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردم عَلَى اللَّهِ مَلَأْنَاهُم بَرَحًا  
 آنچه غیبتانید مانند شریک گرفتن بخدا و تحلیل حرام و حلال و غیر آن از مذهب باطل و اعتقاد  
 فاسد از این عباس مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود یا اسلام دعوت فرمود گفتند ما تابع  
 او باوجد خودیم و اقتدا بایشان میکنیم چنانچه از ما دانند در باب حلال و حرام حق تعالی  
 آید فرستاد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفتند وَمَكَرُوا و کفر کردند در باب حلال و حرام أَتَتَّبِعُوا  
مَا أَنزَلَ اللَّهُ پیروی کنید از آنچه خدای فرستاده یعنی قرآن در حلال و حرام قَالُوا كُونِید  
 بقرآن نمیکویم بَلْ نَتَّبِعُ مَا لَفِئْنَا عَلَيْهِ باینکه ما پیروی میکنیم آنچه یافته ایم از پیشین

۴۱ بداد خود را بر سبیل انکار میفرماید که أَوَلَوْ كُنَّا آبَاؤُهُمْ آیا ما پدران پدران و پسران  
 اگر چه بودند پدران ایشان که لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا نمیکردند چیزی را از امور دینی یعنی  
 تفکر نمیکردند در توحید و عدل و سایر احکام نبویه وَلَا هُمْ يَتَذَكَّرُونَ و راه  
 راست نیافتند و تذکره بر ایشان نمیکنند برای تقار و در ترک اجابت امر حق که قبیح است و  
مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی صفت خواننده کافران بتوحید مَثَلُ الَّذِي يَدْعُو نَارًا  
 مثل کسی که بانگ میزند عَمَّا لَا يَفْعَلُ باینکه او را که غرضش الْأَعْيُنُ وَنَدَاءُ  
 مکر خوانندگی و ندای و آوازی و هیچ از آن فایده نمیکند یعنی همچنانکه حیوان غی فهد او از گشاده خود  
 و هیچ آوازی بشنود و در تعلیمات معنی آن همچون کافران از بهر دهند خود را از غیبت  
 و حقیقت حق نادانند و باینکه بجهت تامل نکردی در آن از روی عناد و استکبار بر پی سبب این ایشان  
هُمْ گویند از شنیدن کلام حق يَكْفُرُونَ لکن این از لغت معنی صواب عَمِي گویند  
 از رفتن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ پس ایشان عقل ندارند یعنی و در غی باینکه آنچه  
 بفرمایند و بگویند بجهت ترک فکر و تامل و دلای پس از کافران امر حق کرده نمومنان خطاب میکنند  
 که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید كُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ  
نَزَقًا لَّكُمْ بخورید از ثمره آن که از زمین بر آید وَإِذَا يَدْعُوا إِلَى اللَّهِ  
 و شکر گویند خدا را و پروردگار و نهی پاکیزه و لذت بخور إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید تَأْمُرُونَ از روی اخلاص  
إِلَىٰ تَعْبُدُونَ او را می پرستید وَأَمَّا حَقُّهُ و حق پرستیدن حق تعالی و آنچه شده حق تعالی میگوید که  
 با آدمیان و پریان هیچ کاری عظیم نداشته ایشانرا از آفرین و عبادت بخور من میکنند و در نهان میگویم  
 بدیشان و بخورم و شکر گذاری میکنند و از خفیه و سالت مرویست که هر که دوست دارد که دعای او اجابت  
 شود باید که طعام و کسب او پاکیزه و حلال باشد و پیروز حدیث قدسی آمده که ای بنده از خود دعا  
 کردنست و از حق اجابت کردن پس هیچ دعایی دارد و نمیکردم مگر دعای خورنده حرام و نیز از سید عالم



والبیت که کتلت لغیر حرام نزد خدا است از دوزخ و کتلت نازستی و در ذلک دانستم از  
خود بر او هفتاد حج است و چون او سجاده ذکر باحت لطیفات خود در عقب آن بیان جهات  
می نماید که اَعْمَاحَرَمٌ عَلَیْکُمْ جَرِیْفٌ یَسْتُکْحِی حَرَمٌ کَرِیْمٌ اَنْ یَنْدُرَ اَمَلَتُهُ هر دارا  
یعنی خوردن آنرا و اشغال آنرا و ادای حیوانیت که بطریق فرج آنرا خج نکرده باشند وَالزَّیْمُ  
و خورن را غیر از خونی که با زبانی مانده باشد در کشت و دلت بعد از کشتن حیوان وَلَحْمُ  
الْخَنَازِیْرِ و کشتن خوک و هر جای آن نزد حکم دخیل است وَمَا اَھْلَیْهِ  
حرام کرد لیس و از بردارند با دقت فَیَغْرِ لَیْلَهُ برای نبرد خدای بی نام بنام فَیَغْرِ  
یعنی هر که در خانه و بیچاره گردد با او یا کستی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد و هر که کشت  
نیاید که با بی سزد و حق خود کند غَیْرِ بَاشِشٍ در حالی که سفاک شود یا آنکه آنرا از مضطرب و کوفتا  
و با او مام معصوم و هر که با قتل بری کند یا بقصد لذت خورد وَالْأَحْدَادُ و نهج و کشتن  
از سزد و حق فَلَا اَمَّ عَلَیْهِ یعنی هیچ کنای نیست بود و خوردن آن اِنَّ اللّٰهَ عَفُوٌّ  
بدرستی که خدای ابریزنده است هر کس را که در ذمه او از جهات بخورد رَحِیْمٌ مهربانست و بنده  
بیخت و دادن ایشان در خوردن جهات قبل ازین کشتن که طایع بود و صفا و بجز در ذمه و غیر  
دادند و پس اندک مبارک اذ تابع او شوند و رسوم و عتایف که سال از بپودن میگویند و نهج و ممانند حق  
می نماید که اِنَّ الَّذِیْنَ یَلْقَوْنَ بدرستی که آنان که می پوشند از طایع بپود مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ  
فِی الْکِتَابِ آنچه فرستاد خدای از قوریه از صفا و بفرمود و میخوان چون آید و هر دو یکرا و  
وَفِی شَرِّهِ مَثَاقِیِلًا و بجزند یعنی بدل میکنند بدان پوشیدن بجای اندک و حق  
حقیر که رسوم ایشانست با دشواری که قوی از ایشان بجهت تغییر صفا لغیر اُولَئِکَ اَنْ کَرِهَ  
پوشند که آن مَا یَا کُوْنُ فِی بَطْنِهِمْ بخورند و بشکلهای خود اِلَّا النَّارُ کَرِیْمٌ  
وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ معنی نگوی خدای با ایشان یَوْمَ الْقِیَمَةِ در روز قیامت سخن گفت

فمن انفق من ریحی باشد وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و آن که گوید اند ایشانرا از حیث اعال با اصلا سخن با ایشان  
نکنند و حق و حق و بخی ایشان ننهد چنانکه شخصی را کسی در غضب باشد با او سخن نکند وَلَهُمْ عَذَابٌ  
الِیْمٌ و او ایشانرا با عذاب در دوزخ است و بختاند ایشان اُولَئِکَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوْا الضَّلَالَةَ  
آن که و آنانند که از روی جهالت بخودینند که هر هیدای یعنی کدوا که بخرن از لالت بالهدای با چنان معرفت  
که این هدایت است و این معال و نیاست وَالْعَذَابُ بِالْغَفْرِ و بختاند که عذاب با وادی بی  
با و حق و باقی و این سودای اخوشت فَمَا اَصْبَرَهُمْ پس چه صبر شکایت کدوا ایشانرا عَلَى النَّارِ  
برایش و در حق این نجیب احوال ایشان در اشتغال مویجات افش و بی باکی ایشان از آن ذَلِکَ اِنْ مَدَّ  
بِأَنِّ لِلّٰهِ بسبب است که در لَقَدْ اَنْزَلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ فر فرستاد و تو را بر راستی و دوستی پس ایشان و را  
و آنکه افش و در تکلیب آن که بیداند با غفرت و در آن پوشانند با فر فرستاد و تو را ایشان هر که بگویند  
و مخالفت نمودند وَ اِنَّ الَّذِیْنَ اِخْتَلَفُوا بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِی الْکِتَابِ در کتاب  
خدای یعنی تو را بر مخالفت کردند و بر تاویل باطل کردند در مقام حق بجهت و تغییر صفت بخدای عَلَى اللّٰهِ  
و در مسلم با آنکه اختلاف کردند در قرآن با معنی که بعضی از آنرا کشتند و بعضی نیست اقراران و آنکه  
بعضی گفتند که این فساد بپیشین است بر هر تقدیر ایشان اختلاف کردند لَقَدْ اَفْتَقَرْنَا بجهت و  
در طایع در عنادی و در زندگان عدولست از حق بیاطل آورده اند که بپود در نماز روی بجهت کدوا  
و تسان روی بنسرف و هر که در بلیخود غلو کردند چون در زمان اسلام مسلمانان مامور شدند بجهت بجهت  
هر حق از اهل کتاب گفتند که قبل ما بهتر است و بنای کاد و در آن نهاد پیشرا و قات خور و در آن صفت بکند  
و هر طایع بجهت جیت جاهلین می گفتند که طاعت بجهت است و در تو بجهت با حق تعالی فرموده که لِیْسَ لِلّٰهِ  
نِکَیْفٌ یعنی تو را نیست و آن تَوَلَّوْا وُجُوهَکُمْ آنکه بگردانید سر و بپای خور و قَبْلَ الْمَشْرِقِ  
وَالْمَغْرِبِ بپوی شرق چون نصاری و بطریق مغرب چون یهود و زبور که آن سنوخت وَلَکِنِ الدِّیْنُ  
نیکی که سزاوارست که آن اتمام نمایند مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ خداوند نیکی که است



کبر و خجدا و بوز قیامه وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ و بهر شکلی که باشد کتابها را بچون طایفه  
 و نصاری که بعضی تصدیق کردند بدین معنی وَالْبَلَّيَّانِ و بگوید بهر بیعتی که بچون اهل کتابی  
 که بعضی کردند بدین معنی دیگر وَأَقْبَىٰ آمَالًا عَلَىٰ حَبْدِهِ و بگوید اهل خود را بر روی آن مال  
 یعنی با آنکه دوست میدارد و از سر آن میلزد و در راه خدا میدهد ذَوِی الْقُرْبَىٰ خَوْنِيَانِ  
 خود را که محتاجند وَالْيَتَامَىٰ و بی پدرانرا که بی یار رسیده باشند وَالْمَسَاكِينَ  
وَالْمَغْلُوبِينَ که سؤال نکنند و از قوت سالیان غلبه باشند وَأَنِ السَّبِيلِ و راه گذارنای از بعضی  
 مسافران را که دوست نداشته باشند تا بوسی خود باز گردند وَالشَّارِكِينَ و در روی حق  
 که از ایشان را بیجا ساخته باشند بخواسی وَفِي الرَّقَابِ و در خلایق کوری که در نهان بندگان  
 از بند بندگی باینجه که از ایشان بزرگوارند وَأَقَامِ الصَّلَاةَ و بگوید و از بندگی که  
 که بپای دارد غافل فرمید وَأَتَىٰ الزَّكَاةَ و بدهد زکوة مقرر را وَالْمَوْفُونَ و نیز خداوندی  
 آنها اند که وفایند بکند يَعْدِدْهُمْ عِندَ خُودِ إِذَا عَاهَدُوا و چون عهد کنند و این عهد را  
 با خلق است یا با حق چون و فایند وَالصَّابِرِينَ و صواب بریدحت یعنی هر کس که در فِي  
الْبَاسِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی و جاری وَحِينَ الْبَأْسِ و در  
 هنگام جهاد یعنی کارزار و مقاتله یا اهل فقر و نیاز از زحمی و وابست که با وَالْمَوْلَاتِ مانند فقر  
 و غنا و نفسی چون مرضی أَوَّلِكَ آن کرده که این صفات دارند الَّذِينَ انانند که بخشن  
صَدَقُوا راست کنند و درین و پیروی حق و طلب خبر وَأَوَّلِكَ و آن کرده  
هُمْ لِلتَّقْوَىٰ ایشانند که بهر کالای از کفر و غیور از ناشایسته ای آیه متفرج جمع کالای  
 انسانی است و هم که این صفات دارد انسان کامل است چنانکه حقیقت رسالت فرمود که من علی  
 بهذا الْحَقِّ فَقَدْ سَمِعْتُكَ الْإِيمَانِ یعنی هم که عمل باین آیه کند و ایمان کامل باشد و باید دانست  
 که تصدیق بر کرده مذکور موجب قیام جمیل است اما بر ذوی القربى موجب منفعت است یکی

۴۳ مرد قزاق و دیگری مرد صدقه و از علی ابن الحسین هم ویت که از بچه غنای داشت که چندی که بر خفت  
 قوی بودند و هم که از بایام زند باید که تکیه بی کنی و صدقه سر نمایی و صلح هم کنی که این صفت هم از یاد  
 کنند و در ویشی را به بود و هفتاد و نه مردند از صاحب دفع کند پس صدقه با قارب موجب اجر دنیا  
 و قارب عقیقت است و لهذا انحضرت رسالت هم ویت که بهترین صدقه صدقه کسیت که روزی هم  
 خود دهد و انحضرت رسالت هم ویت که بهترین صدقه صدقه کسیت که روزی هم  
 شود ویت که بهشت را برود و لجب گرداند و نیز فرمود که بهترین خاکی خاکی خاکی است که در ویشی باشد  
 که با او تکیه کند و عیلت احوال او نمایند با قارب شفقت و رحمت و بدترین خاکی خاکی است که با  
 به بقر رسانند و اما مساکین در هر صبح آمده که رسول خدا فرمود که با خدا یا امر بالمعروف یا نهی عنکر  
 در دنیا و آخرت یکی از زوجات الهی و گفت یا رسول الله چنانچه ای دعا میکنی فرمود برای آنکه ایشان بی  
 از قوت انرا که بچهل سال به بهشت روند و بعد از آن فرمود که با خدا یا مساکین و دینی کشید و تصدیق نماید  
 ایشان را که به خرم باشد و نیز مکنسید و فرمود که با خدا یا مساکین و دینی کشید و تصدیق نماید  
 ای عبد الله هم ویت که حق فرمود که به چندی نیست که کسی را موکل ساخته ام که از اوقعی میکند که  
 صدقه و ویت که من بدست قدرت خود از اوقعی میکنم و کسی را در قیاس آن وکیل نمیکردم از آنچه  
 نیم خرم باشد که من از اوقعی کنم و پرویشی هم چنانکه که شتر یا گاو اسب بودند و چون روز قیامت باشد  
 من آن صدقه را بچند ار که احد رسانیده با شتم پس از او بی رد کنم اما از بی التیمل هم ویت که هر که بگوید  
 بنوازد حق و معفات دنیا و آخرت او را و او گرداند و در قیامت و در حساب و میزانی عزیز باشد  
 بلکه درین مواضع با او همی باشند و از هر کس که او را بی گردانند و اما فی القیامه عبد الله بی سهل از  
 رسول هم روایت کرده که هر که بگوید مکتب را یاری دهد قدری از مال تابان خود را از خیر خود باری  
 ناز بندد که بی خلای شود و در سایه خدا حمایت او باشد در روزی که هیچ سایه نباشد که سایه  
 رحمت او این غارم و روایت کرده که امرای نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله ما علی بیاور











موضع بدان که روزه ماه رمضان از اوقات بسیار است و اجر بسیار و فضیله بسیار و از جهت ولادت  
معه و وارد شده که شیطانی را درین ماه بند کنند و درهای بهشت را بکشایند و خواب  
کردن را در آن معیادت نویسند و خواهموشی را به تیغ نویسند و چون اول ماه رمضان رسد  
حق تم امر نماید تا با دوازده مرتبه بچند که ترا مشق خوانند و بر درخت بهشت آید و  
برگهای آن بر زمین و حلقهای در بهشت بچند آید و صدای از در بهشت آید که چکلی  
مانند آن آوازی شنیده باشد و سوره العین خود را آید و دهصد دروغهای بهشت آید  
و ندا کنند که آیا چکلی هست که ما را خواستگاری کند از حق تم پس رضوانا گوید که این  
ساعت است گوید اول شب ماه رمضان است حق تم امر نماید تا برای آنکه درهای بهشت  
بکشایند و درهای دروغ درینند و دروازه بکشند و در قعر دریاها اندازند تا روزه  
است مرحوم را فاسد شوند که دروازه جعفریم را بکشد که چرخهای صغیر و اگر در آخر  
جمعه ماه شبان خطبه خوانند و حمد و ثنای حق تم بجای آورد و فرمود ای مردمان ما علیکم  
السلام بر شما سلام افکند که در این شبی هست بهتر از هزار ماه یعنی شب قدر حق تم روزه و شش  
روزه کرد و قیام شدنی است مگر اگر اینده هر که درین ماه فعل شئی بکند چنان باشد که در  
ماههای دیگر فایده ندارد و هر فایده درین ماه بر هفتاد فایده در ماههای دیگر است  
ماهیت که در حق و محبت و مینا دانی آمرزش و اخیری اذای از آن حق و در هر که روزی در  
روزه بکشد حق تم همه گناهی بیامرزد و در حق از آن حق و در هر که از آن ده مانند قوی که  
آن روزه در او بود و بر او بد و اگر بخشی بوضیافه تا درین یک غریب آب سرد روزه دار  
در وقت افطار روزه بکشد حق تم او را از جوی کوشی و آب کرد اینچنانکه هر کس که  
ابو سعید جذری گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که شئی از شیطانی ماه رمضان غارت کند  
حق تم بهر چقدر غارت و هضم کند سجد و بنویسد و بنیای در بهشت برای او بنا کنند و چون  
یکره ناز ماه رمضان غارت کند هر گناهی که کرده باشد حق تم بیامرزد و بهر روزه که روزه دارد  
کوشی در بهشت و بر او بد که هر کس که از او در باشد از او بر او هفتاد هزار فرشته انبیا  
و شهاب آگاه استغفار کنند و بهر چقدر که کند خواه در روز و خواه در شب در حق در بهشت  
برای او بنشیند که سوار شود و پانصد سال از او بپایه او بیرون شود و در وقت در خیر  
کس حق تم وی کرد عیسی که ای موسی من روزه ماه رمضان را بنده کای فنی کرده ام چون  
ماه رمضان در آید عمل شما تمام تا انصابت خود با دایم شد و کوشی بدعی روزه داران

در روز نهار

در آنکه تا هر که که ایشان دعا کنند این فرشتگان آید و گویند و من سوگند خورده ام که دعای ایشان  
رد نکند موسی گفت یا رب ایا دعا را می دانی یا می گوید ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو  
کناه گذشته ایشان را بیا می زنی ایشان را تا من کرد حق تم فرمود که ایشان آنکه عبادت اند و بعد از آن  
تا یکدیگر بهر امر با فکار مریض و مسافر و کارکنان میفرماید و من کان مریضا و هر که باشد بیمار  
بر وجهی که روزه داشتن موجب زیاده می شود أو علی سفر یا در سفر بود و سفر  
معیت نباشد و کثیر التفرغ بود فعدة من ايام اخر پس بر سر قنای آن روزهای که  
در آن مری یا سفر افطار کرده باشد از روزه های دیگر یؤدی الله بهم الیسر بخوار خدای  
بنما آسانی یعنی حکمت او اقتضای کند که در وقت مری و مری سفر شمارا بر روزه داشتن تکلیف  
نکند ولا یرید بهم العسر و نخواهد شد بخوار و بچهار مری مسافر و مری را با افطار امر نمود  
پس اراده یفرس و بر او آسان کند و دشوار نکند و اند و لیکن العدة  
و تمام کند عدد ایام مری و مسافر را که در ماه رمضان افطار کرده اند یعنی تا آنکه بشود عادت  
در وقت دیگر که ای و بعد از آن باشد ولیتار الله و تا به بزرگی یاد کشید او را و علی  
ما هدیکم بر آنکه راه نمود شمارا بر روزه و احکام آن و بشو تا بر آنکه کما درین تکرار است که  
در عقب چهار نماز که آن غار شب عید است و حق و دعا نصیب است یعنی گوید الله اعلم  
الله اعلم لا اله الا الله و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم  
و لیکن العدة و تا شاید که شایسته گوید بفرقه شریف و تبیین و با بر قنای روزه داشتن و چون حق  
در احکام روزه کرد در عقب آن بیای دعا بکنند و اجابت دعا کنند و میفرماید که و اذا  
سئلکم و چون پرسند تا عبادی حق تم بندگان من انصفت منی یا عملد  
با اوقات و در وقت دعا فانی فریب پس بگو ای اوقات که نزد بکم بایشان حق تم من احمل  
کرده است باحوال ایشان و باجابه دعای ایشان از این عباسی مریت کجی از یهود گفتند  
که ای خدای چو که دعای من بشنود و حال آنکه اینها تا ابدان پانصد ساله داشت و چینی  
از آسمانی با آسمانی پانصد ساله راه طه تا با حیات هفت و استغفار ایشان آن بود که خدای تعالی  
بر حق گفتند است که بر آسمان هفت است حق تم در آن قول کرده فرمود که من بندگان  
نزد بکم پس بهر نوع که میخواهند بر من بفرستند و نخواهد بود أجیب دعوة الداع  
اجابه میکنم خواندن خواننده را اذا دعاه و حق تم که میخواهند و حاجت او را در آن  
اگر حق و صلیت من مفتی آن باشد و یا سوال او مخالف شرع نباشد فلیس یجوبالی پس























[illegible]

نصف الحزب





ازان ترسیده باشند و محصل علم و عبادت با آن مشغول شود فمن عساه پس پسندیده و دلش  
 مردار فمن عساه چشم و اوی باطن طهارت از طبقات آتش دفع کند تا که در آنجا بماند و بعد از آن وقت  
 را بدای عذاب کند پس بجا حدت در دوزخ که کشت او بنایت و دراست و لیکن المار  
 و هر آینه بدتر از ایش است آتش دفع و چون حقیقت خود کوشا را بآن احوال امان کردند  
 بدانان از آن که بگویند آنکس که زیادت ایش با دل ایش با کثرت بی می نماید و بی  
التائب من الذنب و از دوزخ می گشت که میفرمود فمن عساه نفسی خود را با اوی بدل  
 میکند رجاء یاد را معروف یا نانی از من که ابتغاهم ضلالت الله بجهت طلبش  
خداى وَاللَّهُ ذُو الْبَعْدِ و خدای همراه است به بنده گان خود که در طلب رضا  
 او جان فدا می کند ازان می آید و است که اوی آینه در شان خلیفان حق و ابرو ابرو  
 نازل شده و می در میان ملهم و انوار سخن حق که با اوی خور و در طلب شنودن رضا  
 خدا بدل میکند و نفسی خود را از اوی جلیل آید که می کند و اوی را در آخر پسند  
 و خصوصاً است بجهت بقوی و از ارباب علم و عزای یکی از اعاظم اهل کثرت است و دجا  
 در که خود که آن اعیان علوم و کیمیا ساز است آورد و در شب غدا اوی آینه در  
 شان علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شد و قی که لغرض پوزانی پیغم خوابید و شعلی  
 بزرگی از دوزخ اهل کثرت است در صورت خود آورد و در شب غدا چون سید ابرار  
 با هم بودند که قصد کیمیا کرد ازانرا علی ابن ابی طالب را بخواند و در آن وقت شاه اولیا  
 صلوات الله علیه و آله بخت و یکد از دوزخ رسول فرمود که اعلی اهل کثرتی اتفاق کرد که اکثر  
 مرای آیند و مرا حلال کند فمن عساه که در دوزخ فرامی می خوابد که در کیمیا در خود  
 پیشانی تا ایش پندارد که کیمیا ختم است و می پیرون دوم و خود را بجا رساند و از مش  
 ایشانی ایش پیغم شاه اولیا چون ایش یعنی با ازان حق شنیدند فرمود که هر که از کیمیا  
 اوی چنین که آسمانی پیغم فرمود که اعلی اگویی می بخوری ازانرا ازانکه  
 اوی پسند شاه اولیا چون ایش یعنی شنید کثرت با رسول او سجد و اسلام پیغم و  
 دادی می از خود خود خواهم  
 جان شیرو که بزرگ و جانی بود که کیمیا باز  
 ماند هر که ایش بود پس از کیمیا فرمود که با اعلی با اید که ایش کلیم سبز بخورد و شی چون ایشانی  
 پیش آمد که بوند که حقیقت است و تا اوی حال پسند از پی می آید تا می خود را بخوابد  
 ایش و امان و اسم پس اید سر را از منزل پیرون رفت و شاه ولایت پناه و از فرمود که اگر ایش

فان

القصة

[illegible]







وخطه و بزرگی اشرف مرید و درین وقت ایشان دعوی شلم الکار و حق بودی باقی که از غایب  
و بزرگان مرید تابع او بودندی نه ضعفان و مسکینان حق می نمود که فرعون ارادت کرده  
شده یعنی شیطانی است که از این است والله اعلم برای کسانی که در شبهه اند و در حق  
حق را الحق ایشان را بداند تا بدان فریفتی شوند و مغرور گردند و فوقهم  
من الذين آمنوا و غیره می کند مراد از آنکه ایمان آورده اند یعنی اهل ایمان و والذين  
افتنوا و آنانکه بر حق کاذب گردیدند یعنی پیاد و فتنان فوقهم زیرا ایشان باشند  
یعنی مرید و مکی ایشان با لای موم است که ایشان باشند يوم القيمة در روز قیامت  
چه میماند در درجات اعلی باشند از خود و سی اعلا و کافران در درجای اسفل باقی ماندند  
فما والله بربهم و خدای روزی دهد در دنیا و آخرت من يشا هر که خواهد و  
حکم و سبیل را در آن باشد فما حساب در حسابی که بشارت و اندازده باشد پس فراخ  
گردانیدی و روزی در دنیا یا بوسه و سبیل است و حساب یا بر طریقی که در آخرت می شود  
بر اهل ایمان و اهل ایمانی از حق نام مضام روایت کرده که الحق از بابی که خود نقل فرمود  
که رسول خدایم فرمود که هر که مومنی یا مؤمنه را خوار و حقیر دارد و بیعت در دینی و حق  
او را دوا کرد اندر دین اهل حق و هر که مومنی یا مؤمنه را قهرت کرد یا حق تبارک و تعالی  
او را بر پیشانی از آفتی بردارد تا از حدی که بگذشت باشد بودید آید و مومنی نزد خدای کریمی  
نزد فرشته مقرب است و چه چیزی نیست که حق نام او داد و ستر و مومنی تائب یا مؤمنه تائبه  
داشته باشد و اهل ایمان مؤمنان از ایشان شناسند که بخوبی اهل و لا یخفون و شناسند بعلت  
حق نام برای شلی حق و رسالت و در احوال که می کنند که بعضی از اینها حق بودند و میفرمود  
که كان الشايع بود نه در زمان حق آدم و هار و ادا امه و فاحده که در حق بگفته بود  
باز می بینی متفق بودند و بدید حق و آن در زمان آدم و هار و ادا و در حق اختلاف کردند  
میاد یاد کرد فبعث الله النبيين پس و انبیا خدای غیر از اولیای حق در بحالی  
کرد و در حدی که بودند اهل ایمان را بنوا ومنهم و ومنهم و ومنهم و ومنهم و ومنهم  
معیت و بعد از آن واقرنهم و انزل کرد ایشان را با ایشان که ایشان را  
احکام و نوبت ایشان را داد و این بود بالحق و بحالی که آن کتابها مقرر بودند بر آن  
و بنا بر الحق تا حکم که خدا بوسیله پیغمبر و انبیا بين الناس میان مردمان  
فما اختلفوا فيه پس در چیزی نیست در حق که اختلاف کردند و مردمان در آن و

نقش

ما اختلف فيه و اختلاف کردند در حق یا در کتاب خدا الذين آمنوا و الذين  
که آنانکه داده شده بودند کتاب مانند یهود و نصاری و غیره که توبه کردند و من بعد  
ما جاءكم البينات از پس آنکه آنکه بد ایشان بخبرهای روشنی و حقهای حقیقت  
بغيا بينهم بجهت حسدی که در میان ایشان بود و باجهت شکاف و تعصب و برکات  
برای حق و دنیا فهدى الله الذين آمنوا پس راه راست خود خدای از آنکه ایمان  
آوردند فما اختلفوا فيه مراد چیزها که اهل اختلاف کرده بودند در آن نیست  
الحق از آن راست و درست یعنی حق و مؤمنان و اهل اختلاف در واقع شده  
راه خود را پذیرفته با هر خود و ادله و لطیف خود و گویند که این اختلاف ایشان در امر قبل  
بود که بعضی دینی بشری آوردند و بعضی غیر حق نام مؤمنان را راه خود بگیرد معطل و سبیل  
و با اختلاف در افضل و زودهای هفت کردند و یهود شنبه و نصاری یکشنبه را حق کردند  
حق نام این امه را بجهت که نام طریقی و ذوات است راه خود والله يعلم من يشا  
و خدای نام راه و یابد و حق می شود هر که بخواهد مراد کسانی اند که تفکر و اندیشه کنند بر آن  
دال بر امر حق می کسانی که در طلب امر حق بودند و حق نام ایشان را راه خود الحق و الحق  
بوسیله راه راست مراد طریقی ایمان و او را راست یا مراد طریقی حقیقت است بعد از آنکه می بیند  
مؤمنان را بشماره و بحال است اهل ایمان و مریدان و او را راست ایشان امه و الحق  
ی پیدا آید مراد طریقی است یعنی ی پیدا آید اهل ایمان که در حق خدای و نای گرفته در  
بحث فافه و در پیستیز گرفتار آید و مشقت آید و می کشند از آنکه ایمان الحق  
الجنة اندر دین بدید بهشت ولما ياتكم و حال آنکه نیامده است الذين آمنوا و الذين  
مومنی قبل که حال آنانی که پیش از شما بودند یعنی ما بتا حقیقت و از آنکه ایمان داشتند و اند  
بعضی از شما یعنی پیغمبر و صدیقان و سابقان ایشان که از دست کفار از راه و از راه  
مستكمم و الاسماء و رسید بدینان بحق و در دینی والقرآن و والقرآن و والقرآن  
و کسب و وذكرهم و مغرور و متزلزل کردند و انجای و انجای کردند از سبیل  
را راه که بدیشان رسید حق يقول الرسول تا آنکه می گفتند که پیغمبر ایشان والله  
امه و الحق و آنانکه ایمان آورده بودند با او یعنی از غایت شدت و محنت و نایب  
بلیت و معیبت و بیچاره و بیایان کسبه متفق الکلام شده می گفتند حق نصر الله  
کی باشد با حق دادی خدای ما و او فرمود این بود بخیران یعنی چون عاقبت ایشان



طاق شده بروی کف خورشید و از او بداند اشتد این کار از ایشان ملایم شد  
حق در جواب فرمود که **اَلَا** بداند **اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ** بدو رسنی که بار خدای  
خداوند را از تو بکشد در این اشارت با آنکه رسیدن رحمت نامتناهی الهی که نعمت  
بوسیله کشید نظمت محبت و بیست است و ترک لذت و هوای نفسی از وجه بیست نذر  
که در کتاب معنی انوار را میخواند ام که ای نوزاد آدم چون خدای شوم در پله بر تو کشاید  
شادمان شود این راه دنیا و اولیاست و چون راه حق و آسائی بر تو گشوده شد  
نکلی شود که با تو خلاف آن کرده در خبر آمده که عیسی ۳ دینی داشت که در هیچ احوال  
بار و مددکار او بودی اتفاقاً روزی در حجره شیخ او را بدید و عیسی ۳ سلجانه کرد که این دنیا  
ای مرد و نیز در احوال خنده می بود چه جمله بود که شیخ را غریب ادبی تا او را هلاک  
که خطاب آمد که می خواهم تا او را منزلی باشد در دهکاه می بین و بر بدین بیست  
مبتلا کرد ایندم تا او را بدانی در چه رسام و در حدیث پیغمبر شده که اهل بلا رحمت و شفقت  
و محبت را در عبادت محالیه باشد که به بسیاری ناله و زوزه و سار و طمان و بان و ناله  
و سید حق که بد و موی چون در آخره مناد دل نغمه اهل بلا را که اهل طمانی بود با  
بدیدند آن روز که کاشی بدیدم در دریا دوزخ میگردید تا با این درجه عالی بودیم  
آورده اند که بر این صبح بسیار پیش آمده بود و ای بسیار داشت خواست که از این بر وجهی  
مده که در موی جیش خدای تو باشد از حضرت رسالت پیغمبر که یا رسول الله  
چه چیز نفقه کم در راه خدای تا وسیله رضای الهی و قربان نامتناهی ناگشای باشد  
این آیه نازل شد که **يَسْأَلُونَكَ بِالْأَنْفِقُونَ** ای پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند  
در راه خدای **قُلْ** بگویید که **مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ يَخْفَىٰ مِنْكُمْ شَيْءٌ يَخْفَىٰ مِنْكُمْ شَيْءٌ** که  
بناست نهرام **قُلْ** ای پسران و پادشاهان سوال از وجه نفقه و در وجه  
دینی معروف آن آمدند که اتمام دران پیشتر است چه نفقه و قی می شد  
که در راه خود و ام شود و از احوال اتفاق است برای پدر و مادر و **الْأَخْرَافِ** و برای  
خویشاان و تربیت و **الْيَتَامَىٰ** و برای بدین خود و سال که در راه خدای بودین  
**وَالْمَسْكُونِ** و برای درویشان که جای معاشی خود ندارند **وَأُولَى السَّبِيلِ**  
و برای راه گدایانی مسافران که در شهر غریب باشند و استطاعت آن نالکشته  
باشند که در شهر خود روند و یا از آب و جهاند و **وَمَا تَعْمَلُوا مِنْ شَيْءٍ يَخْفَىٰ مِنْكُمْ**

ب

میکنند از مال بیکر اهرام کسی که باشد **قَالَ اللّٰهُ** پس بدوئی که خدای **بِهِ** بخیر و بد  
نفقه کرده **يَا حَلِيبُ** دانای تو با آن تو با غلب خواهد داد بعد از این عمل جلیل  
میکنند بفرمود **كِتَابُ عِلْمِ الْقِتَالِ** نوشته شد یعنی نضی کشت و نضی قتل کردن  
با دشمنان دین و هو و حال آنکه قتل **كُلِّ كَلِمَةٍ** که در حجت مرطوب نما دانی یعنی شایسته  
آن نیست و بسیار شای ی فاید و نضی **وَعَسَىٰ أَنْ تَكُونُوا شَرًّا** و شاید که شما را  
دولت بخیر و بجهت نفرت طبیعت خود و هو **وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ** و حال آنکه آنچه نیکتر باشد شما  
می کاردی تفکرات شهنشاید با آنکه مسلم و دنیا و آخره شاد را کشت و از جهل غر اگرفت  
که شما را آید حال آنکه خبر شما را کشت هم در دنیا از نظر و غلبت و غلب شدی و بعدا  
و در آخره از نیت شما را کشت و نعم جنت **وَعَسَىٰ أَنْ تَكُونُوا شَرًّا** و شاید که کشت  
دارید و بجهت کمال طبع و هو **وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ** و حال آنکه آید باشد شما را حق بخیر و بد  
که از این نیک کرده شده آید نفسی شما از او دست میدارد با آنکه سب بدیت در هم دوسرا  
مانند انچه که کشتی که در دنیا موجب بدلت و خواری و در عقبانوسری از تو با نضی  
و درجه شهادت **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ** و خدای میداند آنچه بخیر و نیک و دانست **وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**  
و شما نمیدانید آنرا آورده اند که از سال دوم از هجرت حضرت رسالت ۳ میل الله رحمت  
که پیر حضرت بود یا معنی از عبادت بیعی خله و شهادت کاروانی قریش را قتل و اسیر کردند  
پس میانی ایشان کاروان قریشی که از طایفی آید نند مقابل واقع شد و عوی خنری که  
از کاروان رو گشته شد و ناز شام حلال ماه و حجب بغرا اهل اسلام در آید نداشتند که از  
سجده جاری الاخر بود یا نهم و حجب و بعد از اشتها را بی خبر کاروانی بغرا طعی کردند که  
ماه حرام الحلال کرد آید و اصحاب خود را بخیر و نضی و در راه حجب نضعت داد ای معنی  
محرم و سید عبد الله جیش را طلبید و کشت می ترا فم بود و دم که در راه حرام قتل نکی و  
و کسیران ماه نکشی و اسیر نکی عبد الله گفت یا رسول الله طعی می آن بود که از نوز و سجده  
الاخر باشد و بعد از کشتن و اسیر کردن نکی مطالب شد که از نهم و حجب بود پس حضرت  
با اهای عفت و اسیران را ر کرده دران تعرف نمود و رانهای این حال اکا بر قریشی کشای پیغمبر  
فرستادند و از روی تشنجه و الزام سوال کردند از افعال در ماههای حرام حق می آید فرستاد  
که **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ** و پرسند ترا از ماه حرام کاروان کردن در  
**قُلْ قِتَالٌ فِيهِ** بجهت و کاروان در ماه حرام کپشای بزرگ **وَصَلَّ** و باز داشتند















واینها نفس ایشان **فأما حقكم** پس باید گفت از خود بی بجای نفع گرفتن خود  
اگر **شکم** هر که در خواست خود دوی زن بجای شما باشد یا نیست یا غیور است  
فمنه ما فقیه کرده بمرزومه و در این امر و نقطه را بخت و ولد را بزوج و اکثری ایام بیهوش برانند  
که این دلالت بر جواز و در بر ما بر سبیل راهیست و اکثری ایام منع آن کرده اند  
پس جواز است بدو راهیست **و قد لا تقسم** و فرایش را در برای نفسهای خود  
بی بوسیله مثال اسبند را بختی است طلب وافی کنید که از برای شما مقدر  
شده و در خیرت با طلب فرزند کیست چه و در علم سبیل قواب غیبت و باری ما  
یکبار و در اوید تا فرزند شما باشد از و پیدا شود و از حق رسالت هم نیست که چون می  
فوت شود و بعد عمل و از و قطع شود مگر از سبب فرزند صالح که از برای او دعا کند و می  
صدقه سبویه که از و مانده باشد چندی بر و در باط و مسلح و انجاریه و دهنده و عملی که  
مردمان از و منت کش شوند و گفته اند که می آید که از پیشی بفرستید برای خود و از فرزند  
کافی ماند یا نفع شما باشد و از حق رسالت هم منقول است که هر که سه فرزند برای بدنی  
از وی فوت شود در وقت غایت که بعد از آنکه سوگند حق رسالت شود در آن وقت  
چون حق بی بقدر زنی که در نهایت قرب باشد **و اتقوا الله** و بترسید از خدای داد  
خالفه امر او **و اتقوا الله** که بداند که شما را بگوید بجز خدا **و قبح**  
**المؤمنین** و مرده که در بدکار که کاندازد را جان بفرستد و امانی آورده اند که خدا  
و واحد از خود خواهر خود بشیرین نماند بچید و با هم امرا ای سوگند یاد کرد که راف  
حق گوید و میان ذی و با وی بیعت نیارد و در حق دی نیکی نکند پس هر که او را بکشد  
در حق او احسن نای و بیات او دشمن او است که می سوگند خود در ام فقیه  
این چگونگی سوگند حق آیه فرستاد که **و لا تجعوا لله** و بگردانید نام خدا را  
عرضه بجزئی که عارض شود **لا اله الا الله** هر سوگند که شما را بی از دست و از و  
بهانه سوگند از خود میگردانید بر جمع امور و این نیست سوگند را بجز **ان بقر**  
چون است که یکی کنید با خرفش و دوستان **و تقوا** و به بریزید از نوز تر  
و احسان و عزت مکاره و اصل میانی برادران **و تقوا بین الناس** و بسکه  
آید میان مردمان و منع خصومت کنید و میان ایشان **والله** و خدای  
شناس است سوگند های شما **علیم** و نا بایچه در ضمیر غایت عبد الله و احد

محمد بن علی

مدا و استماع از سرانجه گفته بود در گذشت بایش در مقام مرجع و شفقه و اصلاح آمد بعد  
از این بیان اقوام می میکنند بقره **لا اله الا الله** مواخذ و نکند خدای شما را  
**بالغو** به پیروده که وان شود **فی ایمانکم** در سوگند نام او بیوکند ان اخوان  
که بی اختیار و بزیاد کسی صادر شود بخیل و برادران همد سوگند نباشند در و شل  
این سوگند که بقره نیست و خدای بدی مواخذ نکند **و لکن یؤاخذکم بما**  
**کسبت قلوبکم** ولیکن مواخذ میکند شما بآنچه کسب کرد دل های شما یعنی بعد از قصد  
سوگند خوردید پس درین قسم کفار و بر غافلانست از بختی که کنید و بآن بختی  
خواهید و بیان کفار و در سوره مائده مذکور است **والله غفور** و خدای آمرزنده  
نیده را سوگند لغو و لغو است نکند **علیم** برادرانست و در سوگند بگوید بترسید  
بخیل نفری بایچه آنکه شاید توبه کنند از آن آورده اند که در بیاحتیاجت جوی مرد را  
خف میلی بودی و غیره نکند از آن که چون او را بکشد از دیگری بخواهد سوگند بخورد  
که چند وقت با وی نزدیک نکند و آن بچاره مدی بگوید و بترسید و بترسید  
یا حق است این نوع هر دو را بترسند بد و این آیه فرستاد که **للیین یؤلون** و بترسند  
که سوگند بخورند **من النساء هم** از زنان خود یعنی از نیکو جامعه ایشان بر حق  
اگر بعد از این اقرار برود چهار ماهست **فان فاذا** پس اگر باز بگوید سوگند  
خورد که در جمع کنند و میبوی زنان و بیاحتیاجت کنند با ایشان **فان الله غفور**  
پس بدستی خدای است آنکه زن است که خلاف کند و بجز آنکه داده باشد  
**مرجم** هر بایست که سبک و در خلاف سوگند را بقره **وان عزموا الطلاق** و اگر  
فقد کنند طلاق یعنی این کسان که سوگند بخورده اند بقره **فان الله** پس  
بدستی که خدای **مرجم** شناس است قول ایشان را در صیغه طلاق **علیم** و دانستنی  
او **و المطلقات** و زنان طلاق داده بالغ و در محله که حامله نباشند و حیضی باشند  
چه بایات و اخبار متواتره ثابت شده که اگر برین صفت نباشند حکم ایشان چنین  
نست پس زنان مطلق که برین صفات باشند **یا یقضون** اقرار برین **بالفحش**  
بنفسهای خود **فلا فروع** و در سبب که در حیض و در میان داده باشد او را  
که اسمعیل بن عبد الله سفارهای خود را که فقیه نام داشت طلاق گفت و او ایست  
بود اسمعیل غیبا است و زن بجهت که اهره بجهت اظهار آن نکرد اسمعیل جری بوی



واقف شد و چون کرد و زلفخانه بود حقش فرمود که و لا یحل لهن و حلال نباشد  
زنان آن یلقون بلکه پیشند ما یحل الله فی انکاحهن آنچه آید است حلال  
در دجهای ایشان افزون نمیشود و فرزند محسوب نمیگردد و در حقیقت پس پوشیده  
آن جایز نباشد ان فی المؤمن او هست که ایام دادید یا الله و الیوم الاخر  
بخدا و روز قیامت یعنی زنان که بعد و روز قیامت ایام داشتند باشند و از دست  
عمل ایشان صادر شود و یجوز لهن الحق بزوجهن و شوهرات ایشان را از او  
برجوع کردن با ایشان فی ذلک در روزان عدله گاهی که طلاق رجعی باشد ان امر الله  
اگر خواهند که آن شوهرات بد آن رجوع اصلاحا اصلاح آوردن کار زنان نه فروان  
و ساینده در اینست که در این ایام اسلام و زلف طلاق رجعی میدادند چنانچه نزدیکی شد  
که بعد منقضی شود رجوع میکنند و باطلای میدادند یعنی ایشان افراد و اسناد بود  
نه اصل حق تنهایی آنرا ازین منع فرمود و لهن و مرزنا تر است بر مردان از  
حقوق مثل الذی علیهن مانند ای حقوق که مردان را بر ایشانست بالعرف  
یعنی عیشت و نیلوی معاشرت با آنچه که در زمان شوهر پرور ناموسی از آنکه  
دارد و قدیم از عیشت و سیرت و صاحبیت بود تنه و خود را بکس شوهر کند در اجتماع  
کات و ملی است و مقدّمات آن هر گاهی مانع غرضی باشد و مرد نیز با حفظ حال زن کند  
و توقفه دادن و حسن خلق و آنچه در دین بکار آید تعلیم وی دهد و لیس لهن  
و مرد است بر زنان در رجعة از غنی یعنی زیادتی در حقوق و لیجبه چه مهر نفقه  
و ترکه خود و از او و مانند آن از او و واجبه برایشانست یا مرد بد رجعه تقبیل و شرفست  
چه مردان کار و از زنانند و نه با نای ایشان و شریک ایشان در حفظ ناموسی و  
و خصوصیت تقبیل و عیادت و اتفاق و ضعف بیاض و مرتبه عقل والله عز و جل و سخای  
خالصیت و هر که مرتبه فضل بر دهد مردان را بر زنان یا قادر است بر اقامه آنکه خلاف  
احکام شریعت کند حکم داناست حکمهای و مصلحتهای احکام اجماع و حکم و مصلحت بر  
بنده گاهی حکم میکند در جایی است که در معاد جلیل از غیر هم رسید که یا رسول الله حق  
زنان بر مردان چیست فرمود حقش نیست در روی زنان نویسد و ایشانرا ترجیح میدهند  
و چه خود ندانند ایشانرا از آن بد دهند و از ایشانست و در نکندند بموته ازواج پیوسته  
گروه که انقضوت فرمود که بهترین مردان امه من آنها اند که نیکوترین و جلی با زنان معاشرت

مستحبست کنند و بهترین زنان امه من آنها اند که نیکوترین و جلی با شوهر سلوک نمایند  
و هر زنی که با شوهر خود این نوع زندگانی کند حقش در هر شبانه روزی مرده از شهید  
بوی دهد و او را بر حورالعمین تفصیل دهد آورده اند که در جاهلیت عدد طلاق مقرر  
نبود اگر نهاده طلاق واقع شدی مرد بر او مسیدی که رجوع کند و روزی زنی نزد عیال  
نزد شوهر شوهر که پیوسته و طلاق میداد و بیعت آن خبری برسانید حکایت آن  
شکایت پس اشراف انحضرت رسید آیه لک الطلاق طلاق رجعی که در ای جمع  
باشد مرتاوی دوبار است با آنچه که طلاق رجعی بعد از زانی واقع شود و لم یسا  
لش مهر مهر پس بعد ازین و طلاق نکر داشتی تا حله نکند و بعد از آنست زنی که  
معاشرت اگر رسد و باشد افش یا احسان یا هر گوی زنی را بنویس می آید  
تا حله نکند و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بر حلال نشود  
تا آنکه بکام شوهری دیگر در آید و بعد از آنی و معاشرت در آن واقع شود و چون و را  
طلاق دهد بر زوج اول حلال شود چنانکه بگوید و لا یحل لکم حلال نیست شما را ای  
این تا حله و آنکه اگر بگوید یا الله و هو حق از آنچه داده باشد زنا را شمیما چیز  
یعنی طلاق کنی الا ان یخافا که آنکه ترسند مرد و زن یعنی نفی غالب داشته  
باشد الکفر الحق اوبای نمیتوانند داشت حدود لله احکام الهی و در صحبت  
معاشرت باید یکدیگر را بایسته در حق حمله سلول نازل شده در حق شوهری ثابت بر نفی  
بن شامی و سبب آن بود که شوهر آزاد و مست میداشت و زنی او را بنایب و شعی  
یکبار و نزدیک داند بکفایت شوهر پدر با او اوقات نکره و دوم با نیکایت کرد بد و نکست برو  
با خانه شوهر و جلیبی او کی و رضای او باید است او و چون دید که بد بد یعنی او را  
نی نشود و رجوع و رسالت هم آید و گفت یا رسول الله من لبیا و کراهه دادم از شوهر  
چند که هر روز و شریکیت بکلی جمع نشود امر فرما تا طلاق دهد حق ثابت و لحاظ کرد  
و گفت ای زن چرا شکایت نمیکند گفت یا رسول الله بخدای که تو لعن بخل فرستاده  
که بر روی زمین هیچکس را از او و مست نندارد زن گفت یا رسول الله درست بگوید  
را بسیار دست میدارد و لیکن بجهت آنکه سبیه و گناه بالادیه منتظر است از و کراهه  
دادم اگر طلاق من ندی ترسم که از من چیزی صادر شود که موجب حلاله باشد  
اشر و ثابت و گفت چه میدانی گفت یا رسول من غفلتانی بری داده ام عیوش و پیوسته







در اینده از واجب شوهران پیش خود را اذا تراضوا بگویند چون رضادهند  
شوهران و زنان میان بدو یا المعرورف بهر چه در حق هر یک است باند یا المعرورف  
و هر چه از وی حسن معاشرت ذلك بگوید که در نزد آن زن است و عطفیه بند  
داده میشود بدین من كان انتم و هر که باشد از شما که در میان خود یومئذ  
یا الله و الا يوم الآخر بگوید بخدا و بروی باز میگوید ذلكم این بند رفتی تا دور  
من و فرزند اشر لی کم یا اگر تراست مرثدا از وصفا از وی معاشرت و زندگانی و  
الطهر و پاک ترا بپسندی که اگر این بیت است والله یعلم و خدای میداند  
مهر مردان و زنان که در بیعت بیکدیگر کنند و انتم لا تعلمون و شما نمیدانید از  
مهر و بیعت که عقل ایستاد مردی ملحق با عیسی و وجودی یا ای کس یا برو بخواند بگوید  
و گفت یا رسول الله از وی قیسه کردم و گفته بود که بداد و خواهر خود را با وجود علم  
مقدست و بعد از حکم طلاق در اطفال میکند و بیعت شیردادن ایشان و میگوید که  
والوالدات یعنی زنان که مفارقه واقع شده باشند میان شوهران و طفل شیرخواره  
دو میان بود که ای مادران بعضی شیر دهند اولادهم فرزندان خود را  
خولین کاملاً دو سال تمام و این حکم بدو یومئذ اراد بر وی کیست که خود  
انتم الرضا آنکه نام کرده شیر دادی فرزندان و دلیلست و آنکه زیاده از  
دو سال شیردادن واجب نیست و بر آنکه بزرگ است که تا دو سال شیردادن و  
على المولود و برای کسی که فرزند او زاینده شده یعنی اولیا اطفال که بداند یومئذ  
یومئذ روزی دادن این شیر دهندگان نیست یعنی خودی ایشان و کسولین و  
پوشش ایشان یا المعرورف بطریق نیکی که آن اعتدالت و شرف گوی در این  
لا تکلف نفس الا وسعها تکلیف کرده نشده هیچ نفسی که گنجایش و توانایی  
بدان باید که نقد و توانایی و وسع خود نفقه بدهند نه زیاده بر آن ولا تضار  
والله و باید آنکه در نوسان هیچ مادری بولد بفرزند شیرخواره خود را که  
او را از خود جدا کند و بهر چه دهد ولا مولا و باید که هر نوسان آنکه  
فرزند بر وی او متولد شود یعنی یومئذ بفرزند خود که او را بوقت شیرخواری  
از او بستانند و علی الوارث و بر وراثت خواهد داشت چون بدو وقت  
شود مثل ذلك و مانند آنکه پدر بود از نفقه و کسوف و غیره بستاند بفرزند طفل

اینکه از او

فان ارادوا فصلا پس اگر خواهد بدید کرد فرزند را از شیر خوردن آنکه  
از آنکه دو سال تمام شود عن تراعی منهما از وی خشنودی و الدین و و کثا  
و از وجه شورت کردن باید که در مصطفی آن فلا جناح علیهما پس و برای بیعت  
برایشان در این امر و اعتبار رضای و شورت جهت مرأه صلی و طفل است و فرض  
با و وان ارادتم ان تسترضعوا و اگر خواهید بدارد اطفال آنکه طلب شیر خورند  
از زنان شود دهند اولادکم فرزندان خود را یعنی هر که که خواهید دایه بگوید  
جهت شیردادن او را خواهر مادر یا بی باشد و خواه نه و حتی که مادری یا ای کس یا اگر  
دایه را بی باشد فلا جناح علیکم پس کنایه بیعت و بیعت دایه رفتی اذا  
سلمتم چون تسلیم کنید بدایه ما انتم آنکه داده کرده اید دایه را از بدینک  
پس از تسلیم آنکه کنید یا المعرورف بریدگی که بیک باشد در حق یعنی بخت خودی  
بی مضایقه و شک گوی والقول الله و برسد اینخدا و در باز رفتی یا ای کس یا اگر  
و تقیر کرد در امر فرزندان خود والله ان الله و بداند بدست کسی که  
فعلون یعنی بدایه بکند از نیکی و بدی بیعت و بیعت از آن که خواهد داد  
و بعد از کینه طلاق بیعت عده و فوات میکند بقره والذين یوقفون یومئذ  
و آنکه بپردازند و یلکون از اولاد و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان یومئذ  
یا نفسهم انقدر برزد نفس خود بعد از مردن آن شوهران از بعد اشهر و یومئذ  
چهار ماه و ده روز فاذا بلغن اجلهن پس چون برسند بفاصلت عده خود که  
تمام شدن چهار ماه و ده روز است فلا جناح علیکم پس هیچ وزنی و وراثت  
بر شما ای حکام شرع و دایه و دایه اولیای شوهران فما فعلی فی انفسهم آنچه  
زنان کنند در نفسهای خود که شوهر کردن ایشانست یا المعرورف به نیکی بی  
چیزی که در شرع و عقل جایز است و یا موافق شریعت از اجاب و قبول غری و بیعت  
اگر آن عقد والله ینفعلون و خدای بآنچه بپسندد بیعت و زنان خیر  
داناست و شما را بدین یا ای کس یا اگر خواهد داد ولا جناح علیکم و هیچ کنایه بیعت و بیعت  
ای در میان یا ای کس فما عرضتم و آنچه بپسندد بپسندد بپسندد یا ای کس یا اگر  
الشیء از اجناسی زنان که هنوز در عهد آنکه بپسندد بپسندد اوشتم  
فی انفسکم یا ای کس بپسندد در نفسهای خود و ذکر آن کشید بکنایه و ندیده مراد



است که در آن روز عده باغی که آن خراسانی است میباید که در میان آنکه  
میدانند ای آنکه شما ستمگر و کینه دار و دشمنی با او کنید آن زمان را میفرمایند  
که بوسه بدهد و بپوشان و بجهت خوف الله میباید که ای دیگر ایشان را که در آورد  
و بجهت این بر شما باور که این خراسانی را در حال عده بکنایه ندمی و کینه لا افر  
عد و هن سزا الا ان تفعلوا قول معروف ما یکنه یکنه و معنی ترک فعل بر کسی  
معاشرت و لا تفرحوا بحدی الکفار سبیل الکتاب و قصد کشیدن بکنایه  
آن زمان تا بوسه کتاب معنی آنچه خدای فرشته و فرقی کرده از عده و اجله بکنایه  
خود و بدت و معنی کرده و اعلم ان الله یعلم ما فی نفسکم و بدانید که خدای میباید  
بجهت دروهای غایت از هر یک از این بجهت و فاحش و کینه پس بر سید و حدیث  
از عذاب او و قصد حرام کشیدن و اعلم ان الله یعلم و بدانید که خدای آمدن از  
که بر سید از تعویبه از هر حرام حکم بود با راست و بعد از بجهت بکنایه آورده اند  
که جاد است و آن بود که طلاق بسیار را در دهنی و مراجمت کردن و رسول این را میباید  
فرموده و میباید این قوم را که با حکم خدای نام بازی میکنند زنان طلاق بپایند و  
که بجهت معنی با کاب بدی اصحاب که این معنی را شنیدند که آن بودند که در طلاق ایشان را  
آنی خواهد بود و در حق بجهت روح این قوم کینه فرستاد الحاج علی بن ابراهیم  
الکلبی و کتابی است بر شایسته اطلاق دهید زنان خود را که مرفوعی المرفوعه باشند  
ما لم یسوهن نام که کسی نکرده باشند ایشان را از امر جماعت است او نقض و الکلی  
که کالی که فرقی و نقد بر کرده باشند معنی نام هر برده باشند در صیغه تکلیم برای ایشان  
فر صیغه مهری مفر و معنی و مقدر و در هر هنگام نصف مهر لازمست و معه و معنی  
و بعد از طلاق مهر مفر و معنی مهر متعه بد هیچ بد ایشان معنی اعتقاد مال که معنی و  
خود را نشوند از آن مهر و دلیست که مهری انضام و عقد نام مهر مفر و قبل از دخول و  
طلاق داد این گونه اند سید عالم مهر مفر که او را معنی ساز و اگر چه قلم و قلم و قلم و قلم  
مهری است که معنی داد و اجبست و آن عقد بحال طلاق در چندین بار علی المو  
سعه قدر و بر مرد و زن که با اندازه و بر توانی و علی المقر قدر و مرد و زن  
و تنگدست عقد و در دست رس و مثلاً علی العرف و معنی مهر دادن بوجهی که بگوید  
در حق حقا علی الحسد معنی و واجب و لازم بر دیگران یا بیکدیگر کنند که آن

نقض و الکلی

و ان طلقتموهن

بغضای خود بجهت مبادرت با امر آهی فهای افش کرده اند که متعه مرفوعی است پس بجهت  
بجهت با و در میان طلا و بر متوسطه و نیاز است با حاشیه میباید و فقیر و نیاز با الکلی  
و ان طلقتموهن قبل ان یسوهن و اگر طلاق دهید زنان ایشان را آنکه کسی  
کشید ایشان را یعنی بجهت غایب و و قد فرضتم لهن فريضه و حال آنکه هر که میباید  
برای ایشان مهری فرضتم ما فرضتم پس بر شماست او اگر در نیمه لغت مهری کرده اند  
معنی نصف مهر الا ان یعقوبن بگویند که عفو کنند آن زنان که اهل عتق و عتق داشته باشند  
از بلوغ و رشید عقل معنی برای زوجه زوج خود را باید و معنی از ایشان بگویند او یعقوبن  
الذی یعقوبن آنکه کسی که بیک عقد الکلی بدست است پس او است پس معنی که  
مرا در آن نیمه است که بدست باشد بدی که میباید که در وجه صغیر باشد یا باطله  
خطبه صغیره و ان یعقوبن و عتق کردن شای اولیای عقد یا باطله خطبه او یعقوبن  
للتقوی نزد یک راست برای هر یک از این زنان و بافتن ثواب ولا کنوا الفضل  
و فراموشی کشیدن تقصیل و احسان را بکنیم در میان یکدیگر معنی اولیای زن از این است که  
کدر و اعتقاد و بجهت خود و مرد و معنی هر از زن و زن تا در خطبه ان الله یعلم  
بدستی که خدای بخیر میکند از فضل و احسان با یکدیگر و کنوا الفضل و تقصیل  
و احسان شایسته و اضعاف اهل در حق تم تعجب بندگان و اطاعت احکام شرعی بعد  
از آن تخمینی صلیه فرمود از آن بجهت نظر برای نرا که این طاعت و بجهت شکر گذار  
بر بیان احکام طلاق امر بصیغه کرده میفرماید که حافظوا علی القلوب میباید  
بر ناهای فريضه و ارای آن ناپید در وقت آن یا باطله خطبه و در غایت آن و القلوب  
الوسعی و مد او میباید در ناهای خصوصاً ناهای که متوسط است میان ناهای شایسته  
نزدیکی یا غایب و اگر نیت فضل دارد نسبت بباقی ناهای بیک اندازه اصحاب میباید  
که مراد از ناهای است که در هر طرف او و ناهای است که در اول قمر است معنی ناهای  
دخفق و در طرف دیگر قمر ندارد معنی ناهای و شام و نزد معنی دیگر مراد از ناهای  
که در میان سیاهی شب و روشنایی روز گذارده میشود یا میان دو غایتی و دو  
ناز ناهای مقوی میشوند یا باعتبار آنکه هر طرف او ناهای است که در وقت میباید  
و ناهای شایسته است که در وسط ناهای میگذارد و ناهای شام که میان ناهای شایسته  
در مقدار یا میان دو ناهای اخفایت و در صلیه چهارمیه است و یا میان دو ناهای شب







کلیه بکوی تالایشان ازنده کرد و آخر قول چون از آنجا رفت استخوانها از نیکو یکجا شده گوشت  
 و پوست بر آنها ظاهر شده و هر زنده شدند و برخواستند و میگفتند سبحان الله و بحمد  
لا اله الا الله و بقی در آن تزیین شد و از ایشان نسل نهاد و ایشان را از دیگهای باغی  
 داشت که از هر کاکل پرو دیهای ایشان ظاهر بودی و هر چه اندک پوشیدند بی چهره شدند  
 چو آنکه بر سر بی از مدتی اجلاس در در رسیدند و هر نزدایی میبایستی کرد تا از آنجا  
 کرده که از فرزندان ایشان باشد موجود باشد انشاء الله بدو سستی کوشدای شکرت  
فضل علی الناس هر یکند خداوند تقدیر و رحمت و بر هر مردمان چنان مرد هلا  
 زنده میگرداند تا از آن اعتبار گیرند و بقی می شوند بیخبر از چاره و در روزی که او این  
 نقشه را بخوانند تا از آن عبرت گیرند و بیشتر گویند ولكن القرآن انساب لا یفکر فی  
 ولیکی بیشتر مردمان چنانند که باید شکر آفرینی نکنند و بآن میگویند و نایده این دلبر که  
 سلمان است و بیچاره و ترسید ایشان و توکل کردن بر قضای الهی و لهذا در عقب این  
 پیشانی ام کرده و میفرماید که و قال یوسف فی سبیل الله کارزا رکت بدو و خدا بر او  
آشکارا کرد و این اسلام بدو بدی و قوی از هر چه فرار از موت ناله میزدید  
 چنانکه معلوم شد پس بدل قوی جهاد کند در راه او چنانکه و اخلصوا الله سمیع  
 و بداند که خدای تعالی شتر است قول کسان که میزدند ناپسندیده از جهاد  
 یا زهی ایستند سلام داناست بدینت مخلصان از جهاد و سابقان با آن هر را بر حق  
 نتایج سزا و جزا خواهد داد و بعد از آن هر چه که احوال بد نیست است ترغیب بندگان  
 میکند با احوال مالیه بگوید من دالزی یقرضی الله لیت ان کی که بجزای بخت قرضی  
 دهد خدا بر این بندگان در دانه را قرضی دهد بقصد قراب از خدا قرضا حسنا  
 قرضی نیکو یعنی در وقت طلب قرضی از او عذر نگوید یا منت نهد یا طمع زیادتی نکند و در  
 حدیث صحیح ثابت گشته که در وقت بخت نداشت است که قراب قرضی دادن همده است  
 و قراب صدقه و قرضا عفو بی مغایر کرد از خدا و زیاده بر زیاده ساند  
 اجرا آنکه برای او اضعافا کثیره زیادتهای بسیار و زیادهای بر بقی صدقه است  
 در راه خدای و حق نام از آنکه بجهت آنکه چنانکه قرضی را عفو است از بخت قراب صدقه  
 بقرض خدای لازمست که بعد دهده رساند والله یقضی و خدای شک میکند  
 دوزی را بر بعضی برونی حکم و بیسقط و نشاده میگرداند زقراری بر بعضی برونی محبت

والله یخرجون و بسوی حق شریعی بسیار داشی آن باز کرد آید و خواهد شد مریت  
 که بعد از قول این آیه حضرت رسالت مفرود کس می دون تمام باغبانی بندگان کردی  
 بنده می از قو طعام خواستند و از قو آب طلبیدم امتناع کردی و از قو جام طلب کردم  
 ندادی بنده گوید با رخدا یا این کجا بود گوید فلاں بنده می و سبب بود از قو طعام خوا  
 و فلاں برهنه از قو جام طلب کرد فلاں آب خواست محروم گردانیدی و سبب محرومان  
 که امروز فضل خود را از قو آب بگویم چنانکه قو از ایشان باز گرفتنی پس حق تری بد سالی را  
 بد خود گفتند تا معلوم شود که هر یک بد رویشی دهند همانست که با وجهان داده اند و  
 کس حق نه خطاب کرد بد او ده که ای داد او که بر در خانه خود بدینی چه می دهی  
 داد گفت با رخدا یا امانت جواب بخت مفرود کرد و ایشان نایب مناب شدند  
 پس هر چه در حق می خواهی کرد در باره ایشان بجای او و در حدیث صحیح آمده که  
 حق با نام زین العابدین عودت خود را تو صدقه دادی و بسید از و رسیدند  
 فرمود دست صدقه دهند و میشود در دست خدا پیشی از آنکه در دست سلیلی  
 واقع شود از حق و رسول هم مر ویت که هر که چیزی بقرضی بر او بر روی دهد حق  
 بوزن کوه احد و طو رسینا حسنه و نامه اعمال او بنویسند مر ویت که چون آیت  
من دالزی یقرضی الله قرضا حسنا نازل شد ابو جعفر گفت یا رسول الله فدای تو  
 باد ما و بدو می خدای از ما بخواهد و وی حق است گفت آری بخواهد تا بداند  
 سبب شمارا در بهشت کرد گفت آری خدای خویش را و ام دهه قمر حقایق  
 بهشت گفت آری هر که صدقه دهد و برادر بهشت جای دهد گفت زن می با من  
 باشد گفت آری گفت دختر می دهم یا من باشد گفت آری گفت دست فرا  
 می بری که میگوئی بفرم دست فرا می داد گفت مراد و بستانست یکی زیر شتر و یکی  
 زیر شتر و مرا جزای ملت بخت می و ام دادم بخدای من و رحل پیغمبر گفت بکی را بد و یکی را  
 معینت خودی گفت که او کردم تا که رسول خدایا که بقرضی هر دو بستان از یکی درگاه  
 خدا کنم وای حایلی بود که اندروی شنش صدق می هر باور انشود گفت خدای قودا  
 جزا دهد بهشت ابو جعفر رفت نزد یک ام الامه احدی ابتدا کرد و این شعر انشاک کرد  
هدای رقی سبیل الرشاد الی سبیل الخیر الشداد بی بی من الحایط بالوداد فیه فی  
ای الشاد فانی بخل بالقرنی والاولاد لا شک والآخر خیر واد قدم الله الی العباد ام



ویرا گفت سودمند باد نه تو و مباد که کنایه از خدای بر تو بفرستد پس دست کرد و هر چه  
کرد در دهی که در کائنات بود از دهی ایشان پرود کشید و از آنستوی ایشان پرود کرد تا آنکه  
کشیدند بدین حایطه دیگر فرمود گفت و در او القی لای القی فی الخندق منی بسیار بوسه  
خرمای که آغایه و سرهای فریضه که خدای فرمود جل با و در حایط دهد در دهفت و بد آنکه  
حق تو در کجاست که در دهان آنچه مدد و معاد است از حق و صدقه در عقب این بیان قصه  
میکنند که مشهور است میان بنی اسرائیل و متفق بر خوف است از ترس خدا و مستلزم حد  
و جحد کردن دین باب و تعال اهل را در دین و بیفر مایه که اگر می یابند بدی  
ای بلندند و بی بی دینی و دانی اهل را در دین و بیفر مایه که اگر می یابند بدی  
و ندید از ترس خدا یعقوب من بعد موسی پس از وفات موسی اذ قال الیه  
در وقتی که گفتند بفر خود را و ان یوم یوم بود و یقول مع اشعیر که حق تو بعد از موسی  
به بنی اسرائیل فرستاد و بر هر تقدیر گفتند با او که خدای ابعث لنا برائز برای ما  
یعنی برای ما ملک نقال فی سبیل الله بادشاه را تا با عاقله و کاردار کنیم در راه خدا  
باساوت که پادشاهی غایب ظالم و کافراست و قوم او در نهایت ظلم و ماریا و ازاد  
بر سرانند قال گفت این پیغمبر هل سیدم آیا چه شاید و بتو باشد از ایشان  
کنت علیهم الرسل اگر تو بودی و در شما کاردار کردن بر من دین ان لا نقال  
آنکه کارداران کشید قالوا گفتند و جواب او که و ما لنا بحیث یاری پیغمبر منی  
باشد ما را الا نقال فی سبیل الله آنکه معاندانند در راه خدا و قد خرجنا من  
دیارنا و حال آنکه بیرون کرده شده ایم از مسکن خود و آبشارنا و از هر آن خود بی  
ما را پیغمبر ساخته اند ایشان چه بسا و احوال او پیران ملوک و روسای ایشان را  
چهارصد و چهل تن گفته بودند و چندین کوفه از منازل ایشان بیرون کرده از بیخ  
بنی اسرائیل در حرم مبالغه داشتند فلا کذب پس انکلام که فرشته شد و فری گفت  
علیهم الرسل برایشان کاردار کردن پادشاهان دین قولوا برگشته و زبان بزد  
الا کذب مگر آنکه از ایشان که سمعده و سوزده بود ندید مداخل بدر والله اعلم  
با الصالحین و خدای داناست بسم کاردار که انچه اختلاف کردند و چون اشعیر  
برایشان حجت گرفت از حق تو استعدا نمود که پادشاهی برای ایشان آیینی فرمایند  
طرف بر از دینی و مصافی بد و لهستان و فرمود که نزد تو آید و این روغن در ظرف پیوسته یک

تفر

و این عصایا فامه او بر باشد پادشاه او باشد اشعیر بر این معنی را بقوم رسانید  
هر یک از ترس کائنات بنی اسرائیل بچانه او تود و آغاز کردند برای میسک و روغن پیوسته نیاید  
و عصایا فامه ایشان را بر فرستد سفایا چانه که شاول نام داشت و بواسطه درازی قامت  
او را طاعت گفتند پیغمبر خدای را در حال و روغن پیوسته در آمد و مصافقا  
او بر او آمد وقال لهم و گفت مرا بشناختی بنی اسرائیل را بلیتهم پیغمبر ایشان بنی  
اشعیر ان الله بدستی که خدای قد بعثت که پیغمبری که بر اینجاست برای شما  
طالوت ملک طالوت پادشاهی فرمای و از ترس ندان این یا این بن  
یعقوب بود قالوا گفتند در جواب اشعیر ای یاکون له الملك چگونه شد  
و آنکه از او را بداند طالوت پادشاهی کردی علینا بر ما و نحن و حال  
آنکه ما را و از تویم یا الملك پادشاه که انسی پیغمبر دایم پادشاهی از تو برافت  
دایم و صاحب ثروة و جاهیم پس ما را و از تو باشم پادشاهی از طالوت که پیغمبری  
یا این است او را نه سبطه نبوت نه ملک و با وجود این مردی سقا است با سریده  
و لم یکن سعه داده نشده است بسیار و فرای من ملل از ملل دنیایی  
با آنکه داشت ملک بخت و صاحب ملک و خیر و مال بخت تا پیغمبر پیغمبر باشد که  
تخیر ملک کرد قال گفت اشعیر ان الله اصطفی بدستی که خدای برگزید  
مالوت علیه و نراده بسطه بر شما و از تو فی داد او را کشادگی و بسیاری فی  
العلم در دانش که سیاست و تدبیر ملک داری و حنفی علی الت میانی رعیت  
باست و گویند مراد علم دانش او ادب حرب است فلیجسم و در یکدیگر بود او را در  
بنی حیل از ادب کفایت و ولایت باحسی و جلی بیاد است طالوت مردی نمایند و  
با جهل بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلند بود والله و خدای که اهل ملک  
لی فی ملک من لیتا میدهد ملک خود را هر که میخواهد و میدانند که او و صاحب ملک  
داری هست والله و ابرع و خدای بسیار فضل و در دادن نام اخفا و تقصیر  
اقتداد بهر که خواهد علم داناست باستخفا کسی که او را بری گردند الفیض حق تو  
این کلام بشنیدند و بدید که پیغمبر ادب ایشان بود از حق تو بدید که گفت طالوت  
علامتی باید تا دلهار افران برداری او یعنی بدید که اشعیر از خدای درخواست  
حق تو و را از طاعت پادشاهی و اعلام داد وقال لهم که مرا بشناختی



**اِنَّ اَيُّهٗ تَلٰكِ** بدستی که نشانهای پادشاهی طاوت **اَنْ بَاتِيَكُمْ التَّابُوتُ** است که  
 بیاید تا بوقت و آن صندوق بود که مورثهای الهیا اذام تا خاتم در اینجا نقش کرده و آن  
 تا بوقت از چوب خمشاد بود و بیلا زینت داده و سید کولان بود و در کرمین آن بود  
**فِيهِ مَكِيْنَةٌ** در اینجا سکیته است و اداسنی **مِنْ رَّيْكُمْ** از تو بود و در کجا و  
 یعنی چیزی که بشود ظاهر شما باشد که بید سکیته جانوری بود و خدا در کرمین و در چشمه  
 چوبی شعله آفریده که کلمی را قوه دیدن آن نبود و از حفره لب و لب میبویست منقول است که  
 روی او مشابیه روی آبی بود و دو بال داشت بوقت کار تا از تا بوقت پروردگار آمد  
 و مانند بادی که بخت و زور بودی دشمنان جسی وایشان را متفرق ساختی یعنی اسرائیل  
 همیشه این تا بوقت را بدست میبرد استعدی و لهذا **اِغْرٰیثُ** است که در طاوت همانند  
 و اداسنی قلبت **وَبَقِيَّتُهُ** و در چوبی باقی مانده **مَّا تَرَكْتُ لِمُوسٰى وَآلِ هٰرُونَ**  
 آنچه بگذاشته است و آنرا از موسی و اولاد هرون مراد انبیای بنی اسرائیل اند که انبای  
 موسی میبودند و آنچه از انبیا درین تا بوقت مانده بود نعلین و عصا و جامه های موسی  
 بود و عامه حرم و دیار را تخصیصی که در تنه باقیبندی یارید و درهای اقیام و قوم  
 جالوت این تا بوقت از بنی اسرائیل گرفته بودند و بیلا خود پروردگار موسی که داشتند  
 این تا بوقت اهل آن موضع رسیدی که در حوالی مرزهای کرمین بود و موسی که علامت پادشاهی  
 طاوت است که **مَحْمَدٌ اَللّٰهُ** بود از در فرشتگان تا بوقت ترا از بیلا و جالوت  
 و نزد خدا آنند و گویند از ابعاد موسی باسمان پروردگار از آن بیلا و جالوت پادشاهی  
 طاوت فرشتگان را امر کرد تا از کرمین آوردند و در حرمین نزول بنی اسرائیل را در آن  
 مینگریستند **اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ** بدستی که در رسیدن تا بوقت **لَا يَكُنْ لَّكُمْ**  
 هر کین بجهت خدا را بر صدف پیغمبر پادشاهی طاوت **اِنَّ لَكُمْ مِنْ مَّوْعِنٍ**  
 اگر هستی با و در آن نذات القصبه بنی اسرائیل بعد از رسیدن تا بوقت حکم طاوت را  
 اطاعت کردند و نهیته مقابل جالوت کرد و همه از شهر ایلیا پیروی آمدند و ایشان بقول  
 ایشان هشتاد هزار جوان باقی بودند و با شوق تمام متوجه جالوت شدند  
 و هوا عاقبت کم بود **فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ** بنی انکلام که جدا شد طاوت بفرمان  
 انعمیل از شهر ایلیا **بِالْمَنُوْدِ** بان لشکریان سلخته و پرورخته **قَالَ** گفت طالوت  
 با مرا مشغول یا ایدام ربانی که ای قوم **اِنَّ اللّٰهَ يَمْتَلِكُمْ** بدستی که خدای هم از انبیا

نبیست یعنی با معالمانه آید که خواهد کرد درین هوای کرم **نَهْرٍ** جوی از آب  
 که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا موسی مطیع و منافق عای را بان امتحان نماید  
**مَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي** کسی که آب آشامد ازین جوی پس نیست از من یعنی  
 برده است و از انبیا موسی نیست **وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي** و هر که نخورد از این  
 بدستی که او از منست یعنی موسی آنکس است که آنرا نخورد **اِلَّا مَنِ اغْرَقَ**  
 مکرانگی که بدست پروردگار **يُمِدُّهُ** یک آب آید بدست خود آورده اند که  
 بقدره کامل خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد چون لشکریان هوای کرم  
 و قشونکی غالب بران جوی رسیدند **فَشَرِبُوا مِنْهُ** پس بیانشا میدادند از جوی  
 زیاده از کف دست **اِلَّا هٰذَا** مگر این که از انبیا که سجد و سر برودند  
 و بر روی چهار هزار و یک لاف آب انگار کردند و هر سرباز شدند و بر رویهای  
 ایشان از پیغمبر آبی که در کف ایشان مانده بود پریشان و آنکه زیاده از یک لاف انگار  
 لایهای ایشان سیاه گشت و قشونکی برایشان غالب شد و هر چند آب پشت خود  
 نشسته ترک نشدند و بر کینا جوی مانده از لشکریان باز کردند و شرف و عزت و ثبات شدند  
**فَلَمَّا جَاوَزَهُ** پس آنکه کار گذشتند ازین جوی **وَالَّذِي اٰمَنَ وَاٰتٰكُمَا**  
 که امان آورد و بودند و قول و وعده بدین کرد **مَعَهُ** با او یعنی با انبای او از آب پاشند  
**قَالُوْا** گفتند **بَايَكُم مِّنْهُمْ** از مشاهده کرمین و قوه دشمن **لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ**  
**يٰ جَالُوتُ** بخود **بَنِي اٰمَنَ وَاٰتٰكُمَا** امر و جالوت و لشکریان و از بنیهای تاج  
 مردیست که از آن لشکر هفتاد و شش هزار از جوی ننگ شدند و چهار هزار چوین گشتند  
 چشم ایشان بر لشکر افتاد سه هزار و شصت و هشتاد و هفت کسی از ایشان قیامت و  
 بدل شده گفتند گفتند ما خلافت حرب جالوت نداریم **قَالَ اَلَا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ**  
 گفتند آنکه میگویند بودند و بیعت میدادند **اَللّٰهُمَّ** **اِنَّ اِيَّانَ** **اَلَا اِنَّكُمْ**  
 گشته اند یعنی رسنده از پیغمبر خدای که شویات عظیم است و این جمله سجد  
 پیغمبر بنی بودند از لشکریان طاوت که از روی توفیق و خلوص امتقاد گفتند که  
**كُنْ فَاَنْتَ قَلِيْلٌ** بسیاری از گروه آنکس مسلمانان **عَلَيْتَ وَفَا** **لَكُمُ** **عَلَيْتَ**  
 شد و آن بر گروه بسیار از اهل کرمین و از **اَللّٰهُ** **مَوْنٌ** و نفرت و در کجا خدا  
**وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ** و خدای با برکت نذات است **بِتَوْفِيقِ وَ قُوَّةٍ** **هَلَا يَكُوْنُ**







از مستحق و چون حق می شود که در نزد او باشد و این را در وقت انوار  
حکومت که اصل اسلام است فرمود **الله** خدای عز و جل **لا اله الا الله** مع خدای در و در  
حقیقت **الا اله الا الله** که استحقاق عبادت و بر تائید است **الحی** زنده است بحیوة  
ابدی که حیوة هم اشیایند و است **القیوم** پاینده و روح دوام و بقا در ذات و صفات  
و قائم شد بر محض خلق و است این هر دو اسم هر دو نامهای خداست و لهذا بر و ابی  
ثابت شده که پیشتر دعای رسول ام این بودی که **یا قیوم** و ابوالناس نیز دایه کرده که  
و بعد از نام خدای نام در سه سوره است یکی در سوره البقرة **لا اله الا الله** و یکی **الحی** و یکی  
در آل عمران **لا اله الا الله** و یکی **القیوم** سیم در طه و غفیر **الحی** و یکی **القیوم** در  
خبر است که این هر دو اسم را در جمیع آیات است **لا اله الا الله** و در آل عمران و در سوره  
خواب **لا یومر** و در خواب که باطل کنند و حواس است و ولایت که حضرت است  
فرمود که قوم موسی او را گفتند که خدای را خواب باشد موسی گفت با خدا یا تو بگفتار  
این جماعت علی خطاب اید که موسی می تراید بنی تمیمه که گشت با او در خواب می می  
ام را که دایم در سنانید و بعد از آن فرشته را فرستاد و او ششصد و هشت خدای عالمین  
که مشیت اینها و ششصد و در دست نگار موسی با هر یکی از ششصد او در دست نگاه داشت  
و خود را خطیم کرد و ششصدی بود که خواب بر و طلب کرد و ششصدی هم باز داد و ششصد  
بشکست و فلحال هر یک را بد و گفت خدای تمیمه ماید که در خواب و در ششصد نگاه بگفتار  
داشت او می بنسیم آسمان و زمین را که نگار دارد که **ما فی السموات** مرا و راست آنچه در  
آسمان است و **ما فی الارض** و آنچه در زمین اند و در رقبه قدوت اویند من **لا اله الا الله**  
کیت کسی که او **یشفع** در خواست کند تا عالمی و ملائکه و غیر ایشان **عندک** نزد او  
کناه کار و **الابرار** را که بگوید ستود و او که اجازه بشفاعت دهد و ولایت که شرفان  
میکنند که بتان شفاعت با خواهند بود حق بنیجه در قول ایشان فرمود که هیچکس شفاعت  
نکند که باز او اسمیانه و علم میداند خدای **ما یومر** اید **ایم** آنچه پیش اهل آسمان و زمین  
از امور اینها و **ما خلقهم** و آنچه در پیش ایشان خلعت بود از کارهای ایشان **ولا**  
**یحیطون** فراموشند آنرا بدانی **بشقی** من **عالم** چیزی از معلومات او **الا اله الا الله**  
مگر آنکه خواهد که بد آن عالم شوند و بداندند **و یسمع** فراموشیده است **ک** سینه  
کسی او که در پیش است و گویند که او یکی علمت منی فراموش است علم **السموات**

عالم

همه آنها را آنچه دانست **والاخری** و نام زمین را آنچه بر آنست از این جعفر و ابی عبد الله علیه  
مر و ولایت که پیغمبر فرموده که همان و زمین است که کسی مانند خلق است و دیبا بان  
**ولا یؤخره** و برین بنگارند و بر آن کران **یایز** **حفظهما** نگاه داشتن آسمان و زمین  
**وهو العلی** و او است بر و انحد و تمام عالمی از امثال و اشباه **العلم** بزرگوارانند  
همها و در و فایه بزرگوار و چون آیه شریفه مشقت بر احوال اسلام از قیامید و عدل  
و قدع و حیرة و اراده و غیر و ان از اینجه فضا بل بسیار و خاص بشمار دور و مندر است  
و صفات کبریه بر تلافی آن مرتب و انصاف رسالت منقولست که هر که این هر دو آیت  
بخواند در وقت شب که حق است او را انجم آنها نگاه دارد تا بوقت شب که او را  
دو آیه یکی آیه الکوسیت و دیگری او را سورده هم و من تا و الی و غیره و نیز فرموده که  
الکسی را در هیچ خانه نتوانند مگر که شیطان نامی روز از آن خانه دور شود و بعد از آن  
بجایه ابرو میباید کرد و فرمود که ای علی تعلیم ده این آیه خطیم را بفرزندان خود و بیا موزنا  
با هر خود و حسابهای خود که حق است هر یکی بزرگوار و ازین آیه فروغ پیدا و نیز فرمود  
که خطیم را یکی که در کلام مجید واقع شده آیه الکوسیت هر که او را تلاوت کند حق است و در  
فرشته جوی فرستد تا عملهای نیکویی او را در ناما و نویسد و عملهای بد او را بحد کنند  
تا روز دیگر از آن مسامحه که آیه الکوسی خواند و هر که در عقب هر فریضه بخواند منع نکند  
او را از دخول بشت و هر که در محل رفت بجای خواب بخواند حق است و او را از هر بلاها و  
آنکه نگاه دارد و نیز فرمود که بهترین سورههای قرآن البقره است و بهترین آیههای او آیه  
الکوسی جای برافشای رویه کرده که حضرت رسول فرموده که آیه الکوسی بخواند و عقیب  
هر فریضه هفت آسمان در پیده شوند و بهم متصل بشوند تا آنکه حق شریف و مهربان  
در خانه آنکه آن نظر نماید و کناهات از بیا هر زد و هر چه می که آیه الکوسی بخواند و قوا بیا  
در کورستان مسلمانان بخند حق می چهل فرود هر که در شرق تا مغرب مرده باشد در  
قبر اهل داخل سازد و قبور ایشانرا کشاده و پر نور گرداند و برای خوانند و آن قرآن شریف  
بهر کرامه نماید و بعد در هر فریضه را بیا فرزند که برای او قسح کنند تا روز قیامت  
و نیز فرموده که این آیه عظیم او را باقیست که خدا را تسبیح و تقدیس میکند بزرگوار  
عزیز و هر که در عقب هر فریضه بخواند حق من مقصدی روح او شود و چنان باشد که با هر  
چهار کرده باشد در راه خدای و شهید شده و عبد الله مسعود انصاف رسول و ابی



کدام آیه عظیم تر است از هر چیزی که حق است آنرا بیدار حضرت امام جعفریه از ابای که مقرر در آیه  
کرده که حضرت ابوالولایت ۳ فرمود که چون آیه الکرسی فرود آید سید عالم فرود آید که آیه فرقی  
ابد از آن فرقی و بعد از آن هر چه که هست در حق که در مغرب و مشرق بود در وی در افتادند  
و ابلیس بر سید و قوم خود افتاد گفت که امشب حادثه عظیمه واقع شده من بروم و خبر شما را  
بگویم که چه حادثه واقع گشته پس در هر اطراف عالم یک گشت تا بدید رسید در آن کجاست  
چه حادثه واقع گشته گفت حضرت رسالت ما را خبر داد که آیه عظیم الشان که از کتبهای عربی  
خداست نزول یافته و از جهت آن هر شیخ و روحانی در افتادند ابلیس نزدیک قوم خود آمده  
خبر داد که عظیم شد ند و نیز از آن حقه منقول است که هر که آیه الکرسی بخواند در وقت برود  
آید ان شاء الله تعالی ثم هفتاد هزار فرشته فرستاد تا برای او دعا و استغفار کنند و چون دعا  
آید بخواند حق تعالی در پیشانی او درجی از پیشانی او برود و نیز هر که آیه الکرسی بخواند که است  
و در هر کجا که بگردد و از امام محمد باقر مرید است که هر که یکبار آیه الکرسی بخواند حق تعالی هزار گز  
از کرمات دنیا و آخرت از او بگرداند که توفیق بکار دنیا و آخرت باشد و کلماتی که در هر کجا که  
تغایب بود در نزد حق تعالی آید که هر که مداومت کند بر خواندن آیه الکرسی بعد از هر نماز و در وقت  
درمان باشد و حق تعالی از فضل و کرم خود مال بسیار روی دهد و روزی او را از آن گرداند و هر که  
در وقت شام بخواند از ترس و وحشیای امی گردد و از آتش محفوظ بماند و اسباب و از خوف حق این  
کرد و از آنکه مار و عقرب و حیوانات عظیم باشد و حیوان و انسان هر چه می تواند و سببند و اگر  
فرشته در فراغ دخی کنند از آنکه در دزدی و نقصان عظیم باشد و بر کرم خود در آن بدید آید  
و اگر در سبب آن که در آن بگذرد و در آن بگذرد و در آن بگذرد و در آن بگذرد و در آن بگذرد  
نمود و اگر کسی بخواند پیش از دعوت منزل خود را در پیش از پیش از دعوت منزل خود را در پیش از دعوت  
گذرد که شیخ و صحابه در آن قیامه ظاهر شده و خلافت را در صف سیاست بداشتند و از آن  
در وقت هر صبح حاضر گردند و حساب کردند و هر چه پیشتر بودند چیزی پیشتر در آن  
فرهای بلند و کوشکیای فری می بر می کردند و در آن وقت درهای قصر مفتوح و چون از آن  
نمودم بجا و در وقت که در آنجا ایستاد و چون نغمه بجا و در آنجا بود و در آن وقت که در آنجا  
انگشت من انشا الله تعالی ان شاء الله تعالی و نیز هر که در وقت که در آنجا ایستاد و چون نغمه بجا  
داشت که حق تعالی می نماید که آیه الکرسی را بسیار بخواند که حق تعالی از آنست پس مرا  
گفت ای عبد الله هر که آیه الکرسی را بسیار بخواند سگوات مرگ بدای آسان گردد و بیان این

بسم الله الرحمن الرحيم

بسیار است آنرا بخواند شد آورده اند که مردی از افاضه که او را ابوالحسن گفتندی در وقت  
داشت جمعی از اهل تجاره از شام بدین آمده اند و پسران او را بر روی تفرقی می کردند  
و توسل می ساختند و با آن جماعت متوجه شام شدند ابوالحسن نیز سید عالم را بدید  
یا رسول الله از عقباتشان فرست و ایشان را باز کرد و در هر زمان با اسلام باز آیند  
حق تعالی این آیه فرستاد که **لا اله الا الله** پس همه اگر ای و اجباری نیست در  
قبول کردن دین اسلام یعنی با کراهی بود و فساد و مجوس را بر اسلام نباید داشت  
**قد صدقوا** اگر بشنود بدو حق که دوشی شده است و او را راست **من الحق** از حق  
یعنی کفر از ایمان و حق از باطل بهتر است چه بدلیلهای دوشی تا به گشتند که  
راه راست است که مصلحت است سعادت ابدی و کفر که گشتند است شقاوت و مرید  
و چون این حق را به چشمتان پوشیده نیست پس هر کسی با اختیار خود باید در هر حال  
کرد با جان و عیال رسیدن سعادت و نجات و احتیاج نخواهد داشت با کراهی  
و الجمله و کونینای مخصوص نیست با هر کتاب بلکه با هر عاقل و مسلمانی شایسته  
باجود **الکفارة** و **الظالمین** و **الغافلین** و **الظالمین** پس هر که بگوید  
بشیطان و باطنی و یا هر چه از او برستش می کند از خداوند چون اشجار و اشیاء  
و حیوانات و ملائکه و یا هر که نگوید با هیچ مخالف دین خداست و **بسم الله** و بگوید  
خداوند یعنی بتوحید او و تصدیق نماید بر رسولان **قد استمسک بالعرش** و **الو**  
**ثقی** پس تحقیق که چنگ در زده به بندی و دست او بر همه **لا تقصم** لها  
که هیچ انقضای نیست از امر او شکست بجز بطریق نظر معنی که آن ایمان است و شوق  
این یعنی همچنانکه کسی که با ایمان **فعلت حسبت** بعد از خلافت می افتد **والله** **سبح**  
و خدای شهنشاست قول کسی که شوق بر دین الهی ایان شده **علم** دانست برین  
خالص او **الله** **والذي** **امنوا** خدای دوست و یار که است که بر دیده اند و بخت  
وی و تصدیق کرده اند جمیع او را و دقایق او و متولی کار ایشان است و مرا بخود و غیر  
مستقیم که مصلحت بجهت انعم **بسم الله** **الطهارات** برود آورد ایشان  
بهدايت و توفیق از تا بیکهای که فضیلت و انعام خود و سادگی **الحق** **النور** بر و شفا  
ایمان که هدایت با ایمان **والذي** **كفر** و انا ندان حق را پوشیده اند و بر جمیع  
کنارند **اوليا** **وهم** **الظالمون** و دشمنان ایشان شیاطین اند و سادگی و اهل











درین جای خود و چون بدین اشیاء دست شد و درین بین دیدت که درین روزها  
که او را می بیند آنجا سر می بیند و درین بین دیدت که درین روزها  
مرغ و بدن خودی نهاد و پیوسته شد و بدین آید و بدین آید و بدین آید  
آیا که در کوه خود فرود آید و بدین آید و بدین آید و بدین آید  
فرود بر معانست بر چهار اهل بیت که در کوه خود و بدین آید و بدین آید  
الذین مثال نقه کردن کسانی که در شایسته غرضی دنیوی يَتَفَقَّهُونَ اُمُورَ الدُّنْيَا  
بنمایند الهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ و در راه خدای بلغا زبانی و مجاهدان دین باقی  
چیز و این قول الْكَافِرَاتِ و منقول از ابی عبد الله علیه السلام که نقه ای متفق  
شمال حید چون مثل دانه ایست که افکند و باشد و درین بین طوبی الْبَلَدِ  
سَمَاءِ بر و آید و درین بین هفت خوشه را با این نوع که هفت شاخه دارد  
بر آید و بر هر شاخه خوشه بود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در هر خوشه از آن مَا كُنْهَ حَيْثُ صد  
دانه که بر هر هفت حاصل شده باشد وَاللَّهُ يَصَاعِفُ و خدای زیاد میگرداند  
این هفتصد را هفت هزار و پانصد لِشَاءِ برای هر که خواهد از نقه کند که با فضل  
در حقه و بر وجه خود و محلی وَاللَّهُ فَاسِعٌ و خدای بسیار بخشش است که بر هر هفتصد  
دوازده صد هدیه و بتک بخشود و بر او فضل بنمایند عَلَيْهِمُ داناست بنیات متفق  
و قدر و نفاق ایشان و در خبر آمده که در روز حقره ابراهیم بن علی و در حقره فاطمه علیها السلام  
درآمد و او را یافت که حقره امام حسین و امام حسن و را بچو آید و ایشان از خانه و کسی  
نمیگفتند تا بعد گفت این را بچو بچو که کسی نمی بیند چه سه روز است که چو  
اند ابراهیم بن علی از خانه بیرون آمد و تره عبد الله خوف رفت تا بیک پناز و غرض  
کند عبد الله همانی که در صدا دینا و در سرخ بود و بدین آید و گفت این را بر من  
همه و نصرتی قبول زبانی بد و غرضی حقره فرمود که وَاللَّهُ که هرگز نسا نچو از پی  
شدیدم که فرمود دست دهنده از دست گرفته بفرست من بچو همگی را  
بروی دست و متقی باشد و لیکن بدین پناز و غرضی بدین آید و رسول فرمود که وَاللَّهُ  
ده است و ذواب فرزند همدی پس بدین آید و از فرزند و متوجه باز آمد تا از برف  
اولاد اجداد فریب خود چو خرم مقدار اسوداد بد بر سر راه فتنه بود که فتنه شد  
در دوی چینی که چو برود اندک بچو چو فتنه شد گفت چو و روز است

شمار

که طعام در وجود من نرفته و بلا لکت رسید و ام و بطاقت از خول پرودن آمده ام تا  
شاید چیزی بین رسد حقره ابراهیم بن علی ان بکد تیار باداد و گفت تو با این ترا و ام  
توی چه ماسه و روز است که طعام بنیافته و چو چهار روز متلاوا ترا استند و حقره ابراهیم  
بین صلوات الله علیه و در مسجد بفرمود ان این آیه در شان عالیشان او نازل  
شد و يُؤْتِيكَ عَلَى انْفُسِهِمْ و گوشت بهر خصاصه بنی با آنکه خود در نهانیه احقره  
و فافه اند و غیر خود را بخود اختیار میکنند روز یک حقره ابراهیم بن علی ان برود  
نفسه بود امری بر نافع فتنه شد و بدین آید و بدین آید و بدین آید  
که انفس و فی الحال باید بدین شد الحقره ان کبیده را بدین آید و در رسول آمد  
و کبیده را بر حقره نهاد و صورت و فافه بدین بود حقره ان کبیده را بدین آید و در رسول  
دینا در سرخ بود فرمود که باطنی آن امری شتاختی گفت الله اعلم و رسول فرمود  
که اگر بر سر دوش تو او را امر کرد تا کجی از کجی زبانی برداشته بوداد بعضی  
یک تیار که بمقدادادی و در آخرت بعضی آن چندان فتنه بود صد که چو چینی بدین  
باشد و چو کوشی نشنیده و در حقره ان کبیده حقره ابراهیم بن علی ان فرمود صد  
جَلَّ عِظَمُ تَكْذِيبِ قَالِ الْمَلِكِ الَّذِي يَتَقَفَّوْنَ الْكَافِرَاتِ پس در ایجاد نیاید بعد الله عوف  
داد و باقی و اهل بیت و فقرای مهاجر نقه فرمود الَّذِينَ يَتَفَقَّهُونَ اُمُورَ الدُّنْيَا  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ آنکس که نقه میکنند الهای خود را در چهار باس بر خرافات  
فَمَا لَكُمْ پس از پی دینی آید مَا اَفْقَوْا بختری را که نقه میکنند  
مَتَأْتِي بوی در صد شداد شتی بر کسی ننهند وَلَا اَذَى و نه اندازی بخود  
و فقیران را نزد دادن صدقه نرسانند بقول زشت و فعل فتنه ما بنند و وی و شتی کردن  
و ظاهر اگر اهت کرد لَهُمْ را ایشان راست اَسْرَحَ عَنِكَ يَعْلَمُ نزد صدقه  
ایشان تر و پر و رک را ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و زنی نیست را ایشان را از  
کم شدن مراد وَلَا حَزَنٌ و بنشد ایشان که اند و هلی شوند از خوف  
قواب مر و دیت از حقره ان کبیده در صدقه حقره ان با او معنی نکند  
و بنظر رحمت در فتنه کرد و نیامزد و انجمن است نهاد چشم و اغشی فنا و پاداشی  
از فقر و مشقت علیه و لعل حقره ان کبیده در شان حقره ابراهیم بن علی ان و ناظر و حقره  
و حقره ان کبیده در حقره ان کبیده که فتنه کرد بدین مسکین و اسیر بر سبیل حکایت







منسوبه بر سبیل تفصیل و لکافات منسوبه نفق بر طبق مدل والله ما نعملون و خدا  
 بداند چه نماید بر وجه اخلاص نه از روی و یا بصیرت نیست و مناسب هر کسی  
 جز نخواهد داد و باز سر رشته کلام بیفت و یادگار کشیده میسر نماید بر وجه نقد بدین  
 که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَدُوْسٌ اید و دست داد یکی از غماز و انکار است و بی دوست نماند  
 یکی از غما اَنْ تَكُوْنَ لَكَ اِلَهٌ باشد مرد را جسته مِنْ خَلْقٍ وَ لَعَنَابٍ بیست  
 از دشمنان شما و انکورهایی باقی مشغول برین است و جبری مِنْ خَلْقِ الْاَشْیَاءِ  
 که برود از برد دشمنان آن جو بیای آب که مرا نکس را باشد که صاحب باغت  
فَیْهَا و این بوستانها مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر انواع میوه ها نه میوه ها و انکوره  
اَصْلَابُ الْکَبْرِ و حال انکه سید و باشد آن صاحب با غماز و برکت سالی و از  
 هم کارها باز مانده و عاجز گشته وَلَا ذَرِیَّةَ صَعَفَا و مرود باشد درین بری  
 نذر نماند که خورد و ناقوابی باشند و قادر بر کس نباشند و عیشت او و فرزندان  
 همی بوستان باشد فَاَصْلَابُ الْعَصَا بری بوستان بری بوستان بری بوستان  
 کرد بادی سخت فَیْهَ نَارٌ که در آتشی باشد و اینچنین باد آتشی همی را اَللّٰهُمَّ کنید  
فَاَسْرُفْتُ بری بیوزدن آتشی بسبب این همی و صاحب با غماز و جبری  
 شود و در کار خود فروماند و غرض غفلت حال کسیت که افعال بکوره باشد و از او یا کسیت  
 انت است ایچته باشد بحال کسی که باقی بر میوه داشته باشد که سبب معیشت آن همی  
 باشد بری همی بدان و در دهر را نابود سازد و چه نفق بران مشرب نشود بی چنانکه  
 این باغ با وجود احتیاج بان ذوال بد پر شود و صاحب آن بر قوه آن حسرت خورد  
 دیگر در دور و فریاست که حل احتیاج است از عمل خود نیز با بر وجه خورد اَللّٰهُمَّ  
 جویباری که در باب صدقه و جهاد کرده شد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰلَیْکُمُ الْاٰیَاتِ و بیان میکند  
 خدای برای غنا نشانه های الطاف و احسان خود اَللّٰهُمَّ و مشغول نشاید  
 که غنا و دین نفق کشید و از آن عورت گوید و در عباد و عمل بیکو بر اثر بی و نشاید  
یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه که وید کاب اَتَقِیْقُوا نَفْسَکُمْ در راه خدای  
مِنْ طَرِیْقَاتِ مَا کَسِبْتُمْ از یا نیزهای انچه کس کرده اید یعنی انحلال آن نحر  
وَمَا اَخْرَجْنَا کُمْ و انچه بیرون آوردیم از وی غنا مِنْ اَلَدْحِی از دین از  
 غلظه و میوه ها که در آن ذکوة واجب باشد از عمارت کخی در آن فرقی باشد و انچه

اغنیای انصار بوقت خرم انچه رسید و تو کرد و به نرود مسجد بغر اودده و دو کوشه نفاذ  
 تا فقرای مهجر از آن تناول کردند و روزی یکی از مال داران دوسه ساعی خرم که از آن  
 همی آوردید آورد و در میان خرمهای نیکو بخت و کلاهی خیریت خود را بان مشغول  
 پاکیزه بخت حق ش ازین لغو فرمود که وَلَا تَجْعَلْ لِّخَلْقٍ دَعْوَةً و قصد کند و جبری  
 نرسد و ناخوشی که از ذرات حق مِنْهُ تَفْقُوْنَ از آن نفق کشید وَلَسْتُمْ  
بِاَخْدُوْیْهِ و حال انکه بکشید غماز ازین و جنان سحر بر او کشید و در حقش ثما  
اَلَا اَنْ تَجْعَلُوْا مرا که چشمم بر خوا بایند فَیْهَ در کوشه این همه که از آن خدایان  
 بری انچه خود نپسندید بد بر کون پسندید وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ و بدانید که خدای  
 بی نیاز است از کسی که صدق کند با خیریت و ضایع حَمِیدٌ ستانیده از او کرده  
 از مال پاکیزه دهد و در حدیث آمده که حق تم پاک و پاکیزه است خیر پاک و پاکیزه و قبل  
 نکند الشَّیْطَانُ یُعَدُّ الْفَقْرَ و بر سر کسی که بلیس است و عده میکند غماز و فقر  
 و احتیاج بهی در وقت حق در وقت اوله اتفاق غماز از روی می رسد تا از آن با  
 ایستد وَاَمَّا بِالْعُسْرَةِ و میفرماید غماز از روی غصه نشسته که چهل و  
 اساکت وَاللّٰهُ یَعْدُکُمْ و خدای وعده میدهد غماز را بر صدق داد  
مَعْفُوْمٌ و امرزش کنایات غماز از جانب خود وَقَضٰی و از روی دور و در  
 دنیا بهی صدقه و یا برینه ثواب وَاللّٰهُ اَوَّیْسٌ و خدای بسیار وفقت  
 بر بندگان نفق کند کاب عَلِیْمٌ و از این نفق داد بر وجه اخلاص بری طبیعت  
 شیطان همی غنا داشت و تبعیت رحمان همی سعادت یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و بیان میکند  
 خدای حکم و حکم آن حکمت که بان سبب القای رحمانی و وسوسه شیطانی بر غماز  
 کرد مَنْ یَّشَاقُ هر که خواهد از کسی که طالب رشادت دین بوسید انعام نعمتی  
 نبویست و یا مردی که تحقیق علم است و اتفاق علی تابان بدانند که چه باید کرد و فکر  
 و بلکه باید داد از او بعد از الله مر ویست که مراد چه درین آیه علم قرانت و فق  
 دین قول شامل هر دو قول است و در حدیث نبوی هم وارد شده که لَخَفْزٌ فرمود که  
 حق تم هم عطا فرمود از جمله قرازا و هیچ خانه نباشد که در و جبری انچه است بهیست  
 نباشد که کس از او و بران باشد بری نفق شود در دین و تعلیم گوید و نادان بری  
وَمَنْ یُّؤْتِ الْحِلْمَ و هر که دانست که علم دین است فَقَدْ اَوْفَى حَقَّ النِّبِیِّ







دردی رنگت وصف بدی و خد کینت لَا يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ سِوَا الْيَتَامَىٰ ذَمًّا  
 و خوف و عجز از ایشان لَا يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ و ایون کنندای مرا و عدم سوالت  
 بالکینه و ما نسفوا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ و ایون کنندای مرا و عدم سوالت  
 و عجز از ایشان از مستحقان وَأَنَّ اللَّهَ يَكْفُلُهُمْ پس بدستی که خدای بای دانست  
 و بروقت آن اجرا خواهد داد و رعیت از این عیالی که روزی رسول خدای می برانجا  
 صفت بگذشت و فقر و مسکنت ایشان را بدید فرمود که هر که از امت می که برین حال باشد  
 کشتا بدید آن خرسند باشد فرمای قیامت در پیشگاه از قیامت می باشد و در  
 خیر است که در ویشان در صفت قیامت آیند و پیشگاه ایشان را گویند که شما را چه  
 شود در دنیا تا حساب اوابا دزدید پس عیالی ایشان را بیفت بر بندگی و از  
 توانکرا به پانصد سال در اسباب نزول و بعضی دیگر از تقاسیم و مخالف مذکور است  
 که در ذی حضرت امیرالمومنین علیه السلام از امتام دنیا چه دردم بختی بود یکی را در شب  
 نقدی نمود یکی را در روز و یکی را در سر و دیگری را در صلاهی چون پس علی ازین سید  
 او صیاد رسد سید انبیا صلی الله علیه و آله برین مطلع شد و پرسید که ای علی ترا چه برین  
 داشت که برین طریق نقدی غای شاه اولیا فرمود که یا رسول الله طریق نقدی را که  
 خشنودی حق می بران متوکیست چوون ازین چهار صورتی باقی بماند نقدی که  
 بختای آنکه یکی از آنها شرف قبول یافته بوضع رضا رسد و حقیقتی این جواب بشنید  
 فرمود یا ابوالخس آنچه بجهتی ترا میسر شد و آنچه امید دارودی حضرت دبا لاریک  
 بتوسانیدی حق می دریشان حال ایشان اوابی آید فرستاد که الَّذِينَ يَتَّقُونَ  
 آنانکه نفقه میکنند و راه خدای برمیستایان أَمْوَالَهُمْ مَّا هِيَ خُودًا سِرًّا وَ  
عَلَانِيَةً دُونَهَا وَ اشْكَاوَا لَهُمْ خَزَائِنَهُمْ پس مرا ایشان تراست و در صدقات ایشان  
عَبْدٌ رَقِيمٌ نزد پروردگار ایشان که بخت باقیست و نعم حادای و وَالْآخِرَةُ  
خَيْرٌ و باشد ترسی از خوف اجر و نقصان برایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نداننا  
 ایند و همین شوند بسبب آن و ازین هم در ویت که در حق امیرالمومنین هم فرمود که چنان  
 درم کخی نقدی که در سبقت داشت بر چهارم دردم بعد از تنقیب بندهکان در اقامت  
 و بیای اجرائ ذکر را میکند که غی جاهل در این زیادتی است و حال آنکه در حقیقت  
 موجب نفی است و میفرماید که الَّذِينَ يَكُونُونَ الرِّبَا آنانکه میخورند و بداد

الَّذِينَ يَكُونُونَ الرِّبَا و میخورند از قرضهای خود و بعثت الَّذِينَ يَكُونُونَ الرِّبَا که چنانکه برین خبر  
الَّذِينَ يَكُونُونَ الرِّبَا آنانکه بطلند او دادی می مبنی از جهت سودن مراد  
 دیوانگی و رعیت نه عیب آن بود که چون حق می آدی که عطل و ذلیل سازد و در  
 او بریشان کرد از او و او را و دیوانگی بدید خود حق می بر وجهی که متعارف ایشان بود  
 اجرائی است یکدل غلی می آنست که خوردند کاک و کبرند کاک و او و تم قیامت و یکی  
 دیوانگان از قیور برین خبرند و اهل رعیت ایشان را بای ایشان شناسند ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ  
قَالُوا آن عذاب ایشان را بسبب آنست که ایشان گفتند که إِنَّمَا السَّبْعُ مِثْلُ الرِّبَا و عیب  
 نیست که بی مانند و است کفار یکدم بدو درم می میکردند و می گفتند که این و با نیست  
 بلکه بی است و می دانید و بی و بی می کردند وَلِكُلِّ نَفْسٍ بِحَسَنَاتِهَا  
 که اندیشه است بی و وَحَرَّمَ الرِّبَا و حرام کرد اندیشه را فَمَن جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ  
مِّن رَّبِّهِ پس هر که یابد حق برسد با و بنزدی از نزد پروردگار و مانند حق اندبا  
فَأَنشَىٰ پس باز ایستاد و فَلَمَّا سَلَفَ پس مرد است آنچه گذشته از  
 کوفتی او با پیش از خرم و از از ازین عنوان گرفت و در لغت بر و کوفتی معنوی می باشد  
وَأَمَّا إِلَىٰ رَبِّكَ و کار او با گذشته است بخدای بی مهر و دوزخ اندیشه و البته  
 بحفظ و معنی است که توفیق و توفیق او سازد و وسیله ایات ذَلِكَ تَمَرُّكَ لِفَتْنٍ  
وَمِنَ عَذَابٍ و هر که باز کرد با ستم او باید از آن ستمی از ستم کرد وَأَنَّ  
 پس آن کرده که کلان دانند و با و امر و نفی الکی دانستند أَصْحَابُ النَّارِ هُمُ الْأَعْدَاءُ  
 و در خند وَمِنْ عَذَابٍ ایشان دران جواب خواهند بود زیرا که حلال را  
 و با کرامت يَحْيَىٰ اللَّهُ الرَّبُّ که و کاست میگردانند خدای مال و داری و برکت  
 از این بیسیار و از زون باشد عاقبت آن نقصان و خسران میکند وَيَرْفَعُ الصَّدَقَاتِ  
فَإُولَٰئِكَ و از زون یکدل خدای صدقار هر چند کم شده باشد مراد از آنکه زیاده  
 میدهد و با وجود این در دنیا بود که دران از آن فرماید وَاللَّهُ لَاحِبٍ  
 دوست ندارد كُلَّ كَفَّارٍ و هر ناسیاسی را که مر باشد بر تحلیل رعیت أَنَّهُمْ  
 گناه کاری که بیی باشد براد کتاب بریا و سایر عادم و رعیت که در فتنه قیامت شک  
 را بخورند کاک و از مار مانند و پوست ایشان چنان ضعیف بود که مار را زارند و  
 ایشان توان دید و نیز ازین هم مر و رعیت که با هفتاد با نیست و کوفتی از نزد خدا

بالتیله  
 و التیله  
 ب

خود































استغفار کند از اهل این ایه کرده از امام علی این موصی الهی و اوست که می گویند  
تا آنکه از بدکارانند و بعد از آنکه در اسباب نزول آورده کرد و حیرانان را شام بدین حد  
رسالت را بعلیه مانی که در کتاب خود یافته بودند نشانده گفتند یا محمد ما را مسلم است  
اگر ایلی جواب کوی ایان ارم حقه تو بود که حجت کوئی نبوده ما را که ترک کفر و غیرت نهاده  
و در کلام خدای است این ایه که **شَهِدَ اللَّهُ** که ای داد خدای منی بجنب  
دلایل و اوجه بر وحدانیت و انزال آیات ناطقه بانی روشنی گردانید **أَفَلَا تَعْلَمُونَ**  
خدای منی که از روی یقین **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** معبودی نیست که منی پرستنی  
نکرده و **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و فرشتگان نیز کوی دادند بر وحدانیت و **وَأُولَوُ الْعِلْمِ** خداوند  
علم که توانند بر شهادت خود بر توحید با تعارف لسان و تصدیق **فَأَمَّا**  
در حق آنکه و سیما نه گفته است **بِالْقِسْطِ** بعد از جمیع افعال و افعال خود  
و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که او را العلم با وسیعانه و ملائکه در شهادت  
دلالت بر تعظیم ایشان و تنگی نیست که افعال علم شامل چه بود این امانیه رضوان الله علیهم  
و جایز است عبد الله از غیر هم روایت کرده که یکساعت که عالم پرست خود تکیه کند که در علم  
دین نگوید بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدا را عبادت کند از آنی که مالک  
از رسول حق نقل کرده که او گفت علم بر ایمان بهتر است که آموختن علم حسنه است و درسی آن  
تسبیح است و محبت آن جدا است و فرشتگان در حلقهای مجلس علان و عبادت  
کنند و پرهای خود را در ایشان مالند و در نماز برای ایشان استغفار کنند و هرگز خوشی  
که باشد برای ایشان استغفار و امری خواهند می آید و در با و حرام و وسیع و چنانچه  
پایان و احسان و سزاواران و بداند که علم زندگی درست و نوحیت نیست و فکر کردن  
در علم مقابل و دوز باشد و درسی آن بر او قیام شب و علم پیشروای محنت و عجز و  
دست نیست و نیک بختان بانی علم کردند و بدینشان از عجز و سرانند و بصیرت  
ایشان که او را علم مقادیر حق شوم و ملائکه شدند در این شهادت **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**  
معبودی نیست که منی پرستنی بلکه باشد که تکرار کلمات شهادت حجت تا آنکه است  
و دیگر امتیازی شود بر این بقوله **الْحَمْدُ لِلَّهِ** خدای که قیامت و غالب بر جمیع ملکات و  
حکوم و مامورانند **الْحَمْدُ لِلَّهِ** که میگوید و میفرماید بدانند این ایه را افضل بسیار است  
نواب پیشروانی این پیغمبر روایت کرده که هر که این ایه بخواند و در آخر آن بگوید و آن ایه

السلام

کلی ذلالت منی الشاهدین حق شد بعد در هر فی اذان فرشته یا فرزند تا برای او  
استغفار و امر بر حق خوانند تا او زقیانه و هر که این ایه را بخواند حق شد و هفت  
بر و یکشاید و هفت و دوزخ برود و بند و نیز فرمود که هر که در وقت خواب بگوید  
این ایه بخواند حق شد هفتاد هزار فرشته را خلق کند تا روز قیامت برای او استغفار  
کنند و ابو طالب قبطیان گفته که در حق بخواند و در هر سال یکای بخش خود کند  
مردی را خرب این ایه را که بخواند و آنرا **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ** خدا  
الشهادت و فی عند الله و در یکای حق بخواند **أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْفَتْحُ** و در وقت دعا و او گفت  
دی ایه شهادت بخواند و در آخر آن یکای میگوید از پیغمبر خدا شنیده که بلی که  
**أَمَّا** اذان واقف ساز گفت تا یکسال تمام خدمت من نمانی می از این تو بگویم و من  
بر سرده بودم بارها کشادم و یکسال خدمت کردم و چون مدت تمام شد و ترا شیخ  
سال تمام شد گفت بدانکه ابو دایله حدیث کرد مرا از این مسعود که پیغمبر فرمود که هر که این  
ایه بخواند و در آخر آن یکای بخواند یکای که در وقت دعا و او را حاضر کرده سازد و  
ای بنده من بعد من و فاکوری که توحید است و من شرا و از من از آنکی که میگوید  
کندای فرشتگان من و درهای پشت برای او بکشاید تا از هر دری که خواهد  
شود و نیز از آنکه هر وقت که در فرشته دعا بگوید که رسیدند یکی دیگری را  
گفتند ای کای کای گفت از نزد یک بنده کای که از این امر و معصیت میزد و اینک  
دیوان علی سیاه است که با سمانی بوم این فرشته دیگر گفت حالیت که من  
بنام او برات اذاعتی و دوزخ بر منی بوم فرشته اول از من عجب شد  
دوم گفت چورت توان میداد شدی او ایه **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بخواند حق شد و هر که گناه  
و معصیتش را با یان و معصیتش بخندم از سعید بن جبیر روایت که سید صد  
شصت بیت در حوالی کعبه و چون ایه تا از یک شد و در افتادند و چون توحید  
اصلاح و اسلام است از پیغمبر بعد از این دیوان اسلام میفرماید که **إِنَّ الدِّينَ**  
**عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** بدوستی که در این پسندیده و نیز خدای اسلام است که  
پسند و نرا نیست که آنچه است از آنکه **وَمَا خَلَقَ الدِّينَ** و بخند و کرده  
در آنکه دین اسلام حق است و بعد از پیغمبر و آنرا که **أَوْفَا الْكِتَابِ** داده  
شده اند کتاب توبه و انجیل **الْأَنْزِلَ بَعْدَ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ** که در پیش آنرا



































































الحق في الدين

کافر زند **فَلَنْ يَسْمَعَ كَلِمَتَهُمْ** پس قبول کرده نشود از هیچ کس از ایشان **وَلَا يَكُونُ لَهُمْ**  
**الْأَلْفُ دِينَارٌ** که یکصد دویست تومن آید به پوی اندر **وَلَا يَكُونُ لَهُمْ** و آنچه خدا  
 دهد آن هر دانی که خدا او در که دویست تومن را با مشرق و مغرب می سازد و زبیه دهد  
 تا انصاف دوزخ برسد اندر قبول نکند **أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** آن کوه کافر  
 جزند را ایشان را عذاب درد ناک **وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرٍ** و نباشد از ایشان یاری دهند  
 در عذاب ایشان آورده اند که در روز قیامت کافران را حاضر گردانند و ایشان را گویند که  
 شما به پرفتن اند و در خود را از منبری گویند آری گویند از قیامت اینهاست  
 اجابت نکوی **الْوَيْلُ لِلَّذِينَ** این عذاب آتش دوزخ را **لَهُمْ نَارُ الْإِبْرَةِ** هرگز نیست  
 محققه نکوی که آن کافر نیست و یا نرسیده به عذاب آن کمال صحت و رمانا و جود است  
**حَقٌّ شَفِيعٌ لِمَنْ يَجْعَلُ** تا آنکه شکستند و صدقه دهد از آنچه دوست دارد  
 اعمال باید که قضا خدا و طاعت بدل نماید بدل کافر از وقت بخت که گویند یا سحر  
 که او دارد و خدا دارد با و بد او بطاعت انصاف هر توفیق آید نشیند از صفت آید که با و  
 باقی دادم که هیچ جز دوست نازد و ندادم از هر چه که خواهی حکم کن و صرف را حاضر از او  
 آفرای او صحت فرمود و در بدین صفت گفت ای دادم که دوست ترین اموال است از هر  
 خدا که حفظ از او تا نامه بدین بدین شریف نقل است که پیغمبر حضرت امام حسین علیه السلام  
 قصد ق میفرمود این معنی را از او پرسیدند نه فرمود این دو چیز بود دوست میلام  
 چون تم بفرماید **لَنْ تَنَالُوا الْوَيْلَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** و **مَا تَنْفَعُ أَمْوَالُكُمْ شَيْئًا** و آنچه  
 نفی میکند از آنچه خواهی اندک **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و آن که ایمان آورد و عمل  
**الَّذِينَ آمَنُوا** پس بدین صفت که خدای بد آن عزیز دانست و بدین جز خواهد داد  
 و بد آنکه اگر با اتفاق درین آیه ذکوة و احسان است مراد است که باید آنچه برون مال  
 باشد از برای آن ذکوة ندهند چه آن موجب ذمت شود و خداوند مانند او  
 عیب داران برای او سفند آن صفت ذکوة ندهند و با اتفاق فقها این باینست و اگر مراد  
 صدقه سنت است پس معنی آنست که یکی و کمال خیر است که دوست ترین مالهای خود را  
 بصدقه بدهند و نیست که چون رسول فرمود که من بیکت ابراهیم بود که در کتب  
 که نوشت شتر و شوی و حیوانی و حال آنکه ابراهیم مراد رسول فرمود که در دفع میگوید  
 چه در حق ابراهیم این مرد و حلال بود حق شریفه شادانی قول فرمود و نکذیب بود این شتر

طاهر

که **كُلُّ الظَّالِمِينَ** **كَانَ جَارِئًا لِنَارِ كِبْرِ** **يَعْقُوبُ** **الْأَخْلَاصُ** **مَلِكٌ** **يَعْقُوبُ** **نَفْسِهِ** **يَعْقُوبُ** **نَفْسِهِ**  
 و آن کشت شتر و شوی و حیوانی و حال آنکه ابراهیم مراد رسول فرمود که در دفع میگوید  
 خدا را شکر خدا هر طعام و شراب که دوست دارم و بخورم سازم حق تم و بپاشد او که  
 شتر و شوی و او که دوست داشتی بخورم ساخت بود آن عذاب آن از آنجا است  
 نوده گفتند و در عذمت اینها حکم کرده است حتی فرمود که در چنین است بلکه عیب  
 ابراهیم است بد بخورم که آید **مَنْ قَبْلَ أَنْ تَنْزِلَ التَّوْرَةَ** پس از آنکه از  
 فرستاده شود توری و اگر بود آن کارایی قول میکنند **قُلْ** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا**  
**بِالتَّوْدِيلِ** **فَاتْلُوها** پس بپاؤیه صحت پس بخوانند یعنی این آیه که در باب تحریم  
 چیزها در آن باشد در و بپاشد تا او است کنند **إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** اگر صحت  
 شماست که این بود آن باین دلیلی نکرده بدین صفت که بدین صفت است میگوید  
 و ایشان در و میگویند **فَمَنْ قَرَأَ عَلَى اللَّهِ الْكَرْبَ** پس هر که افتد کند و برین  
 بر خدای در و غر بر خرم یعنی دعوی میکنند **مَنْ يَعْدُ ذَلَالًا** پس از آنکه ظاهر شد  
 که خرم از یعقوب بوده از اعلام العیوب **فَأُولَئِكَ** پس از آنکه از آن کسان هم  
**الظَّالِمُونَ** ایشانند سفاکان و معطلی از ترس ایشان و مکابره بلو تم بعد از  
 وضوح آن بد تر نیست **قُلْ** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا** **صَلُّوا لِلَّهِ** راست که نیست خدای  
 خرم بر حق مدتی خدا راست کشت و بدین احوال فرمود و کذب خاد را بپوشید  
**فَاتَّبِعُوا مَوْلَاكُمْ** **إِبْرَاهِيمَ** پس متابع کنید پیش ابراهیم را و درین درست او را حقیقا  
 در حقیقی که میل کنند بود از همه کشفای باطل بدین اسلام یعنی تابع دین اسلام شوید  
 که در اصل مژده ابراهیم بود تا خلاصی شود بد از بت بود که از آن تعبیر داده و تحریم کرده اند  
 خدا را و آن که درین حکم فرموده **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ** و نبود ابراهیم از مشرک  
 از بت کانی و بدانکه صحت است که بفرموده معتقد بود به ربوبت انبیای سابق و بدین شریعت  
 موافق شریعت ابراهیم بود و لهذا حق تم فرمود که **فَاتَّبِعُوا مَوْلَاكُمْ** و بدین از عیب بطریق الهام  
 خواب بدین اسلام مامور بود او و ده اند که بدو باطل اسلام مخلوق کردند و بدین کعبه  
 و بت المقدسی بود که بت المقدسی بتراست مسلمانان گفتند که کعبه مقدسه  
 فاطمه است **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ** بدین که اول خانه که در دوی زمین







ان ذكيت الحرام فهو وبيان فقول اني ونحوه ناول اني بعد اذن الله تعالى واما ما ذكره  
باعت باهل كتاب كرهه فهو ذلك **قَالَ اَهْلُ الْكِتَابِ لَكُمْ قُرْآنُ بَابِ اِلَهِ بَابِ**  
انما هذا لعلنا نعلم انما هو بآية خدای که دلایل عقلی است و معنی و بعد از آن  
و آنچه دعوی میکند از وجوب حج و غیره از احکام شرعیة **وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلَى النَّاسِ**  
و خدای مطلع است و گواه بر آنچه میگوید از و شهادت حق و گوید بآیات حق و شهادت  
بدان ترا و سزا خواهد داد **قَالَ اَهْلُ الْكِتَابِ لَكُمْ قُرْآنُ بَابِ اِلَهِ بَابِ**  
بگوی اهل کتاب چرا بآنید او را مردم را از راه حق که در اسلام است و غیره شهادت  
**اَمِنْ** کسرا که گوید بخدا و در حق را قبول کرده و مرا دعا یا راست و وفای او که  
بقولان ایشان از ایشان خود میگویدند **بِغَوْكُمَا** در حقی که طلب میکند در حق خدا  
**عَوَجًا** کجی یا پیچیدگی که طلب میکند در حق او و در حق ایشان ای انانید که در حق  
کجاست بجهت آنکه در کتاب موسی نیت و در کتاب محمد صفت و تغییر صفات او  
نیکند که در حق او است **وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و حال آنکه شما می دانید و برانکه او راست و  
در حق پسندیده و اسلام است چه این از او و حق ابراهیم و یعقوب دانسته اید **وَمَا**  
**لِلّٰهِ بِغَاوِلٌ عَمَّا يُعْمَلُونَ** و خدای شایسته خبر نیست از آنچه میکنند و البته شما را بدانی  
ترا خدا که او آورده اند که شما بی قیاس بودی مردی پرورد و غلبه قلب و شدید بکفر  
و انما او بدوی سلمان روزی در صحیح اوسی و خرف و در گذشت دید که ایشان گفته اند  
آند و میخواستند تحقیق میدانند و در صحاحیته بیان ایشان حرب و قتال و در حق شما  
اتحاد و دوستی ایشان را بدانی حق حقد و حسد و دوستی بر یکدیگر و برافروختن شخصی را  
ناور میان ایشان بشنید و از واقعیت یافت کفر فی غلبه و در میان ایشان در میان انداز  
قصیده که در حق خرف گفته بود و از سخنان چون سخن ضعیفان نام از حرب و جهنم و  
استماع کردند آشفته شده از باب بهیول و سیاه کشادند و سیاه تحویل ناگردد کار عقال  
و تیرا نال سختی و تنگ زدن کردند و بر کمال بدین اینها نازل شده و حفر و رسوای در میان  
مهر که در آمد و فرمود که با وجود آنکه می در میان تمام ادعیه و معاجله نازد میکند  
بشنوید که خدای چه میگوید پس اینها را بر ایشان خواند ایشان استغفار کنند  
صلواتها بر میخوانند و اشک و ریختن یکدیگر را در کنار گفتند و دانستند که اگر در میان بود  
براند از افعال باطن باز کردند حق تبار ایشان با پیچیدگی خطاب میکنند که **يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ**

**اَمَنَّا** ای کسانی که ایمان آورده اید **اِنْ تَطْلُبُوا فِرْقَانِي الَّذِيْنَ اَوْفَا الْكِتَابِ**  
اگر شما را بپرسد که هر دو را از پیوسته شما بی قیاس و اصحاب او بپرسد **يَوْمَ تَكُونُ كُمُ**  
بازگردانند شما را **بَعْدَ اِمَانِكُمْ** که گردیدن اسلام شما را بی قیاس ناگردد  
بی قیاس که شهادت شما و تباران او کنید مردم بد سازند شما را **كَيْفَ تَكْفُرُونَ**  
چگونه کافرینوید **وَاَنْتُمْ تَقُولُونَ اَلَمْ يَأْتِ الْاِلَهِ وَحَالٌ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** و حال آنکه شما می دانید  
بر شما آیتهای خدا که قرآن است **وَفِيكُمْ سَوَءٌ** و در میان شماست رسول خدا  
**وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللّٰهِ** و هر که چنانکه در نزد بدی خدای **فَقَدْ هَدَىٰ بِي**  
تحقیق که ندانم نموده شود **اَلَا اَمْ اِلَهِكُمْ اِلَٰهٌ اَوْفَا** و بعد از او خدای را راست و لا اله الا هو و شهادت  
در سدر و بیت که شهادت بی عقیم اوسی و سعد بن زید و خرمی بگوید که وفای است کردند  
در نسب و حسب و این مفاسد شما را که کشید خرمی اگر رسول خدای دعوت می شد  
ما ذریه شما را انعام بر می انداختیم و می گفت که بدی از اسلام از می مانو استید که بیرون  
پس شایسته بمقتضای کشید این خبر محض رسالت هر رسید سوار شد و ایشان را از مردم دور کرد و  
حال خبر تمام این آیت آورد که **يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اَمَنُوا** ای گروه که گردیدگان از اوسی و خرمی  
و بنوهم **اقول الله حق فاقبلوه** بترسید از خدا ای چنانکه برای ترسید است از دوزخ  
بقیام نمودن و رجایات و اجتناب از غیبات از انبی عبد الله ص و کتبت که حق است  
که توان برداری خدای کنید و صعبان روزید و بشکند از برای او شغل شوید و بیوسندید  
و اشتغال غایب و در وجه وقت از وظائف شوید **وَلَا تَهِنُوا لَهَا** و از آن ترسید  
و نترسید که در حقی که سلمان باشند مراد است که چنانچه بر صفت اسلام باشند از حق و راست  
بدان تلافی فرمود که اگر قهر از فرمود و فرج بر زمین بگذراند کافی باهل دنیا می شود پس  
حال آنکس که هر طعام او در سفره از آن بود پس باید که با صفت اسلام از دنیا با صحت کشید  
**وَاَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ** و چنانکه در نزد بدی خدای که در میان است **حَبْلًا**  
در حقی که هر چه باشد با آن هر که دست با آن بند کند هر که در صحاحیته سلامت نیستند  
مراد موافقت حضرت رسالت ص و از آنجه صلوة الله علیه در جمیع حالات و هر که چنانکه در  
در میان اتباع ان ترند و با مقصد اصلی نبو و از حفر رسول ص منقول است که در وقت حلت  
میفرمود که ای مردان من میروم و در میان شما و حبل منی میگذاردم اگر متصل با من مرد  
شوید هرگز گمراه نشوید که یکی از بدی بگوید بزرگوار است و یکی کتاب خداست که در میان است



فرو گذاشته اند احادیث از این دویم اهل این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا آنکه نزد  
 حریفی و توبین رسند و علی بن ابی طالب از حضرت امام حسن صادق علیه السلام روایت کرده که از حضرت  
 که با محمد بن یونس که حقش در کلام محمد فرو رفته و گفته بود **لا تقربوا**  
 دیوانه شوید از طریق حق بوقوع اختلاف میان شما میجوئید که کتاب بیکدیگر میبیند و متفق  
 شوید بر ایمان و بدو دامت کتید بر طاعت و ترک عصیان تا ذاتی روایت کرده که در  
 در مسجد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باسی الحالوت را که صاحب و معترف بود و در حقیقت  
 کلام ترسانان بود نزد حضرت آورد و حضرت امیر و وی برای الحالوت کرد و گفت میاید  
 که بگوید بعد از من میبیند فرقه شد ندانست در کتاب نگویم و به یقین فرمود که گفت بفر  
 با هیچگونه امامه قوم بکنی هرگاه مسئله از تو پرسند جواب بگو ای اکران کتاب مستحبه  
 باشد یا نه و نزد قیاسخواهی که پس بجهان بگو که در فرمود ترسانان میبیند فرقه شده اند  
 بعد از منی گفت بر چهل وجه فرقه گفت در دو یکوی میبیند که می نویسد دایره ایمان و  
 و تحصیل دایره از اقامه موسی اقامه موسی بختاد و یقین شده اند هفتاد ایشان هالکند و یکی  
 نایبی و اینها اندک اندک حقش تم فرو رفته و می نویسد **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا**  
 ایشان او بختاد و در فرقه شد ندانست که ایشان رسکار است و باقی حال است و در دنیا  
 اینها فرو رفته که **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا**  
 فرقه شوند یکی از اینها رسکار باشند و باقی حال است و آن فرقه نایب حقش تم در دنیا  
 ایشان فرو رفته که **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا** و **لا تقربوا**  
 شیعه هستند و حدیث حضرت بنوی که حق با علی است و حق با حق است و حق با حق است  
 با علی هر جا که علی دو و میبندد یعنی هر دو لازم بیکدیگرند و از هر جا که بغض شوند لایق  
 میکند بر آنکه حق با شیعیان است و غیر ایشان باطل است و نیز فرموده که در باشد که  
 می بیند و مسدود شوند بلیت فرقه از آن رسکار باشند و باقی حال است که در دنیا  
 رسول الله فرقه نایبیه که آمدند فرمود که اهل بیت من و اتباع ایشان و بعد از آن من  
 اهل بیت من مثل کشتی فیم است هر که در آن کشتی نشست از غرق نجات یافت و  
 پس هر که محصل با اهل بیت من شود و محبت ایشان را ورزد بطریق ایشان دو و  
 در آن رسکار باشند و هر که دست بر محبت ایشان نهد و بر مذاهب ایشان نهد  
 در آن رسکار باشند و بدو کات و در آن رسکار باشند که حقش تم میفرماید که از

مؤمن

حق متفرقی شوید **و انکروا** و یاد کنید **بغیث الله علیکم نعمتهای**  
 خدا را که بر شما لطف فرموده و آنچه هدایت و توفیق است بدین اسلام و این مذهب  
 که موجب الفت غایت است بیکدیگر و محبت و در بدین در راه خدای پس یاد این  
 بغیث کنید **ادکنتم** و حق که در بدین **اغداو** دشمنان در زبان حق  
**قال** پس خدای الفت داد و انداخت محبت را **باین** **قلوبکم** در میان  
 دلها و شما را بیک و بمنیت خدمت سید الانام علیها افضل السلام فرما و خلاف از  
 میان شما را از **فاصبحتم بنعمته اخوانا** پس بکشتید بجهت و فضل خدا  
 برادران یکدیگر یعنی بجهت و دوستان هم شدید و برادران و بجهت یکدیگر  
 کشتید **و کنتم** و بودید شادانان ضلالت و جهالت **علی شفا حرم**  
**من التامر** بر کنار کوهی از آنکشی یعنی توبیلت بابت رسید و بودید که در و غ  
 از توبیلت که وضو است چرا که در حال توبیلت بجهت رسید و در روزی ای افتادید  
**فانقذکم منها** پس رهانید خدا شما را از آن مغال اکشی به مناسبت اسلام  
 و شرف امان **لذلك** چنانکه بیان کرد احوال شما را از اعداوت قدیمی و الفت محبت  
 دینی **بیوم الله** که بر بادی بکنند خدای و در پیش بگردانید **غایب الله**  
 دلایل وحدانیت و قدرت خود را و بعد از این حق **لهم** **و یومئذ**  
 نشاناید که شما راه راست را باید یعنی بجهت آنکه شما رسکار شوید از عذاب ابدی و بود  
 ثواب هریدی **ولکن منکم** و باید که باشند از شما **امه** گروهی که از این  
**یا عوف** و اینها بر بخوانند شما را به توبی بجهت باسلام **و یا مؤمن بالله**  
 و غیره باید به توبی که خدا و رسول با امر کرده **و یومئذ** **عن ملک** و بان  
 داور بعد از آن از فعل نشانایت کشتی تم و پیغمبر را از این نگرانی اند **و اولئک**  
 و اند که در امر هم و ف بکنند و نفی از فکر **هم** **لقد** **ان** ایشانند رسکاران  
 یعنی مخصوصان بجهل رسکاری از حضرت رسالت مروت که که بهترین مردان  
 اینانند که بلیت را از مردان امر هم و ف بکنند و نفی از فکر نمایند و بر هر کار توبی ایشان  
 باشند و در نفی از راه از حضرت امیرالمؤمنین مروت که که ترک امر هم و ف بکنند و نفی  
 از سکر که از ترک آن کشید ظاهر است و شما را هم فرمود و هر چند شما را کشید و در غیر  
 ایشان انخدال نخواهید لاجانه **ولا کموا** **فان** **الذین** **نفرقوا** و باشند



انکه شرف شد بچون بود و مضار که هر یک چند فرق شد در هر قه و شرف  
دیگر و **اختلافوا** و اختلاف کردند در دین خود اما بود بعد از پا فضلال از  
موت می می و اما ضار بعد از سیصد سال از نوع می می اختلاف در میان ایشان  
واقع شد **من بعد ما جاءهم البتات** از پی آنکه که بود در ایشان  
و شکی در کتب ایشان که موجب اتفاق ایشان بود بر توحید و تصدیق با خبره و  
**اولئك** و آن که در میان ایشان بودند که در دین **للمعداب عظیم** را ایشان  
عذاب بزرگ **يوم يذبح وجوه** و دوزخ که سفید شود و بیا و **وكنود**  
**وجوه** و سیاه کرد و بیا **فاما الذين اسودت وجوههم** بر آنکه  
سیاه شود و بیا ایشان حق نه فرشتگان را که تا از روی مرتضی گویند **الهم**  
**بعد انما نكلم اياكم** اگر فرستاد بیا از پی امان آوردن شما **فان ووق العذاب**  
**كم نكروا** بر چندی عذاب دوزخ و اسباب آنکه بود بیا فرستاد بیا از پی  
کردن مراد اهل کاینکه به پیغمبر نکر و بیا از پی آنکه با و کرد و بیا بخت و صفات  
قبل از بعثت و از حضرت امیر المؤمنین **ع** و ایست که مراد اهل بعثت آنکه بعد از حضرت رسالت  
و قبلی و تفسیر خود از حضرت رسالت **ع** و ایست که مراد اهل بعثت آنکه بعد از حضرت رسالت  
بیا تا در اوست که ایست و ارد شوند برین **فان كنتم تحبون** که برین از صاحب می چون  
ایشان را بپذیرد فی الحال ایشان از خود می برانند و بیا و رخ بر ندی کوی اهل اصحابان بلند  
مر آنکه که قیامی که از این قیاسها اصطلاح کردند و بدعت نمودند پس بدی  
که ایشان برگشتند از دین و مرتد شدند **و اما الذين ابصت وجوههم**  
و آنکه که سفید باشند و بیا ایشان یعنی مؤمنانی که هر و رخ خاتم الانبیا **ع** و بیا  
صلوات الله علیهم باشند **في رحمة الله** پس باشند در رحمت خدای می بخت  
و **فان كنتم تحبون** از پی این سفید و بیا **فان كنتم تحبون** در رحمت خدا  
که بختند جاوید مانند کائنات **تلك** آنکه گذشت از اخبار و احکام و وعده و  
و بعد **آيات الله** آیه های خدا و ند است **تفلوهم تلك** چنانچه از او  
و می برو **بالحق** در حقی که در لباس حقیقت که همه شیهه در راستی و درستی  
بلست **و اما الذين ابصت وجوههم** و بیا خدای که خواهد بیا دی  
از خود بر می وانی می و ایشان ستم نکرند یعنی قیاب و پیغمبر عقوبت نفرماید

و اما الذين ابصت وجوههم

**و لكلام في السموات وما في الارض** و مر خدا و است آنچه در آسمانهاست  
و آنچه در زمین است **و ان الله يرحم الكافرين** و بوی حکم خدا بر کفر و بد  
شود همه کارهایی جز اهدا هر کار با آنچه وعده داده و وعده فرموده مر و بخت که مال  
بی خیف و وحسب بی بودا که در عالم بود از طای بود و عیالان آنکه که از شما بهتریم  
و دین با از دین خالص بر حق می این که فرستاد **كنتم حسبي ثیای** امتحان  
**حیرة** بهترین کردی که از عالم غیب **اخرجت للناس** بیرون آورده  
شده اید از برای مر و بیا تا ایشان را و راست و عی و کنیز شریفه این امته دوی سه  
صفت که بیان میکند **تأمرؤن بالعرف** بیفزاید به چیزها که شرع فرماید آنکه  
**و يلهون عن الملک** و نلی میکنند از هر چه شرع نلی کنند آنست **و هم یؤثرون**  
**بالله** و دیگر و نلی خدا بر وجه ثواب و وسوسه تا خبر می و در قسم اول با آنکه می بینند  
این دو قسم بر آنکه قسم بجهت دلالت بر آنکه ایشان امر معروف و بیا کنند و نلی از منکر بجا  
اوردند و بیا و تصدیق باین و اظهار دین او در تفسیر اهل بیت **ع** و بخت که این آیت  
خاصی است و صحت آنجه معصومین صلوات الله علیهم و انیاع ایشان که شیعیه صلوات الله  
ایشان را و ایست که که اسقف ترسانند رسول **ع** اید و بخت که رسول الله **ص** یعنی همه کس طاعت شود  
نموده و بخت که در خواب دیدم که قیامه برخواست و مر و بیا از مقام سیاست بد  
اند کوهی دست و پاسید بر سر وجود برقی جهل که گذشتند می لغت اینها اند از فرشتگان  
گفتند اینان امتان متحد اند از جهت این صفت شده پس رسول **ع** اسلام بروی مؤمنان گرفت  
مسلمان شد و از رسول **ع** و بخت که فرمود اول تا می بخت دنیا می پیغمبران حرام باشند و تا  
و می در داخل شود بر و صیای دیگر حرام باشند و تا امت می و دنیا می بر سر ارم دیگر حرام باشند  
انسان را و ایست که که رسول خدا ای شعی رسید به اواز ای ذات بیرون عاید می و دای عکا  
کردم مر و بیا دیدم که در زبر دخی ناز بکذا و و ای دعا می کرد که یارب مرا از اقامه هر صوم کرد  
که برایشان رحمت کرد و می امتحان می می بیا و رسول را از پی حال خبر ادم گفت برو و اید  
بگوی که رسول خدا **ع** را سلام برساند و میگوید که قیاسی می بیا و اید و اید که گفت برو و اید  
بگوی که بر او دست خضر از خدای دو خواست میکند که او را اقامه فرماید و انی بیا و بیا  
حفره خضر بیا بیا می بیا و و که که ای آیه بل امتحان است و خدا از کفر خود و  
ندارد که قیاسی که کند ایشان را بد و بر و بعد از آن فرمود که **ولو امن اهل الکتاب**







همه حرف تعجب است که بگوید **وَلَا أُولَئِكَ هُمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ** و نه فرزندان ایشان که بعد از ایشان می آیند  
ند و **يَدْعُونَ** از طلب چیزی را می گویند و این چه چیز است که او را می خوانند و اینها را می خوانند  
و ایشان را از طلب باز ندارند **وَأُولَئِكَ** و آن گروه که **أَصْحَابُ النَّارِ** یا اهل آتش  
اند و می خوانند **هَمُ فِيهَا خَالِدُونَ** ایشان در آتش جاوید اند **مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ**  
مثال آنچه صرف میکنند بپودان بر طای خود و یا بر سقیان و یا بجهاد و یا بر حرب احد مدد کنند  
میکند و یا آنچه بر باد رود و یا آنچه میدهند **فِي هَلْ هِيَ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا** در دنیا زندگی است  
**كَيْفَ يُرْجَى** مانند با رجاء که در آتش باشد برای عتق اصل است **خَرِيفٌ**  
**قَوْمٌ** بوسه بگشتن از رفیق که بفرست و معامی و اتفاق بر یا **ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ** ستم کرده اند  
بر نفسهای خود **فَأَهْلَكْتَهُمْ** پس هلاکت دناورد کردند و یا بر سر گذشت ایشان را بجهنم عقوبت  
و کمال ایشان تشبیه فرموده اتفاق ایشان را بجهنم و وقیع فقر آلهی و لحظ سلسله ایشان را با آنچه  
و وجه تشبیه صانع سلسله است **وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ** و ستم نکرد خدا بر ایشان و ضایع است  
تفقات ایشان و قربان ندانند برای **وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ** ولیکی ایشان بر نفسهای خود  
**يُظْلَمُونَ** ستم میکنند بجهنم کرد علی که با ستم محقق عقوبت شده اند از معصیت و ریا آورده اند  
که چون از سلسله انانیت با پودان و دوش میگردند پس خودی که با ایشان بود قول از سلسله حق  
ایشان را از انانیت نفی کرده فرمود که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای گروه که در یک کاس **لَا تَحْتَدُوا**  
**بِطَانَتِكُمْ دُونَكُمْ** فراموش کنید دوست خالصی و صاحب محضی غیر از مؤمنان  
که از انانیت جنسی شما اند بطانته که سبست که بجهنم اعتقاد تمام بر او را باطن خود را با او در میان  
نهد و از راهی بجهنم خود را با او گردید پس معنی آنست که گناههای پنهان خود را با پودان  
تکبیر و زیاده **لَا يَأْتِيكُمْ** نصیر نمیکند ایشان در باره **تَحَا حَيْثُ لَا تَلْعَبُونَ**  
فساد و کلاه را یعنی ایشان بپوشیده دهند اندک شما را که از انانیت **وَذُقُوا مَا كُنْتُمْ**  
دوست دارن یعنی جزو و مشتق و بلیت شما **قَدْ بَدَلْتُمُ الْبَعْضَ بِالْبَعْضِ** بعضی کائنات را بکائنات  
و شقی و بدی ایشان یعنی علامه عداوة ایشان ظاهر گشته است **مِنْ قَوَاهِمِهِمْ**  
از دشمنی ایشان چه بجهنم بسیار و معنی عداوة ایشان ضبط خودی می خوانند که در آن  
ذبان ایشان صادر نشود **وَمَا تَنْفَعُ صُدُورُهُمْ** و آنچه بپایان میدارد دلای ایشان  
نفعی و شدت عداوة **الْكِبَرُ** بزرگواری است و بلیت از آنچه بزرگان بر نازلند چه بزرگان  
ایشان ظاهر میشود و اختیار ایشان **قَدْ بَدَلْتُمُ الْبَعْضَ بِالْبَعْضِ** بعضی کائنات را بکائنات

وَقَوْعًا

برای شما آنجا که دلالت میکند بر وجوب اصلاح در دین و دوش خودی با اهل ایمان شما  
**إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** اگر هستید که بفعل کنید در دین باید که دوش با اهل ایمان شما  
و سبب ختم بر دین باشد با شما و با اعدای خود و دوش کنید اگر چنین کنید **وَأَنْتُمْ**  
**أُولَئِكَ** شما آن گروه که مخطا بود باشید **يَحْتَبِئْهُمْ** دوست میدارید ایشان را **وَلَا يَحِبُّو**  
**نَهُمْ** و دوست نمیدارند ایشان را و در صد اندک شما از دین حق بگردانند و دوست  
که کوشا با ایشان و دوش کنید مثل ایشان باشند دیگر و معصیت **وَمَنْ يَمُوتْ بِالْإِسْلَامِ**  
**كَلِمَةٍ** و ایای نبوده باشند بکتابهای خدا **وَأَذِ الْقَوْمَ** و هرگاه که کشیدند و بلیت  
کردند با شما انکار از انانیت **قَالُوا آمَنَّا** کینه بر وجه فریب دادی شما را که در دین  
بدین اسلام **وَأَذِ الْخُلَا** و چون باید که بکوشید **عَصَا طَعْنُكُمْ** از انانیت  
و بکشد بر دوشی شما سرهای انانیت را **وَمَنْ الْغَيْظُ** انانیت خشمگین که با شما دارند  
**قُلْ** بگوای محمد **مَوْءَاغِيكُمْ** بپوشید خشم خود بر دوشی و در دین را که انانیت شما  
در دل در اید خدا انرا زیاده کردند بواسطه تقویت اسلام و تسلط مؤمنان بر شما اگر در دین شما  
با این حال در یابد و با این غیظ و خشم شما را عذاب ابدی گرفتار دارند **إِنْ اللَّهُ يَكُ**  
کشاید اناست **بِلَايَةِ الصَّدُورِ** و با این سبب در دین شما و غیر از این سبب نخواهد  
داد و عداوة ایشان با شما پنهان مسیده که **إِنْ تَسْلَمُ حَسَنَةً سَيَكُنْ** و اگر رسد  
بشما غریبی و غیبتی چنانکه در حرب بد بود **كَسُوهُمْ** بد ایشان را و دلتان بشوند **وَأَنْ**  
**تَصِلُمْ سَيَكُنْ** و اگر رسد شما را غریبی و غیبتی چنانکه در حرب احد واقع شد **يَفْرَحُوا**  
خوشدل شوند و فرحان کردند با این **وَأَنْ يَصْبِرُوا** و اگر شما سست ای مؤمنان هر یک  
بیمهای پودان یکسند با شما و از انانیت **وَيَقُولُوا** و چه چیزند از اختلاط ایشان و با آنچه  
کناهای به پودان **لَا يَصْرُكُمْ** یکد هم شما را و دلتان شما را که و حیل ایشان و این  
تفضیل و نداد است خدا است شما را از انانیت **إِنْ اللَّهُ يَكُ** بد دینی که خدا را بلیت  
میکند از هر و تقوی و غیر از **يَحِبُّ** رسد است بپوشد و احاطه کنند بهجهنم  
پس مجازا ان خواهد داد و چون حق تم فرمود که اگر هر و تقوی را شعاع خود سازید و حیل  
و مکر را بفرموده شما سازد و اگر انانیت خود او رسول برید البته شما هر رسد و عقوبان نصیب  
ایشان را انرا فرمود و در واقع احد که بجهنم مخالفت امر بفرموده شما را رسد و گفت **وَأَذِ**  
**عَدُوَّتِ** و بلیکی ای محمد که چون با او پودان شدی **مِنْ أَهْلِكَ** از اهل خود



کسان حاضر بودند و این باو شوال بود سه سال از هجرت گذشته بود **بُوف المومنین** فزونی آورد  
 مؤمنان را **مقام القاتل** در جایگاه ایشان بود برای کادار و مقابله با حق برای ایشان  
 موافق همان دینی میفرمود که هر کدام در صف قرار میگرفتند بایستادند و موضع ثابت و رزید  
**والله سمیع** و خدای شنواست قولهای خود را که در باب خروج از مدینه و قوت دادن کشتن  
**علیهم السلام** و انابت بپیشانی خود و جهت فساد و اعتقاد هر یک از آنها و سبب غرور احمد و ابیه و قول از  
 ابی عبد الله آن بود که چون واقعه بدر واقع شد و قریش مغلوب گشتند و هفتاد کس از ایشان  
 کشته گشتند و هفتاد کس اسیر مسلمانان شدند و بقیه فرار نموده متوجه مکه شدند و بقیه  
 علیه العنه که سر را در قریش بود کشت ای معشر قریش لشکرا ز قبا را بر عرب فراهم آورد تا انتقام از  
 محمد و یارانش را بگیرند پس سه هزار سوار و دویست پیاده فراهم آوردند و از مکه بیرون آمدند  
 و در صحنی احمد فرود آمدند و چون ابی بنیر حنفه رسید اصحاب خود را جمع کرده از مدینه بیرون  
 آمد و در آتشای راه عبد الله بن ابی منافق با اصحاب فداقی از میان لشکرا سلام و کشته با کفار پیوستند  
 و پیوسته و چون حادثه که از خبر نزاع و امی و اصحاب انصاف حنفه رسالت بود ندانیدند چون از مدینه  
 بی ای با سید کس برگشت ایشان نیز قصد کردند که بدین امر اجست کنند و قریب اکثری غافل  
 حل ایشان شده بپایست قدم و در بدر نیز نفر کشیدند همچنانکه میفرماید **ادھمت** بآدمی که  
 چون قصد کردند **طائفتان من امر** و عاقله از آنها که مسلمانانند **ان نفسوا** آنکه  
 بدری کشند و با نذرند و قریب که عبد الله بن ابی منافق با کشت **والله ولکم** و خدای یاور  
 و نکره او این دو گروه بود یعنی قریب ایشان و ادنا تا عبد الله بن ابی نذرند و با معنای کت که خدا  
 نام ایشانست **فیر** چه برادر بدلیل میشوند و فکر و بخت کنند **و علی الله** و بختی و نه بر غیر او و  
**فلیکون المومنون** پس باید که کشتن مؤمنان تا ایشان را فرود دهد از سوسه شیطانی  
 صخوف و تبی نفسانی القصد لشکرا سلام با صولت نام برادی احمد در آن در مقابل لشکرا  
 صف مبارک شدند و با صرب کردند و اول کس که از جانب کفار چهارده پیروزان آمد و بپای پیروزان  
 کفار بدست او بود و حنفه و امیر المومنین و همرازه از میان لشکرا خود را که در مقابل او درلید و در  
 میان ایشان ضرب و طعن افتادند تا آخر حنفه ضربی بر پیشی سر او زد که بنه سر او را با لب چشم  
 یک جانب روی او پنداخت و بیجهت پوست برآورد و او مصعب را بر داشت و برافروشت تمام  
 بن تائب او را بر روی بزرگ غلام او که صولب نام داشت او را داشت و او بسیار دلا  
 بود حنفه امیر المومنین هم ضربی با و زد و بر دست راستش و پنداخت او را بدست چپ گرفت

او را نیز پنداخت و او را کوفتار شد و مشکبای نهم شدند و اهل اسلام و رعیت ایشان را ندانند و ایشان  
 که حاضر شده بودند که احد ثقی بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که اگر غالب شویم با شما  
 باید که ازین موضع بجای دیگر بروید و برآمد تا در غنیمت روی بشکرا که نهادند و هر چند بعد  
 جبریکه ابرایشان بود و با ناله و از آنکه حنفه هم ایشان را گاه گاه بپای بجای نرسید یعنی آنکه کت  
 ایشان را بدید نرسید بعد از آنکه قوت کردند تا شامه غنیمت فریاد بپای در لشکرا اسلام رسید و خدا  
 و لیل علیه القنه و عکرمه ابی جلیل با جمعی که در دین آن کوه بنیاده شده بودند چون آنکه و خدا  
 دیدند و اهل اسلام را مشغول غنیمت بکلیا بر سر عبد الله تا نخواستند و او را با یارانش بقتل آوردند و از  
 عقب لشکرا اسلام در تاختند و صف ایشان را از هم پاشیدند و خبر کفار بگریختن ایشان رسید  
 با نکتشند و اهل یمن از او میباید که نترسند و هفتاد و مراد ایشان را بکشتند و برخی دیگر وی بگریختنند  
 و محال بودند و رفتند و بعضی آنکه سر اسیر کرده مریدان میکشند و همچنان با سول خدا تا نکر  
 حنفه و امیر المومنین هم و ابی و حنفه و بعضی از مدین و بعضی از مدین و حنفه و بعضی از مدین و حنفه  
 امیر المومنین هم تنها بماند و از جماعه کفار هر که میخواست حنفه رسالت هم بپندند و حنفه پیغمبر و اهل  
 شرا بپایان از من و در آن حنفه متوجهان قریب شده و از او و زکا را ایشان بری آورد و بدیدند  
 یعنی ستاد و بنخیرا متفرق میباشند جبریکه با نذر شد و کت با رسول الله ابی کمال حنفه از مدین  
 و غایت محبت است که علی باقیهای می آورد و ملائکه مقربین از حنفه از مدین و حنفه از مدین  
 فرمود که علی از غایت من اندوخته جبریکه را فرمود که من نیز که از شما دشمنان ندانم و بنده غیری  
 میگفت که لا سیف الا ذوالفقار و لافقی الا علی و لا حول الا بالله و لا یفوز الا به و لا یفوز الا به  
 آسمان و زمین دید که بر کسی از طلائع نشسته میگوید لافقی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و علی بی  
 ابراهیم در تفسیر پیغمبر آورده که امیر المومنین هم در روز احد با کفار قریش مقابل میفرمود تا آنکه هفت  
 جراحت با بعضی مبارکشان حنفه رسید و با وجود این املا از مقام حرب مترنم نشدند و نترسیدند  
 فتوری با و راه نیافت و لهذا از آسمان نذر رسید که لا سیف الا ذوالفقار لافقی الا علی و حنفه  
 رسالت هم نشسته بود که سنی حواله آن حنفه کردند و او را بر حوم ساختند و او و قاضی علیه  
 سنی برب و در ذات حنفه و حنفه که لب لیلیش شکافت و در ذات و بعضی حنفه شکسته  
 شد و بالیس لمی او را بر آورد که کشته شد و این خبر بدین رسید و ناظر هم سر اسیر و  
 حیران حنفه احد و دوی که فحمان و دوی کفار و بدست امیر المومنین هم کشته شده  
 بودند و همه ایشان منظم شده بکشته شدند ناظر هم با حد رسیده حنفه رسالت هم آید حنفه







از بزرگان است کردند **اولی الامر** و با فزونی داد تا خشمناک سازد و بخوار و نیکو سازد و انشا  
**فینقلوا حاکمیت** پس باز کردند و بهر وقت شوند و حاکم کی بهر و نا مید باشند و بعضی  
تقاضا کرده اند که چون در واحد باب و در دادن مبادت حق و رسالت نیست حقایق را که از  
شد و در هر آن حق و شبه شهادت چشید آفرین بسیار با طاعت و سبک سلام راه یافت حقیقت  
که بر کما در پیش نغزین کند آیه آمد که **لیس الیک من الامر شیئی** نیست بر تو از امری کار  
که نغزین است بر کما در حقیقت و سبک در دینی نغزین علم و بیچاره بود با آنکه بعضی ایان خواهند آورد  
یا بعضی از اولاد ایشان این حرف اسلام و سبک پس باز در شسته کلام به بیرون سبب فقر اهل اسفا  
کنند و میفرماید **اولی الامر علیهم** یعنی نه فقر شایسته و بسبب یک آنچه از چیزه ان نیست  
که شکسته شود و کن دولت ایشان و با بهر وقت روند از صلابه و شوکت سلطان و باو به  
دهد ایشان را چون سلطان شوند **اولی الامر** و با عذاب کند ایشان را چون بر کفر و  
امر از غایت **اولی الامر** پس بدین که ایشان ستم کارانند که بجهت کفر و شر و ستم خود را  
سستی عقوبت کرد انرا که از چهره حق ش فرمود که ای محمد اختیار کرد و عیادت کرد از بدین  
کفر و در دست تو نیست و در حق اب بیان میکند که همه امور در دست تو نیست و سبب ان است  
و میفرماید که **ولله ما فی السموات وما فی الارض** و میفرماید است آنچه در آسمان است  
و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک و مستطورات خلق و سبب است پس همه را با باشد  
**یعنی** بامر و در با تو به و باقی تو به از روی عدل و فضل **من یشاء** هر که خواهد از اهل  
اف اسلام **و یُعذب من یشاء** و عذاب کند هر که خواهد از کسی که بخواهد از غایت  
و با عذاب کند عیادت اهل اسلام را قبل از تو به بر سبب عدل **والله عفو و رحیم** و بخدای  
امر زنده است برین که از خود چه ایان اند **مرحیم** هر باب را ایشان که بخواهد از اهل  
نکند برایشان پس شتاب می در نغزین کردن بر ایشان از چهره بیان و تندی و مغزیت  
فرمود در عقوبت نغزین بنده کار کرد از نغزین که سبب عقوبت **یا ایها الذین آمنوا**  
ای کسانی که ایمان آورده اید **لا تأکولوا أموالکم** خوردید مال با را **أضغافاً مضاعفة**  
در حال که افزوده شده باشد ثبوت و بیای در جاهلیت و ادایل اسلام مال خوردید و بر اید از  
بوقت معونی چون مدد و نغزین باشد در مدد و وای افزودند و بهرین قیاس تکلیف  
در هم الی چندین درهم میسید پس حق ش مؤمنان را از و با نغزین فرمود و بعد از آن فرمود که  
**و تقوا الله** و بر سید ان خدا ای دلخیز نغزین کرده است **علکم تقاحون**

من

شاید که غار ستمکار شود یعنی توت و پاکشید باید آنکه ستمکار کردید و از نغزین و با نغزین باید  
و تقصیمی را از میان حقیقت و بجهت آنست که این فعل در میان مردمان بسیار و ان نغزین را که  
آنکه معاملت ایشان برین طریق بود و بجهت مبالغه و بعضی آن تقدیر ایشان میکند بقوله **و اتقوا**  
و ترسید ای که و بیکان از متابعت کفار و افعال ایشان که از جهالت بر باست و بجهت ان خود را  
با نغزین **التالی** از آنکه **اعلموا انکم فی الله** اما در گذشته است برین  
کافران **و طایعوا الله** و فایان برین خدا بود و با نغزین کند **و الرسول** و رسول او در  
انچه فرماید **علکم تحسون** شاید که غار کرده شود و از عذاب بر بهرین  
تا حق ش بر غار خود و از آنکه درون نغزین ارفانی فرماید **و سارعوا الی معقور**  
بشتابید و بعضی گوید بر یکدیگر نغزین که مومنان نغزین شود و غار **من ربه**  
از نغزین در کفر و امان ادا فرایض است و اجتناب از عیادت **و جنة** و جنة  
بعلی که رسانند تا با به نغزین که **عرضها السموات والارض** و بپایه او مانند  
همه آسمانها است و همه زمینها و بعضی برین بشت بجهت آنست که طول آن در نغزین نغزین  
و در تفسیر گویند که اگر حق ش همه آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد و بجهت نغزین که هر یک از اینها  
مانند برکت باشد و همه طهارت اینک و دیگرین در عرض بشت این قدر باشد **اعلموا**  
**انکم فی الله** اما در گذشته است چنان بختی برای برین کاران از اعمالی در خجسته  
و در گذشته است که موضع بشت بالای هفت آسمانست و در زیر عرض حق ش و درون دوزخ  
هفت زمین پس در هفت مقیاد میفرماید که **الذین یسقون** یعنی مقیاد افانند  
که نغزین میکنند و حرف اموال خود میکنند برای خدای ش **فی التترار** در حالت آسانی  
**والضراء** و در وقت سختی مراد در همه احوالت یعنی در هر حال خالی نیستند از  
انفاق آنچه مقدور و ایشانست از انبلاک و بسبب از ان نغزین هر وقت بشت سرای اهل عیادت  
وقت و نیز فرمود که بعضی نزد یکت بخدا و نزدیک به بشت و نزدیک بر وای و بخیل  
دو دواست از خدا و دو دواست از بشت و دو دواست از مردمان و بخار و بخت و در دوزخ  
و شلخیان ای در دنیا و بخت است هر که در وای و بخت و در دوزخ و مساند **والکافرون**  
**الغیظ** و دیگر بر عیادت از فرود نغزین که از نغزین با وجود قدوة ایشان بر اتمام کسی  
که ایشان را نغزین کرده و در حدیث آمده که هر که خشم را فرود آورد با آنکه فاند که اشقام کشند  
و توبه کند و عفو را شعار خود کند حق ش دل او را از امن و امان پر گرداند و نیز فرموده که

من



صاحب قوه انکس نیست که مرده را بر زمین زند بلکه انکس است که مالک نفس خود شود و در وقت غضب و خشم و آتش خشم با آب حل فروغ اندازد و نازلان حضرت و ایلست که جمع جمیع بر خدا دوست ترانند و خود را بکشت و بیاورد و بر بعضی و هر که خشم فروخورد حق تعالی با بر او ایمن هم جنت دهد و **وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** و در یکم متیان عفو کند بیکانند از مردم و بیکان عفو کند کسی که مستحق عفو باشد بجهت انکسیتی و بیکان برایش کرده باشد بقریم فرمود که عفو کند و در گذرد انظاری که برود و باشد که عفو او در بر او و جند که از او عفو کند که در سوال بر خود بکشد برای بسیار مال از غیر خدا الا که خدای عز و جل و در ویشی از او داده که در او هیچ بدنه نباشد که در دم واصل و عطا دهد که کسی مال او را بجز از او و در روز قیامت منادی بکند که کجا اندانان که در جای عظیم ایشان بر خدا بر خود و کجا که عفو کرده باشد از کسی که مستحق بر او کرده باشد **وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** خدای دوست داند نیکی را تا انی این مالک و دایه کرده که در سوام فرمود که شمس و حراج در پشت کوشکها دیدم در راهم تبه سحر میل با کفها این کوشکها که است فرمود که واکا فیری القیظ و العافی عَنِ النَّاسِ و الله یحب المحسنین هر کسی در رفتن بر خود دید از انان که در این آیه آورده که سبط بنی و حکم کوشه ولی عیسی بن علیه السلام با جمعی از اشراف عرب و بزرگان عالم و ادب بر سر خانی نشسته بود و خادمش با کاسه طعام گرم مجلس جماد و انغلیه دهشت پیش یکد فرقی برآمد و کاسه آبی بر سر و روی مبارکش فرو ریخت شاه زاده از روی نادانیه از دهان شایب در روی نگریت خادم از روی بدوش و غرور فریاد ناکاه بر نانش جاری شد که واکا فیری القیظ نام حسن فرمود که خشم فروخوردم خادم گفت و الله یحب المحسنین امام جواب داد که تو عفو کردم خادم گفت و الله یحب المحسنین امام فرمود که از ادست کردم و بعینیت تو بر خود لازم کرد اینم حقا بمجلسی از خلق و خوی او شایب شده گفتند الله یحب المحسنین و الله یحب المحسنین یعنی خدای بید اند که چه می باید کرد و نبوة و امامت بکسی باید داد و در جمیع الدیان و معنی دیگر از اناس برای حکایت نسبت به امام زین العابدین است که بکرته او اکب بر دست مبارک او و بر بیعت چون خواست که راست شود لولا این بر سر انحضرة خور و بیکت انحضرة در کنیزان نگریت کنیزان گفت یا سیدی حق یتیم میفرماید که واکا فیری القیظ امام فرمود خشم فروخوردم که از ادست کردم و الله یحب المحسنین حضرت فرمود که تو از ادکرم و میتوانی که این عفو کناد کنیزان گفت و الله یحب المحسنین حضرت فرمود که تو از ادکرم و میتوانی که این

صورة از هر دو منظور رسیده باشد **وَالَّذِينَ** و در یکم متیان کسانی اند که **اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً** چیزی بکنند که کاری ناشایست باشد و نازلان مثال آید **اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ** یا ستم کنند بر نفسهای خود بکردن معاصی دیگر و آنچه است که مراد فاحشه همه که با و است فظلم ارب بر صفا بر معنی چون کبره و صفوره بکنند **ذَكَرَ اللَّهُ** یاد کند عفو بیک خدا بر او راست **فَاَسْتَغْفِرُكَ الذُّنُوبَ** پس امر دینی خواهند انحق تم برای کناهان خود یعنی تو بکنند با بعضی که ادا اینها شده سبازم شوند که دیگر بیکان عفو نشوند **وَمِنْ يَحْمِلُ الذُّنُوبَ** و کست که بر او از کناهها ترا جویی بیکس نیامزد **اِلَّا اللَّهُ** که خدای عز و جل **وَلَوْ كُنْتَ تَعْلَمُ** و بعد از تو چه امر آنکند **عَلَى مَا فَعَلُوا** بر آنچه کردند چه آن نروند **وَهُمْ يَعْلَمُونَ** در حالی که میدانند قیما از عفو بیک عظیم از اینی بابت اعتقاد دارند از انان مسعود و مقبول که عفو از انان صاحب باید که بکنند که عبا این اسرایل ادا کای تر بودند و در حق شمس که کانی که بکردند بر در سرای ایشان نوشته شد که بر خود عفو کرد کسی چون کوشی ویشی برید ویشی از انان عفو بیک تا این که اماره کناهان شود انان ان عفو بیک بر خود کرد و الله یحب المحسنین این دیگر یکب معصیتی دیگر نشد ندی و مال جنیتی زجر نموده تا انان که با از استیم حق تعالی آیت فرستاد که شما از ایشان کرای ترید نزد من زیرا که از شما توبه و استغفار دادی بنده ام و از انان که کناهان شما را در اندام و ان عفو بیک کبی اسرایل را بک امر بیکرم از شما بیکم انحضرة رسالت هم رویت بر کناه امر را کرده باشد هر کسی که استغفار کند و اگر چه در دود هفتاد بار بر سر کناه رود و در دود و صبرا بد که خوشحال بیکد که چون نامه اهل خود بیکاید در دود هر کانی استغفاری فرشته بپند و از صادق هم رویت که هر که در غایب بود استغفار الله الله لا اله الا هو یحیی الموتی و اقلب الیسی حق تم برای او عفو کند و با مرز و از حضرت صا منقولست که کبیره نیست با استغفار و صفوره نیست با امر دینی اگر با کبیره استغفار کنند ان کبیره دفع شود و اگر صفوره امر را کنند و بیکم کبیره شود و هر که استغفار بسیار کند حق تعالی از جمیع عود اندوه و در دود و در دود بای رساند انجالی که عفو کانی نداشت باشد و از او دوا بیکست که هر که بپند استغفار بسیار کند نامه اعمال او را که با سعاد برزد مانند سناه و حقا باشد و از امام رضالم رویت که استغفار مانند بولت درخت است که از درخت ریزان میخیزد و در دود و در دود که در دود نازل شد ابلیس در خشم شد و با حق تم گفت بر تو جلال تو که تا قلم بکنان ترا که و کوا تم حق تم فرمود که بکنید عفو خودم که بایم از انان که استغفار کنند

موردی



اولئك ان كره مقتبا كباين صفت موفد جزا **وَهُمْ عَمْرُؤُا قَلِيلٌ** اي نشان آن مردمان است از نزد پروردگار ایشان **وَحَسْبُ عَمَلِهِمْ جَهَنَّمُ** وپوستهای که برود در زورباها یا نزد بخت اوجوبهای فراخ **خَالِدِينَ فِيهَا** در محاق کجا و بداند که ننداد بختها **وَنِعْمَ جَزَاءُ لِمَنْ يَدِينُ** و نیکیست مردمان که ننداد بختها و بخت و چوین حق شد و بايات سابقه بابت فرمود آنچه اجرای آن میکند بر مومنان و کافران و عقوبة در عقب آن بلییون می نماید که اعطای نعمه باهل جهنم و انقیاد و انزال عیبت و عنت بر کفار و جاهلیان انصاف است پس بفرماید که **قَدْ خَلَتْ مِنِّي قَبْلُكُمْ مَشْرُؤٌ** بدستی که گذشت است بدستی از شما و افعالی بسیار از خود شادی و بخت و دولت که جاده سلخه برام سلخه بود و حق استحقاق ایشان **فَسِرُّوا فِي الْأَرْضِ** پس سرکنید و پدید در زمین و به پندش شهرت عادی و دیار خود و قوم خود که بجهت نکند و عیبها چگونه ایشان را هلاک کرد و دیارهای ایشان را بود و بر کافران **فَأَنظُرُونِي** بنگرید و نظرمیت بآنگاه که ایشان را قسب ناوایی **كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ** چگونه بود است سرانجام کاذب کانی که ننداد بختها و با ننداد بختها و عیبها **هَذَا** آنچه گذشت از افعالی که گذشت **بَيِّنَاتٍ لِّلنَّاسِ** دلیلی بر روشن تراف مردمان یعنی کذبانان حقه رسالت نباهم و باقرات دلائل دوشی و حق است برای همه مردمان **وَهَدَىٰ** و زیاده بصیرت و بیان طریق رستگاری **وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ** و پند تمام برای برحق را که چه قرائت مهربانتر از این لطیف است که چون متقین با ننداد بختها و نفع ایشان از اینجهت ایشان را بدخصی فرمود و در آن کجی سید عالم کثرت کار و با محله امارت و در آنجا مشاهده فرمود محاملی و شید که با ایشان چون در اوج حقیر می بیند بر سرانانند و امارات سازند آنرا **وَلَا تَقْنُؤُوا** و اندوختن با شید از جراحاتی که بشمار رسیده **وَأَن تَمُوتُوا** و حال آنکه شما بر تریب محسوس مرتب چوینا بر عقیق و ایشان بر اهل و کشکات در صد رحمت التیمید و ایشان در تعجب با شما بر ایشان مقهور و غالب خواهید شد **إِن كُنْتُمْ كَاذِبِينَ** اگر کسی را که بگوید که این برسد حق شد که می فرمود **أَن تَجْعَلُوا لِلنَّاسِ عِلَالًا** یعنی لشکر یا آن که می بیند غالبند بر کفار این عباسی گوید که چون در آنجا شکست بر اهل اسلام بد حقه رسالت

دست بدار داشت و گفت خدا او را در پی شوقی بر کوه نیست که ترای پستند اگر هلاک شد چو کسی ترا بعد ازینکه برستحق نم آید مذکور و نا اذل سلخت و دانشدوی سعاد و ایزد که چون رسول از احد باز آید و صوابی کشته و بر حق مجروح شده بودند و زنان و کودکان و بچه ها بودند و رسول از پی صود بسیار داشت شد و گفت با بخدا یا رسول حقین کنند **إِنَّ كَذِبَكُمْ فِي الْبُيُوتِ كَذِبٌ** اگر در سید بختها حق و نفعی در پی بر حق است **الْقَوْمُ** پس بدستی که رسیده است کوه کار و روزید و **فَرِحَ** و مثله دخیانی مثل زخم و جراحت شما و ایشان با وجود زخم و جراحت بسیار و صحت صحت نشاند و بدی نکردند پس شما که اید و ارباب بر صحت آنی دارید و از او تریب که بر سید و کفید و بختها رسیده و بر سید خرسند شود و بر کفید **وَرَتَاتِ الْأَيَّامُ** و رتات ایام و **لَهُمُ الْآثَابُ** و ان روزها که از ننداد بختها بر انست بگردانم از ایام مردمان که روزی بد و دولت و عنت کند و روزی بد بخت و عسرت و حق و خصال و زانی شوشی الاحوال تا اهل ایام برین نفوذ بر لذات فلان دنیا و به آخر می کشند که ننداد بخت پس بجهت این ایام نفع و امیان شما و کفار بگردانم **وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا** و بجهت آنکه بداند خدا با علم مشاهده یعنی علم و توفیق و بظواهر شدت ثبات قدم آنکه گوید و اندید و در صحت و شکای ایشان را بداند **وَيَقْبِضَ أَعْيُنُ الْمُشْكَكِينِ** و تا فراید از شما که اید و بگردانم و بکشید بر آنکه کدام از شما در سر که جهاد ثبات و رزیده و کدام روی بر تریب آورده و با معنی آنست که چوین از شما بر تریب بد و رساند بجهت شهید شدن ایشان **وَاللَّهُ لَاجِبُ قُلُوبِهِم** و خدای آنست که بد و دستکاران را که با نفع و ثبات قدم بپسندد و سر که با ظاهر ادعوی ایمان میکنند و باطنی کافران **وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ** و فایده دیگر و دیگر که از ننداد بخت و نکت در میان مردمان است که پاک و پاکیزه و در آنجا **الَّذِينَ آمَنُوا** اما آنرا که گوید و اندازد کاهان و در وقت معلوم شدن ایشان همه بدها که باهل ایمان برسد موجب کاه و کنا هان ایشان است **وَيَحْقِقُ الْكَافِرِينَ** و نیت گرداند و هلاک سازد کافران اگر ایشان را بپس شوند **أَمْ حَسِبْتُمْ** و نیت کشته پند ایشان ای مومنان **أَن تَخْلُطُوا** آنکه را بد بخت **وَمَا يَعْلَمُ اللَّهُ** و حال آنکه خدا بد انچه باشد یعنی فراموشی که باشد **الَّذِينَ جَاهَدُوا فِرْطَانَهُ** و **وَيَعْلَمُ الصَّابِرِينَ** با آنکه جهاد کردند و ننداد و حال آنکه هنوز جهاد شما با نفع نپاید تا حق بر وجودان توفیق آید که کدام از شما بر کوه و ثبات



















نفره برد و قسمت یکی یکی علیه دهر گذارند و بر کف دهر و بر کف دهر اهل یان کوفه  
بدلیلهای دوشین پس مؤمنان همیشه نفره یافته اند اگر طالب شدند یا کفار و کفار را بر سر نفره  
یا فتنه بر ایشان و اگر شهید شدند و مغلوب گشتند پس بجهت و دلیلی بر ایشان نفره یافته اند  
آورده اند که برخی از اقربای محاربه انبیا و پیغمبر خواست می نمودند که غنیمتی که واقع شود مالاندا  
انحصار صفاده آن آید که **وَلَا تَكُن لِّلْغَنَمِ** و نباشد و غنیمتی که واقع شود مالاندا  
اگر خیاخته کنند و غنیمت با اینچه که در وقت آن طریق عدالت رعایت نکند و انصاف الله  
عباس و ابنت که سبب نزول این آیه است بود که یکی از فرزندان انصاف بد و کشتن می  
آنسبه کلایان از وی نفاق نسبت این بجهت سید کا بنار و برادر دینی شیعه و کشته می  
افضایه این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود **وَمَن يَعْمَلْ** و هر کس خیاخته کند و غنیمت  
**يَأْتِ مَالًا** بیاید بکلاه انچه خیاخته کرده است معنی آنست که بیارد انچه بر او گذارند  
خیاخته کرده بر کوفت بی غنیمت از او کوفت داشته **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز قیامت تا صوم  
و سوا شود و اگر چه سوزنی یا رشته باشد حضرت رسالت ص فرمود که باید که در پیغمبر کوفت  
دور و ز قیامت که آید و شترهای بر کوفت کوفت و شتر بکوفت و فریاد کند و آنکس که در یان کوفت  
بفریاد می رسد می گویم که فریاد خدا بر او سازید و فتنه دای امر و زحمت فایده بفرستاد  
که یکجا از محاربه دور و خیر بر می دگشتند با رسول سر برین مرده غار کوفت فرمود تا بر و غار گذارند  
گفتند با رسول آسمه کلاه کرده فرمود خیاخته کرده مقام آنرا بچسبند مهر انصاف و خیر و عدل  
که بد و در می آید **فَمَن يَفْعَلْ** و هر کس که بکوفت بی نام داده شود و در  
قیامت هر تنی و لجرای انچه بر او کرده باشد از خیر و شر **وَهُم لَا يظْلُمُونَ** و ایشان  
سرم کرده نشوند و داد و دینی قیامت مطلع نافع نباشد و عقاب عا می ناید و او را  
که در حقیقت کسوف نبوی اعیان از بود که در موعده حرام شود یعنی از انفاق و فتنه  
و جمیع مؤمنان نام ایشان شد و در دستانهای خود نشاند آید **أَمْ حَسِبْتَ**  
**أَن تَرَكُوا** ای اهل که بروی کند خشنودی خدا برادر و متابعت امر پیغمبر  
**أَن تَكُونَ** ای اهل که بروی کند خشنودی از خدای ت به بی عصمت و نفاق  
**وَمَا فِي جَهَنَّمَ** و ادا مکه او دروغ باشد **وَلَيْسَ لِّلصَّيْرِ** و بد جای با کشت  
دور **هَمَّا** ایشان که نام خشنودی حق اند **وَلَا يَحَاطُّ عِنْدَ اللَّهِ** خداوند  
در جهنم و پادای بلندند از خدای **وَاللَّهُ يَصْرِفُهُمْ** و خداوند با این میگرداند  
بیانست

انطاعت و معیت و همه را بر حق کرده است و خدا را داد و بعد از آن ذکر حق رسالت و بر حقانیت  
مقول **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ اللَّهَ** و تحقیق که گفت نفاذ خدای ت بر حق تمام فرمود علی **وَالْمُؤْمِنِينَ**  
**أَذْبَعَتْ** **فِيهِمْ** بر کرد و بدگفت و تحقیق که فرستاد و بر اید ایشان **رَسُولَ اللَّهِ** رسول حق  
پیغمبر حق انچه حق انچه حق انچه حق انچه حق انچه حق انچه حق انچه حق انچه حق انچه حق  
ایشان تا به هر چه فرمودند که اند **وَيَسْأَلُ عَمَلَهُمْ بَآرِئَةً** بخواهد بر ایشان ایشای قرآنی و ادلیله  
فرمود **وَيَزَكِّيهِمْ** و پاکیزد و پاکیزد اند ایشانرا از شهوات و غنیمت طبعه پاک ایشانرا پاک  
ی آورده و سید احکام شرعی **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ** و می آموزد ایشانرا از حق  
و سایر احکام شرعی و معارف عقیده **وَأَن تَكُونَ قُلُوبٌ** و بدستی که برود  
مردان از بعضی **لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** هر آینه در گمراهی هویدا و ظاهر که در حق و ایمان نشسته  
از باطل کنده میگرداند و عدالت کفر و شرک و بعد از ذکر و کتب و رسالت و بر اید ایشان  
سرشته کلام را بدگفته اند و میفرماید که **أَوَلَمْ نَأْتِكُمْ** بیاییم و الفتنه و خول  
خوای که رسید بشما **مُحَمَّدٌ** بلایی از معیت هر چه و قتل و جراحت **فَلَا تَصِفُوهُ**  
**مِثْلَهَا** حال آنکه سید بود بد و چندانی از ایشان بیایسته بود بد و از کافران دور  
این بلایت چه ایشان را واحد هفتاد و نه از انچه کشته شد و شهادت بد و هفتاد و نه از ایشان  
کشته بود و هفتاد و نه را اسم کرده و بر وانی صد و نون و کشته بودند **فَلَمْ تَكُنْ**  
از وی سر و از عتاب که **أَن تَكُونَ** انچه است این بیایسته و انچه سبب این شکست عا  
رسیده و حال آنکه مسلمانان بر پیغمبر خدای در میان نباست و او وعده نفرت داده بود  
**قُلْ** بگوای محمد و جواب ایشان که **هَؤُلَاءِ عِبَادُ اللَّهِ** اینها عباد الله است و اینها  
از نزد نفسهای شماست بیایسته تا فوای که کرد و بدیعه و وعده نفرت مشروط بر نبایه  
قدم شما و مطاوعه امر پیغمبر کردید **أَن تَكُونَ** **عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** بدستی که خدای بر  
چنان فرقه و غنیمت و قتل و غریبه و غیره **فَدَرَبُوا** و فادریست و قادر بود بر آنکه نفرت و حد  
شما را تا بجهت مخالفت شما از ان محروم گشتند **وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ**  
و آنچه رسید بشما از قتل و جراحت و غریبه و دانی و دوزخ که بهم رسید بد کرده سلطانان کافران  
یعنی لشکر و سقیان علیه القمه با سپاه مؤمنان روی بروی یکدیگر آوردند **فَبَارَزَ** **اللَّهُ**  
پس آن تبار بود بران خدای و در اکثر تفسیر از ان معنی علم است یعنی حق ت عالم بود آنچه  
بشار رسید خلاصه معنی آنست که معیت و بلایت دران دوزخ بشما بسبب مخالفت شما بود با حق







خجسته و در عهد هفتاد و هفت اذله و با بهای آن از سید مومل برتر بر هر حق هفتاد و هفت  
بشخص چهل و یک بر هر پل از آن خورانی انصوحا همین نشسته که زوجه او باشد هر یک با هفتاد  
کثیر و هفتاد و هفتاد باشد با و بهای چون ماه و کوزه او بر بهای شراب و دو دست گرفته عینا  
کجاست بر تدر و قیضه دوده است که شهید از او روز و قیاضه بگویند بر بهای و دارند که اگر  
داده با ایشان دست هم سپرده شود بر بهای ایشان پس بیا پند و بر هر بهای خود را بگویند  
و هر بهای از ایشان هفتاد و هفتاد را از اهل بیت و همسایه های خود شفاعت کنند و دست بگویند  
اوسنیان فراز نموده و منجبه که شخصی از عهد القدر بر بهای اهل اسلام آوردند که اوسنیان فکر  
آراسته باز داشته است با همسایه آنکه بگویند بودند از اهل برقیانی نشدند و در خلوص بیت گفتند  
خجسته الله و هم اوسنیان و حقه صا اهدا بر جهاد شکان و تنبیه فرمود ایشان شکان و اوسنیان  
اجابت کردند چون معلوم شد که عید القیاس و دو هفته بودند و اهل طریقه صا و اهدا  
از عطفه مطهر شد و منجبه بدینچه شد و دو حق شایسته آیه را در باب جرم و قیوم نازل  
ساخت که **الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقْبَلُوا الْحَقَّ** یعنی مومنانی ثابت قدم و در عهد امان  
که اجابت کردند بر بهای خدا و سورا **مِنِّي يَعْلَمُونَا صَالِحِينَ** پس از آنکه سپیده بود  
ایشان را بر بهای **الَّذِينَ احْسَنُوا** مانع مان که سورا که یکی کردند از ایشان و ناله و عطفه  
بر بهای **وَأَقْبَلُوا** و بر سپیدند از غضب خدای و دعا الله امر بفر **الْحَقَّ عِظِيمٌ** بر بهای  
که بدینچه پرفته است و نژاد و صفا بر بهای که **الَّذِينَ** یعنی اهل باطن حقیقی امانت که از  
حقیقه توانایی **قَالَ لَهُمُ الْمَلَأُ** گفتند مرا و ایشا نامزدانی یعنی جمله اهل عید القیاس  
**إِنَّ النَّاسَ** بدینچه که اوسنیان و اهدا با و **كُلُّهُمْ عَوَاكِلٌ** جمع شده اند و  
اتفاق کرده بر این گفتی **فَالْحَسْبُ هُمْ** بر سپید از ایشان که تنها با ایشان طایفه  
بیشتر جدا نگردد و اگر بگویند و ایشان بسیارند و با قوه و همه بدست **فَرَأَاهُمَا**  
پس زیاده کرد این معنی مومنان بر قدری و بقیه دنیا خود بجهت بقیه ایشان تنوع بفرمود  
بعد از منجبه حقه **وَقَالَ احْسَبْنَا** الله و گفتند که نیست از خدا و دیاری و  
کفار و کفایت کرد **وَقَالَ لَوَكِل** و بگویند که از اوسنیان حقه بر و در کار و نژاد و صفا  
این آیه مانع بعد از دست و در غرض بدینچه فرمود و آید و بیان این غرض بر بهای و بگویند  
و ناله اوسنیان علیه العنه مفرد کرد با سلی امانت که بعد از حربه و اتحاد و مال و کور و مع بدین  
و بفرمود فرمود و در جواب او بگویند که چنین باشد و چون سال و بگویند که چنانکه تدریش شد

توبه

اوسنیان و ایشان شده نغم بر مسعود انجبه و اهدا که بگویند و در لشکر اسلام را از قیاس  
و چنان سازند که ایشان از جهت خوف بیدار نمایند و بگویند و هر چند مومنان را توانایی از کثرت  
لشکر و بسیار و صلی شکان از ایشان جز جریاب حبسنا الله و کور و اوسنیان حقه بر بهای ایشان  
و با سوری که بگویند هر دو پانصد بودند و دست و هشت و ناله اوسنیان طوی و کور  
او کشید نباید ند پس از آنجا بر کش حق شایسته آیه مذکوره را نازل ساخت و بر هر تقدیر  
اهل امان خود دلخیزی باز گذاشتند پس شهم از ارباب ساخت و بر وجه دفره ایشان **قَالَ**  
**تَقْلِبُوا** پس باز گفتند از احد و احد بقول اول یا از موضع بد و بقیه ثانی **بَعِيدٌ** **مِنْ** **اللَّهِ**  
با عاقبتی غام و قریب لکلیم از جانب خدا **وَفَضِّل** و در اوق تقریب تر شدند و رسول **لَمْ**  
**يَمْسَسْهُمْ سَوْفَرٌ** و سپید ایشان را کور و اوسنیان از فضل و جرات و کید و بلک و صحت و فتنه  
و بکرامت باز آمدند **وَأَبْعَدُوا** **مِنْ** **اللَّهِ** و بر روی کردند و نشود و خدا را کسب  
دست کار دنیا و عقیاست **وَاللَّهُ ذَا فَضْلٍ عَظِيمٍ** و خدای خدا و فضل بزرگ  
بدین شکان از مومنان و توفیق اهل امان و شایسته بر امان و در عهد امان و در عهد امان  
و اهدا و جرات بر ایشان از صاف و هر دست که فرمود که من عجب خادم از آن کسی از جهاد  
خیزند و سپاه پناه بر بهای بر روی الله از دشمنی و سپید از اوسنیان الله و کور و اوسنیان  
و حال الله که شود که حق شد و عقب آن سپید از اوسنیان الله و کور و اوسنیان  
عقب آن گفته که **وَقَدْ كَفَرَ** الله سیکام که سیم چون او را می صد بگوید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
سپاه ایشان گفت **مِنْ** **الظَّالِمِينَ** و حال الله که اندک بعد از آن سپید بگوید که **فَأَسْمِعْنَا** **الْحَقَّ**  
**مِنْ** **الْقُرْآنِ** که از آن حق و بگویند چاهم الله چون زیاده مال طبلد بگوید **مَا شَاءَ اللَّهُ** **لَا قُوَّةَ إِلَّا لِلَّهِ**  
و می شنود که حق شد و عقب آن فرمود که نفسی از آن فرمود چاهم بعد از آن بیای میاید  
که می عید القیاس با هم از کید ابلیس است تا اهل امان از آن استرازا نمایند و میاید که **أَقَامُوا**  
**ذِكْرَ الشَّيْطَانِ** چون نیست که توانایی و شجاعت کرد و ایشان قور شیطانت  
**يَخُوفُ** **أُولِيَاءَهُ** می توانند و شکان خود را که منافقانند تا از لشکر پیروز و در کار  
شوند و این مورد سبب شکست کار و مومنان کرد **وَأَقْبَلُوا** **هَؤُلَاءِ** بر سپید از اوسنیان  
از آن مردمان که اوسنیان و اهدا و اید **وَأَقْبَلُوا** و بر سپید از اوسنیان و دعا الله امر  
**إِنَّ كَثِيرًا** **مِنْهُمْ** اگر مستعد شدن کنند که از مرد و و عید از اوسنیان  
مقتضی خوف خدا است و خوف مردمان **وَالَّذِينَ يَكُفُّونَ** **الَّذِينَ** **لَا يَسْمَعُونَ** **فِي** **الْجَنَّةِ**















یعنی آنکه اگر ندانند و جهالت فرا میزدند که براسی خبر داده اند یا وجود این امر را ندانند و این  
این نالی شده از این معاصی مر ویت که میباید تا فغان در عذاب و لعن کشند که اگر کسی باشد  
بلد و نماز که چون غرض سیدی خلاف کردند و باز ایستادند و چون سولام این را از حق  
ذات باطنی که در آنجا نشاندند که نالان چنین مانع آمدند و با وجود این قوتیست که داشتند  
حق تم این آیه در باره ایشان فرستاده که **فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ سَوَاءً** که جای محمد انا از آن  
که در فضا و شادی شوند با آنچه کردند از عیبی و کفایت حق بشم و معذرت غیر مستحق **هَما**  
**نَرَمَنَ الْعَذَابِ** اهل عذاب از عذاب قیامت با عقوبت دنیا چون قرائت خورای  
و رسوایی **وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** و مرایش از عذاب دوزخ و عذاب **وَلَهُمْ مَلَكُ السَّمَوَاتِ**  
**وَالْأَرْضِ** و مرشد ابواست با دشاهی آسمانها و زمینها پس مالک امونند که نیست بروی  
که در ایشان از مجاز و رساند **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و خدای هر چه است از عیب  
نیکوکار و عقوبت بدکار و عیالی از هیچ امر و عمل که توانست آورده اند که قوتی از خود  
میراث میوه و عیبی معلوم کرده به پیغمبر و کشتن دای محمد ماله میراث میوه و عیبی خبر یافتیم  
و طلب میوه و آنکه ایم از کوه صفای از اعلامه یکتائی معبود که در این حق است و این آیه  
فرستاده که اگر طلب و حدایت میکشید تا کشتید و بیند و بشید **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ**  
**وَالْأَرْضِ** بدرستی که در دوزخین آسمانها و زمینها و آنچه درواست از امور عیبی و از آنجا  
اشیای مزیه **وَالْخِطَابِ وَالْأَنْبَاءِ** و اندک شد شب و روز و اختلاف و ایضا  
درد و غلظت و یا نقصان و زیاده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** هر چه در فضا است بر وجود مانع و وحدت  
و کمال و ندعه و عظمت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مرشد و اندان خردا که در آن خفا کنند و  
داه صانع این برند از حق و سلاطین **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که گفت وای یکی که این آیه میخواند و در دوات  
فکر کند شعلی و در نفس میخورد از محمد بن خنیفه نقل کرده که چون حضرت سولام در شب میخواند  
و مسوالت فرمودی و بعد از آن نظر را آسمان کردی و گفتی **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**  
**وَالْخِطَابِ وَالْأَنْبَاءِ** که از آن **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که گفتی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که گفتی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**الَّذِينَ يَلْعَنُونَ اللَّهَ** انا نهاده که از روی اخلاص و ایمانند و خدا را **وَمَا**  
**وَقَعُودٌ** و دعا که ایستادند و وقتی که گفتند **وَعَلَّ جِبُوبُهُمْ** و دعا  
ذات که افشانند و دوزخهای خود یعنی دایم با ذکر حقند و در جمیع احوال بحدیث آمده که  
هر کس این دعا را بخرد در دوزخها و ضلالتها بخت باید که دوزخ را پسندد و **وَيَسْقُونَ**

و اندیشه میکند و وجه استدلال **فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** و در آفرینش آنها  
و زمینها تا ان اندیشه ایشان را دایم صانع کند و بجهت ایست که گفتند و ضلالت آنها انقضایست  
همچنان که حضرت سلاطین فرمود که هیچ عبادی هیچ قدر نیست و نیز گفت که سلاطین از معصیات  
بهتر است از شست سال عبادت مر ویت که داد و بیدار که از حق سوال کرد که با خدا با کمال  
از این معصیه آفریدی جواب آمد که من کفی بپایان و دم دوست داشتم که ششایتم شوم و حق  
و سالت مر ویت که چون بنده مؤمن بر فراخ پریشانت افشاده باشد مر ویت که عیبی است  
کند و نظر بر ستادگان اندازد و بگوید وای بد هم که ترا پروردگاری وافر بدکاری هست و او  
شدایا مرا بر این حق شهادت بیاورد و در دلها داخل بدت علیه السلام آمده که این آیه در حق  
محمد است که در حق سید سال بزرگای قیامی نمایند چه در حال قیام بقراوت و قنوت  
مشغولند و بعد از فراغ نماز و قرائت نشینند در تعقیب آت و بعد از تعقیب در پیروی است  
تکیه میکند و از روی تعجب نظر میکند که چگونه حق تم این حق است که بد معلوم است  
انها را فرشته و بنیست تمام از آیه استادگان آراسته و هفت زمین را بر روی یکدیگر نهاده  
و باقی حوانات اباد کرده و با هفت آب نباتات پر است و چشمتها را آب روان نهد  
و اشسته و بجهت این اندیشه یقین میزنند که این افعال حکم پر فایده بی صافی که تلوذها  
و تقدیم و ازلی و واحد باشد در الوهیت چه در کبر و واسطه از غایب شوق و نشا و اودا  
در خاطر می آرد و در بر وجهه نظر و عیان باو خطاب میکند که **مَرَاتِبًا** ای پروردگارا  
**مَلَائِكَتُكَ هَٰذَا بَاطِلٌ** یا فریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است از بدین باطل  
و عیب بیکه از بدین آن محض حکایت است که از جمله ان سبب وجود انسانیست و سببها  
ایشان و دلیل بر معرفت تو باجهت آن بر سبب مجبوری ایدی بعد از آن ترفیع ایدی نماید  
از هر چه لایق ذات و صفات ائی نیست **سُبْحَانَكَ يَا رَبُّ** و پاکیزگی تراست از آنکه  
چیز صحت بی باطل تا فریدی و تا فریدی **فَقُلْ عَذَابُ النَّارِ** پس نگاه دار و ادا از  
باطل خود از عذاب آتشی و در حق بجهت تقوی و مادی طاعت و در حق آیه دلالت بر آنکه  
و ضلالت و قیام آفریده خدای تم نیست زیرا که همه اینها باطل است بدخوف پس بر سبیل  
دستکاری میگویند که **مَرَاتِبًا** ای پروردگارا **إِنَّكَ مِنْ دُونِ النَّارِ** بدستی  
فکر از روی عدل هرگز در امری بد و فح **فَقَدْ أَخْرَجْنَاهُ** پس بدستی که خوار و  
که از بدی او با عقوبت **وَمَا لَظَالِمِينَ** و بدست مر ویت که از امر ترک و بدور و نهاد











**مِنْ نَفْسِي وَالْحِكْمَةِ** اَنْزِلْتُمْ اَزْكَى كَرَامَتِمْ **وَكُلُّكُمْ رَاٰى**

و افرید از ذات نفس که آدم است جفت و یگانه است با نوحه که جبرئیل را از ام و زنا در چشمت  
انچه بود چپ آدم استخفافی پرورد کشید و حق را از ان استخفاف بیفزاید تا دم با او انی بر حق  
بش و پاکد کرد و ظاهر کرد ایند **فَمِنْهُمْ** انا و موصی اعوانی و اهل بیت و تامل **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**  
مردان و بیباک و زنا و فرادان **وَالْقَوْلُ لِلَّهِ اَزْكَى كَرَامَتِمْ** و برسد انچه  
و **اَلَمْ يَكُنْ** خدای که غما حلیست ی طلبید از یکدیگر **وَمِنْهُمْ** و سید سوگند خوردن چه میل به وقت  
طلب حاجت بیکدیگر کردید که حق خدای و سوگند با و که چوین و چوین کشید و این انعامه  
عرب بود و وقت طلب حاجت از یکدیگر مصلحتی شد ند بیا م خدای و ذکر خدای  
تا بوسیله ای سلسله را با یکدیگر براد و حرکت آورد و حجاج خود را حاضر کنند و نزد بعضی  
محق است که برسد از خدا و بر هر چیزی از برید خویشتن بلک طاعت خدا کنند و صلح  
و هم سعادت نماید و این قول و دین از انی جعفر و بنابر حق شکر ارحام را مقادیر ام  
خود آورد و انحضرت سالت هم و دین که در حق است بر حق آفرید و یکدیگر که بریند  
حق ش با ان چوینست باد و هر که انی بر حق ش و از پیرو و در حدیث قدسی وارد شده  
که هر چه قریه فرمود که من صاحب رحم را از پد ام و اسم او را از اسم خود گرفته ام پس هر که با و  
پوند حق با دین و ندیم و هر که از پیرو حق از و بریم و جعفر ابراهیم بن فرمود که هر که بر حق  
کند بر حق حق خود آفری و دایمی کند پس شفقت و زید و حق انیانی **اِنَّ لِلَّهِ**  
**عَلَيْكُمْ** بدر حق که خدای هست بر حق **مَرْقَبًا** مطلع و نگهبان پس در حق احوال  
تعیین کند و انکه معنی از غما و از شود بعد از ان جمله در حفظ حال بقیات و ماله و حفظ  
اموال انیانی و اجتناب از تصرف در مال میفرماید که **وَالْوَالِيَتَا** و بدیدم بقیان  
ای اولیا و اوصیای انیانی **اَمْوَالَهُمْ** ماله ای انیانی که حکم و ولایت در ان تسلط دارند  
یعنی بر انیانی نفقه کشید یعنی از بلوغ و ثلث کوه کشید و بانیان در نفقه و بعد بلوغ و  
دشده بعد از تسلیم انیانی کشید و ولایت که اولیا و مال بقیات هر قات ناشایست میکردند  
ثلث انکه کو سفند خود را از رعیان و عه انیانی سر داد یعنی آنرا کو سفند فرموده میکردند  
حق نم فرمود که در مال بقیات هر قات نا بایست کشید **وَلَا تَبْدُلُوا الصِّدْقَ** و بدل  
نیکوید مال نا بایست مخرج را که از اموال بقیانست **بِالطَّبَعِ** حال پالت و پاکیزه یعنی مال  
حلال که از اموال غناست فرامیزید حال نیکو و پسندیده و اموال بقیان که در حق غنا نیست

محمّد

و حلیست ان مقام و ولایت که این آیه در بانه مردی انعطاف نازل شد که برادرش و ناعه کن بود  
و از وی سپهرمانه و صامت اموال و در تصرف شده چون بر پان و رشید شد و مال خود را طلبید  
انچه وی دولت اعیال میکرد مرا و بعد حکم علیه بنوی انچه آیه ابد که در اموال بقیات تصرف میکنند و  
**لَا تَاْكُلُوا اَمْوَالَهُمْ** و بخورید اموال انیانی **اِلَّا اِلَى اَمْوَالِكُمْ** بخورید اموال خود  
**اِنْ شَاءَ** بدی که بخورید مال بقیات یا بشایسته در ذات **كَانَ حُوبًا كَيْفَا** هست بدی  
خدا که انیانی بر دلش چوین عطافات این آیه نشیند که هر چه با انیانی بخورید و بخورید  
تسلیم برادر زاده خود که چوین بر ارا قبی که در دوا خدای در حق بخورید و این فرمود و این  
ثابت شد بر پدر و زویرید و دوست و کوبند این بیعت این فرمود که بدی در حق است و هر که از ان  
و در تحصیل اموال و چوین بر ارا و این داشت بر حلال بود و امه انست که برادر و بر حلال بود و این  
دود و بر قیامه که برادر و زنی خود را در دوا و خدا را فرمود که او رده انکه بر بقعه در دین  
و بیست شخصی خود مال و تعلق با و داشت بجهت که او را در قید نگاه آورد و در تصرف در  
مال او کند و حق و بجهت دادای ماله او که در دوا و این که **وَلَوْ خِفْتُمْ** و اگر ترسید  
اولیا **اَلَا تَقْسِطُوا** انکه عدل نکنید و دایمی نورید **فِي الْبَنَاتِ** در مال بانیان  
یعنی اگر بدی که بدانند و حق با انیانی و بایست مال انیانی فقاهت کرد و بر وجه عدل **فَانْظُرُوا**  
پس نگاه کنید **مَطْلَبُكُمْ** را چه نخواهید که بدی و موافق طبع نخواهید **وَمِنْ**  
**النِّسَاءِ** از زنان و دیگر غیر بقیان را حلال باشد در شمار غیر و یعنی بجهت یا بشاید که در  
آن حشر شایسته که انچه از انم بدو کند **مِنْهُنَّ** و صافی که دود و باشد **وَالْاَرْثَ** و ستم  
**وَرَبِّعَ** و چهار بجهت یعنی اختیار را در بدی و انکه از انیانی اعدا هم کدام که خواهد بجهت  
نه زیاد از انیانی شمار که بعد دوام نگاه دارد بدی **فَانْ خِفْتُمْ** پس اگر ترسید **اَلَا**  
**تَعْدِلُوا** انکه عدل بنمایند و بدی بقیات این زنان **فَوَلِّدُوا** پس اختیار کشید  
زنان **اَوْ مَلَائِكَتٍ** یا سربیه که بریدان چیز را که الا است **اِنْ تَكُنَّ** و ستم  
یعنی زنانی که مملکت تصرف کرده اند در انیانی چه حقوق که بقیان که است نسبت به انیانی  
از ادوا و این اختیار بدی زن آزاد یا سربیه که بقیان **ذَلِكَ اِنْ لَمْ تَعْمَلُوا** و بجهت  
نزد بلیت تر است با انکه میل تا برید و چوین نکشید و ولایت که در جاهلیت اولیا و زنان که در حق  
ان شوهرات که قتیله و در ذات تصرف خود ندی و زنا را از ان محروم کرد ندی آیه آنکه  
**وَالْوَالِيَتَا** و بدیدم اولیا و انرا که نگاه میبرد و آورده اند **صَدَقَاتِهِنَّ**











اولیا و امیرا و انکه فلیستعفف پس باید که معصوم و در اندامی که دارد خود را بخورد  
مال بقیه و من کان فقیرا و هر که باشد از جماعت که مال بقیه در دست ایشانست و بقیه  
معنی فلیاکل بالعرف پس باید که بخورد از مال بقیه به شکلی بقدر حاجت آنها  
و لباسی بمقدار که امری است و دست در حفظ مال فاذا دفعتم الیهما مالکم  
و نکند به سبب ایشان مالهای ایشان را فاشهدوا علیهم پس باید که برافزاید ایشان  
بیش از مال و میان ایشان جدال بخصوصه واقع نشود و باید که بشود و این امر پسندیده است  
و کنی بالاندر حسیدا و پسندیده است که حساب کنند در روز جزای  
مخالفت عامر کشید و انحد و خدا و عذوبه و داده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان  
بود که زن نامطلق و طفلان خود را سال را برایش غنیمت دادند و میگفتند مال کسی برده باد و  
قتال را اندک در جود حق و سلامت و بدین معنی فرمود و هر یک بر او حق و فانی سقود تا  
روزی که امیر بجزیره آمد و گفت یا رسول الله شوهر مرا و من با ستم و فدا کرد و من اندوه  
دختر خود را دم و مال بسیار گذاشته و پس از آن مرا از حق خود داده اند و حق ایشان را  
طلبید و از آن حال پرسید گفتند یا رسول الله این فانی را گرفته و میان ما گذاشت و مالها  
برایش نداده و هر که دین دشمنی تواند کرد مال انان او باشد و حق آنست که الرجا نصیب  
مردان است و از آن بزرگ و بخواه که بخواه نصیب و لا یؤتی الا الذی اذن انان که گذاشته باشند  
بهر و ما دایان و لا یؤتی الا الذی اذن و خویشانی بر ویست و لا یؤتی الا الذی اذن و مرغان را  
نیز نصیب است و لا یؤتی الا الذی اذن و آنچه را در و پدر و خویشاوندان  
نزدیک با نامزد بقیه مردان و زنان بمقدار قریه برایش می رسد و خواه یا تم باشند و خواه  
یا نه و ما قل منه انانچه که باشد از مال گذاشته او کثر یا بسیار بود نصیب  
مفروضه بهره و نصیبی اندازده کرده و مفروضه و مقدور شده که از آن در توان گذاشت  
بعد از تنزل این آیه حضرت رسول امیران را فرمود که حق نصیبی از غیر ایشان است  
برای حضرتان و امر کرد امایان فرموده و کیفیت شهادت آن موقوف بر وجهی است که  
آیه یوسفیم اندک بعد از این مذکور خواهد شد نازل گشت حضرت از عشت بلت مال بمقدار  
و ما حق علیه خیر است او و بعد از آن بران حال کسی که برایش می روند و در جماعت می کنند  
از آن اند و بدین معنی و اذا حضر القسمة و چون حاضر بشوند در وقت شهادت  
برایش اولو القربی خویشانی است که بر او غنی بوند والیتامی و یتیمهای که باشند

انچه

از برایش والیتامی و یتیمهای که باشند  
چیزی منه از مال جز آن مال ایشان خویشی شود وقولهم و بگوید مر ایشان را  
قولهم سخن چندی بده که موجب فرح خاطر ایشان شود و این سخن که ایشان را  
خبر کنند و در دادن چیزی برای ایشان است بحدی که بعضی از آن سخن است باید اوست و در  
جایی دیگر این حکم بر ندرست و منصرف نیست و این امر است و چون حق شرع و از آن  
مهریست امر فرمود و عقب این آیه که و اذا حضر القسمة و باید که پسند انانکه لوا تروا من خلفهم  
اگر بگذرانند از این مرتل خود فترکوا صاعا فرزندانی ضعیف و عاجز و خاف اهلهم  
بترسید برایشان از این فانی و ضایع شدت یعنی و در باید که باضعفای اقات و یتیمان  
و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر اند انداخته نمایند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزند  
خورد و عاجز باشد و بعد از فوت ایشان چنان مجلسی در بگذارد و هم ساختن ایشان را  
هست یا نه و هر گاه عقل ایشان بجز و نکرده اند ایشان را مجلسی که خود را در پس این معجزه  
نارند با دیگران بیچاره بدارند و نکرده اندی امر است باوصیا با نکرده اند و مرغان  
و دین حق ایشان بنوعی سلطنت کنند که خود را از ابداد و قات ایشان بدین ضعیف  
ایشان بجای آرند فلیقول الله پس باید که ترسید از عذاب خدای یا بچه که کلام  
و مستحقان باشند و محبت باشند و سخن ترکه که موجب انا خاطر ایشان شود و  
لیقولوا و باید که بگویند حاضران مجلس قولهم سخن راست دوست  
بونی عذری بگو و بعد از آن مشغل بر شفته و محبت و بعد از آن بقیه فانی را بدارند  
مال قیامت بدون وجه مشروع و غیر ما بده ان الذی باکون اهل الیتامی  
بدین معنی که انانچه بچند و تلف میکنند اهل الیتامی ظلموا از روی ستمکاری و حق  
انما یاکونون فی بطونهم از جنسی نیست که بچندند در شکلهای خویشی که بچند  
بچند پس از آن شکسته را بچند ایشان را بچند و بچند میگشت حضرت امام محمد باقر و حضرت  
رسالتهم نقل فرموده که حق شرع و قیامت قریب از قریب بگذراند که آتش از دهانهای ایشان  
برافروخته باشد اهل عیالت گویند ایشان چه می کنند ان الذی باکون اهل الیتامی  
الیتامی طلب انما یاکونون فی بطونهم و سیصلون سعیرا و زود باشند که در  
الاندر شون خود بگذران مال بچند و آتش از دهانهای ایشان بچند و بچند بچند



دایند و آتش کافرخسته و زبان کشیده باشند و در نفس بکیر و ذکوات که در وقت استخونه  
مال بقیه را بهر صامت دارند و آتش کتکم و اذان صلی باشد زبان زند و در اذهن و کوشش بی  
و چشم او در دین و بدین علامه حسکی او باشد استند که خود ندانم مال بقیه است و چشم بیک  
و ضام است الله علیه و آله فرموده که خود ندانم مال بقیه خواهد اندک و خواهد بسیار در اثنای دوزخ دنا  
و در خود مال بقیه و عقوبه و عشی است یکی اذان عقوبه و دنیا است که ایتلاست یا نایع  
بله و دیگر ریشه که آتش سوخت دوزخ است و اذام جمع و صاف هم نقلت که خود ندانم  
بقیه ندانم که و بال و بد و رسد همه در دنیا و همه در آخره قبل از این گذشت که در دنیا اهل  
برکت بدلیل قیله میدادند چون آیه دلچال نصیب نادل شد و همه بر این امر ایستاد  
که در مال او قریب نکند تا باین ایه آیه نازل شود حق تعالی این آیه فرستاد که **فَوَصَّيْكُمْ اللَّهُ**  
**فِي أَوْلَادِكُمْ** و وصیت میکند خدای و مصلحتی که بگوید و انجا که کار فرزندان شما و  
مقدار اهل ایفان با بوجه **لِلذَّكَرِ** مرد و پسر باشد **مِثْلَ حَظِّ الْأُنثَىٰ** مانند  
بهر دوزخ یعنی سهم مردی مثل سهم دوزخ باشد **فَإِنْ كُنْ** پس اگر باشد اولاد  
میت **فَسَلَاةٌ** زنانه که با ایشانی مرد بود **فَوْقَ ثَلَاثِينَ** بالای دویست زنانه بود  
یا بوجه که سه سه باشد یا بیشتر **فَلَكُلِّ** پس هر ایشان باشد **ثَلَاثًا مَا تَرَكَ**  
و در بعضی و بعضی نصیحت بقیه است که داشته **وَإِنْ كَانَتْ** و اگر باشد  
و اهل یک دختر و پس **فَلَهَا النِّصْفُ** پس مرد راست شقی از ترک و در هر است و دختر  
اختلاف است نزد این عباس حکم حکم یک دختر است و نزد خیر حکم و حکم سه دختر  
یعنی ایشان از دویست شقی است از بعضی شقی این حقیقت بقیه شقی اهل بدست علی است  
و دیگر آنکه شقی سه فرموده که خطا که مثل خطا نیستی که آن دو فلان است و این شقی آن یکم  
انتهی و دقت باشد **وَلَا يُؤْتِيهِ** و مرد و ماد و بیت **إِلَّا وَاحِدٌ مِنْهُمَا**  
**السَّكَنُ** هر یکی را اذای شقی شقی یک باشد **مِثْلَ تَرَكَ** از آنچه گذشت باشد  
فرزند شقی **إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ** اگر باشد مرد فرزند شقی و فرزند شقی پسر  
خواه دختر **فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ** پس اگر نباشد مرد فرزند مرد و فرزند  
**وَوَرِثَةُ أَبَوَاهُ** و میراث برندان و پدر و مادر و **فَلَهُمُ الثَّلَاثُ** پس مادر و  
سه یک باشد اذال و باقی نصیب پدر **وَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ** پس اگر باشد  
این شقی و برادران پدر و مادر و باقی پدر و مادر و **فَلَهُمُ الثَّلَاثُ**

نحوه

پس ادریت را باشد شقی یک از ترک شقی اخوه و ثلث ما و یکند بدست و اگر چه برکت  
نمی و نه بقیه اند و مرتب تا نباشد و خواهران از بعضی حکم دانند خواه و باشند یا بقیه و این  
نصیب یک بقیه و از ثلث مذکور شقی شده و در شقی که بدین است میسر که **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ**  
**وَصِيَّةِ** از پس وصیتی باشد که **يُوصِي بِهَا** وصیت کرده شود و اهل و بعضی که  
صاحبان اند یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد وصیت با **أَوْ دِيْنٍ** یا بعد از اذای  
که در وقت وصیت بوده باشد **أَبَاؤَكُمْ** پدر شما **أَوِ آبَاؤُكُمْ** یا پدران  
شما **لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ** نمیدانید کدام از ایشان نزدیکتر است **لَكُمْ**  
**نَفْعًا** مرخا اذ روی شقی یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد که **نَفْعًا** و اینها بقیه رسد  
در دوزخ و دنیا شقی و در آخره و شقی است و چون می دانیم که کدام از ایشان شقی است  
او بشا بقیه است از بقیه تقصیل یعنی از ایشان شقی شده ایم و در اذن میراث با و در شقی  
دگر اذای و هم ساختن بایر بقیه علم و بجهان باحوال و اوقاف سهام و اوقاف  
فری که در اذن برای ایشان **فَرِيشَةُ** **مِنْ ثَلَاثٍ** شقی که تا شقی از شقی خدای  
**إِنْ كَانَ لَهُنَّ عِلْمٌ** بدین که شهادت دانا بر ارباب و فعلی هر یک از و شقی  
**حُكْمًا** حکم کنند و در تقدیر سهام ایشان و بعد از اذای بیاید بر ارباب از و شقی  
و بقیه هر یک **وَلَكُمُ** و مرخا است ای شوهان **نِصْفُ مَا تَرَكَ** نصف  
بچه که شقی که کانی ندانم شقی از شقی **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ** اگر نباشد  
مردن از افرز زنی خواه یکی خواه بیشتر و خواه از شقی خواه از غیر شقی خواه یک خواه  
خواه صلی خواه و لده و لده چند که با این و در **فَإِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ** پس اگر باشد  
مردن از افرز ندانم هر یک که **فَلِكُلِّ زَوْجٍ مِمَّا تَرَكَ** پس شقی  
چهار یک است از بقیه که از افرز ندانم شقی و این نصف با و بقیه **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ** از پس  
وصیت که در ثلث شقی **يُوصِي بِهَا** وصیت کرده باشد بر ارباب **أَوْ دِيْنٍ** یا بعد از  
گذاردن شقی که در وقت وصیت ایشانی بوده باشد **وَلَكُلِّ زَوْجٍ مِمَّا تَرَكَ** و هر  
ذاتی شقی است چهار یک از آنچه گذشت باشد خواه یک ذی بوده باشد خواه  
زیاده که همه در و شقی یک **إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ** اگر نباشد مرد  
خواه زیاده و شقی که در و شقی شقی خواه از ایشان خواه از غیر از ایشان **فَإِنْ كَانَ**  
**لَكُمْ وَلَدٌ** پس اگر باشد شقی از افرز ندانم هر یک که باشد **فَلِكُلِّ زَوْجٍ مِمَّا تَرَكَ**







لیکن حقیقتا جاهل است چه نفس خود را واسطه معصیت در میان او اندکده و حق تعالی حکایت کرده  
 از قول یوسف که بدو امان گفت غم را در پیاه انداخته و بدو را در میانید بدیعتی که جاهل بود  
 و خود را بر نفس و غیظانی بایستاد و اگر نفس خود را بدیعت معصیت خداداد میان خود  
 اندکده و از آنجا نفیست که ذکر جهالت است که اختیار دلالت فائیه بر لذت باقی می  
 جفت پس کسی که بدیعت لذت فائیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد حاصل کسوف قبول  
 قبول توبه میکند برای کسایت که بر وجه جهالت معصیتی کنند **فَمَنْ يَتُوبْ** پس توبه  
 و بازگشت کند یعنی **من توب** از زمان توبت یک توبی پیش از حضور موت  
 چه مدت حیات دنیا توبت نسبت به حیوة اخرویة و توبه مراد توبت قبل از مرگ است قبول  
 از آنکه انگاه در دل راجع شود و قول **فَمَنْ يَتُوبْ** از آنکه توبت فائیه است و اگر چه بقدر  
 فوق نافع باشد از امر فائیه هم برسد ندک که توبت معصیتی مرود کند و باز توبه کند و توبه  
 قبول باشد فرمود که **يَتُوبْ** حق است و او را بامر زده گفتند حق توب او قبول کنند و خود را و حق  
 که شیطانی از او کنده کند و معصیت از زمان موت شیطانی از او نبیند جدا نمیشود و در کتاب  
 من لا یحضر الفقیه آورده که حضرت رسالت در خطبه آخرین فرمود که هر کس توبه کند پیش از  
 موت بیکسال حق شمر توب او را قبول کند و بعد از آن فرمود بیکسال بسیار است بیکاه قبول  
 الموت حق توب او را بپذیرد باز فرمود که یکاه بسیار است بیکاه قبول از موت توبه  
 او حق میماند قبول نماید بعد از آن فرمود فرمود که یکاه بسیار است هر که توبه کند  
 پیش از موت حق است او را قبول کند باز گفت بسیار است هر که توبه کند و بعد از آن فرمود  
 فریب باشد برسد حق توب قبول کند توبه او را و شایسته توبت است بعد از آن فرمود  
 بن صلت و اینه کرده و در آخر آن گفته که **إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنِ الْمُجْرِمِ** یعنی بدستی کسی  
 قبول میکند توبه بنده و او را مکرر کند و بگوید بدیده نشده باشد و نیز توبه انجس نقل کرده  
 که حضرت رسالت فرمود که شیطانی لعین بجهت پروردگار خطاب کرد که بفرمود عظمه فوسو کند  
 که من از فرزندم جدا میخورم تا آنکه روح او از من جدا شود و آخر فرمود که بفرمود عظمه خود  
 سو کند و بفرمود که باز ندانم قبول توبه را از آنکه خود را از آنکه روح او بفرمود رسد پس از آن  
 معلوم شد که توبه عاصی در حال حال قبول است و در معصیت المعانی آورده که تا پس چوبین یک  
 نفس پیش از مرگ توبه کند مگر بطریق استحسان و خوشحالی گویند ما و کز و دانای و  
 خوشی مسامحت نمود بدوگاه افکی و چون وقت رسیدن اجل معلوم نیست **بِحَقِّ**

توبه

آنست که از جهل گذشته هفتی دم آخر توبه کند از معصیت بجهت او را از فرمود غافل  
 شوی عاصی و با در دلم باقی هر دم آخر توبه و **سَأَلَ رَبِّي** **فَأَوْفَى بَعْدَ ذَلِكَ** پس آن  
 کرده که بعد از توبه از آنکه توبه باشد **يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** قبول توبه کند خدا  
 و باز کرد معصیت برایشان این و فاست بعد **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ** **وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا**  
 و معصیت خدا و تا با بدیعتی تا با بدیعتی در توبه **حَكِيمًا** **وَأَمَّا رَبِّي** پس توبه کند  
 و لیست **التَّوْبَةُ لِلَّهِ إِنَّهُ يَتُوبُ عَلَيْهِمْ** **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
 که با صراحت میکند بدیعتا **حَقِّي** **إِذَا حَضَرَ** تا چون حاضر شود یعنی چون در وقت  
**أَحَدِهِمْ** **يُوتُ** یکی از آنها را مرگ باین توبه که علامت مرگ داشته باشد کند  
 و امید انچه است خود قطع کند و این و وقت که روح بفرمود رسد یعنی بعد از آنکه روح بفرمود  
 او رسد **قَالَ لِي تَبْتَ الْأَنْفَ** که بدیعتی که من توبه می کنم **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**يُوتُ** و نیز توبه مقبول نیست مراد آنکه بپذیرد **وَهُوَ كَقَاتِلٍ** **وَهُوَ كَقَاتِلٍ** **وَهُوَ كَقَاتِلٍ**  
 ایشان کافر باشد توبه عاصی پذیرا نیست انعامی و جزم بر توبت است و در زمان آنکه  
 و توبه کافران امان آوردند و عدم قبول توبه در وقت صیحة آنست که بنده ایست  
 مجلس است و مضر و از اختیار پذیرد پس آنکه توبه خارج باشد و از اهل آن  
 تکلیف بخوانند و توبه ایشان مقبول نخواهد شد **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
 مؤمنی که در وقت رسیدن روح بفرمود **يُوتُ** و از بعد تکلیف بیرون رفت توبه  
 کنند **أَعْتَدْنَا لَهُمْ** آماده ساخته ایم برای ایشان و در آخر **يُوتُ** **عَدَا**  
**إِلَهُمَا** عذاب در دلت که اگر خیر هم معصیت از آن وقت بعضی فضل و کبریا و **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
 به **الَّذِينَ يَتُوبُونَ** **وَهُوَ كَقَاتِلٍ** و بنا برین معنی آنست که آیه کفا و اگر در وقت مؤمن توبه کنند  
 عذاب کنیم آورده اند که همه جاهل چنان بود که چون کسی وفات کردی و در جهنم ازین  
 باز نماند اگر از برای آن مرد مؤمنی که استحقاق بران داشتی جماعه در سر آن ذلت انداختی  
 و او را در دهر خود را و بعد پس اگر خواستی جهاد کا وین که مقرر کرده و مؤمنی بود  
 او را بیکجا در آوردی و **وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** دادی و هر از آنکه خود توبه شدی و با او را از توبه  
 منع کردی و بوسی میباشی تا بران که از توبه باور رسیده باینکس گذشتی و خود را از توبه  
 اینکس خلاص کردی و بامر دای و بامر ایش و اینکس بودی و در اول اسلام همین فائزه  
 صلوات کردندی تا وقتی که ابوقبیس انصاری وفات کرد و ذی که نام او یکش و و از او ماند و



پیش از آنکه بگوید که این کتب است که در این راه و با او تعلق کرده و در  
معرفت کتبش هرگز عرض نیست و معلوم می شود که چنانچه باز کرد تا از حقیقت حق و حق  
کلیشه باز کرد و بدین معنی از کتاب بدین بیان بود و در دیگر کتب که با او تعلق  
داشتند که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با او تعلق داشت و از روی حق  
و شفقت این کتب فرستاده که **یا ایها الذین آمنوا** ای ایها که ایمان آورده اید **لا یجوز لکم**  
**ان ترفقا النساء** و اینست شما را آنکه برانید از زنان **کما** از روی انبیا است  
و اگر چه ایشان با شما درجه که جسمی ایشان است و در عین شرف ایشان **ولا یجوز**  
**لکم** و نه آنکه بکنید این را تا از تزویج **لکن** تا برید از ایشان بعد از عتق ایشان و  
**بعضهم انکم و هم** بعضی را از اینجه داده اید با ایشان از هر دو که در خطاب باشند است  
یعنی شایسته که با شما از زنان تا چنانچه است از هر دو که در خطاب باشند و از هر دو که در خطاب  
خلافی شوند **الا ان یأتی بفراسخه منکم** مگر آنکه بیاورد از میان شما که در وقت که در وقت  
کننده نشود و زن و ظاهر کنند آن و بگویند یا بگویند یعنی کجای زشت که در ظاهر باشد و زشتی  
آنکه آن که در وقت ایشان از انچه حقوقی که جمعی است و که خلقی و بدین تکلیفی و ناپارسی  
که در وقت خود جایز است طلب صلح کردن از ایشان یعنی حق ایشان از هر دو که در خطاب باشند  
طلاق کنند و نیز بعضی در بدایه اسلام چون زنی را نامی که در عقوبت او گرفت مهر بود از او و چون  
آنکه سجد فرود آمد منسوخ شد **و عاشرهم بالعرف** و زنگنه که کشید با زنان  
به نیکویی در قول و اتفاق و نفع و وجهی که شهادت شما را می فرموده اگر ایشان نیکو می خورید  
**فان کفرهم و هم** پس اگر بگویند یا بگویند از آن جهت ایشان که گاهت داشته باشند پس  
**فکفی ان تکفوا شیئا** پس غما ساید که گاهت داشته باشند پس چیزی **و یجوز**  
**لکم** و در آنست که در بدایه اسلام و در آنست که در بدایه اسلام و در آنست که در بدایه اسلام  
دارد بدین معنی از او است یعنی ثواب عظیم بر عقل و صبر بر این پس چیزی که گاهت شایسته از آنست  
کشید بلکه باید که نظر شما در چیزها باشد که خبر و صلح و حق شما در آن باشد و نیست که در اول هم  
اگر شخصی زنی را صاحب حال میدید زن خود را بنا بر آنست و بخش و بدکار نیست میراد  
و او را به طاعتی که تا آنکه زن را بدین است که از هر دو که در خطاب باشند او را طلاق میکند حق شایسته که در وقت  
که **وان اردکم و اکفوا** و اگر خواهی که شما را بیاورد که گاهت از صحبت زنان خود را بقیع غلافه  
و ناپارسی و کار بد بدین است **استبدال فرج** طلب بدل کردن زنی **مکان فرج**

نور

جای زنی دیگر و **وان اردکم و اکفوا** و اگر خواهی که شما را بیاورد که گاهت از صحبت زنان خود را بقیع غلافه  
دارد **فقطا** مال بسیار و بجهت کافران **ولا تأخذوا منهن شیئا** پس چیزی را  
نخست داده اید با و سخن بر استخوان الله و خواهی بسیار **ان تأخذوا منهن شیئا** ایها که ایمان آورده اید  
چیزی را از زنان بیاطل و بی خبر **وانما میبایست** دهری ظاهر و کفای میباید و **کف**  
**تأخذوا منهن** و چگونه و کدام وجه و بجهت کفای میباید مال را از زنان و **وقد**  
**افضی بعضکم الی بعض** و حال آنکه سید است برنی از شما برنی میگویند  
صحبت و مباشرت در میان ایشان **وانخذل منکم من ثاقل ظمأ** و از آنست که  
زنان از شما چنانچه حکم عیال استوار کنند که ایجاب و قبول در کمال و موجب حقوق است  
بیان ظاهر صدق معیت و مهر و آوردن او و در آنست که از اهل عیال انصار بود و معنی شد  
نفس که بر او بود و با وجود عیالیت خواست کردن پدر را بیک در آوردن زن که در وقت  
تا از زن خود بدین معنی که بگویند بجهت کفای میباید و در آنست که در وقت که در وقت که در وقت  
خیرت فرمود که چنانچه خود را بحدت کن تا حق بر خود را بحدت فرموده است بعد از عیالیت  
او این است **ولا تأخذوا منهن شیئا** و بیک در آنست که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
بدان است **ان النساء** از زنان بیک در آنست که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
**سلف** که بیک در آنست که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
عقوبه بعد از حکم است حرمت نه قبل از آن **انکم کان** بدین معنی که کلام زن بدین  
خود باشد قبل از آنست که بعد از آنست که **فاحش** خلق زشت و ناپسندید و  
در چه امی از آنست که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
از او و مؤمنانی بلکه از روی عیال و اشراف چه از هر دو که در خطاب باشند و از آنست که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
زن بدین معنی که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
**مسبک** و بدو است و او کسی که او را بدین معنی که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
زمانی عیال و عیال که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
کلام با او است شما و مادر و مادر پدر و هر چند که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
شما و دختر و دختر هر چند که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
و مادر یا پدری شما و مادر یا پدری شما و عیال که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت  
بالا روند **و خالاتکم** و خواهران مادران شما بر طریق عیال و **و بنات**











شما من قتیان که لَقَدْ مَنَّا از کتب شما که در یک نذر مراد حکام کردن کتب  
فرموده پس از آنکه بگویند شما را وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خداوند داناست بِاَمْرِكُمْ  
یکدیگر را شایسته گفتار نماید و شما را ایستادگی است و هیچ مراد را پس نظر  
«دایان یکدیگر کنید نه در صوب و فلبس بَعْضُكُمْ رِجَالُ الْاَشْغَالِ از کار و بیگانه اصل  
شده اِذْ مِنْ بَعْضٍ از بعضی قتیان یکدیگر در فلبس چه بد و چه نیک است  
و یا همه در یکدیگر دایان و اسلام فَالْيَوْمَ هُمْ پس کل یکدیگر از این اِذْ مِنْ بَعْضٍ  
بدستور و خداوند انان ایستادگی چه ایستادگی است و یکی از وَالْقَوْمِ و بعضی از این  
کل کرده شده اِجْرَهُمْ مزد های ایشان یعنی همه های ایشان باذن اهل ایشان یا ای  
و سایرین و یا مراد از این است و صاحب ایشان بِالْمَعْرُوفِ بشکلی حق یا اهل عقل  
و تقصای مُحْصَنَاتٍ و حلالی که در این کتاب داده اند و خود غیر مُحْصَنَاتٍ  
نه در کتاب کتاب باشند وَالْمُحْصَنَاتُ و نه از این کتاب و در میان اینها  
فَاِذَا احْبَبْتُمْ پس این حکام که ایشان نگاه دارند از آنچه خود را از هر چه بخواهند  
چیز و هر چه که بخواهند یعنی هر گاه که شوم کرده باشند فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ اگر  
بعد از این برآید فَعَلَيْكُمْ پس بر ایشان لازم بود تُضْفَ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ  
یعنی از آنچه لازم است بر زنان ازاد بی شوم مِنْ الْعَذَابِ از عذاب که خداوند مقرر  
کرده و در این ازاد بی شوم و تا آنکه نیست پس از این بخواه تا آنکه باشد ذَلِكَ  
آنکه حکام کنیزان بِمَنْ حَشَى الْعَذَابِ برای کسی که ترسد از بعضی چیزها  
آنکه در دنیا بودند مِنْكُمْ از شما وَإِنْ تَصْرَفُوا و اگر صرف کنید از حکام کنیزان  
خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مِنْ تَصْرَفِهِمْ آنکه تا صرف نشد و آنکه صرف شود  
و صرف نشد و لذا و نیز نکند و آنکه آن و در کنیزان است و از این روایت که رسول فرمود  
که هر که خواهد که زن خود را با کسی که با او بوده ازاد بخواهد که زن ازاد صلا  
خانه بود و کنیز را بی خانه وَاللّٰهُ عَفْوٌ و خداوند آمرزنده است و چه چیز است که  
قبل از این است آنکه آنکه صادر شده اختلاف این احکام و یا مراد که مراد از این  
از حکام کنیزان مِنْكُمْ و هر یک از شخصیت داد و کتاب حکام کنیزان بِرَبِّكَ بر خداوند  
لَكُمْ تا بیان کند برای شما احکام حلال و حرام و وَيُفَدِّكُمْ و سَيَسْتَكْفِي  
و دایه نماید شما را بر ابراهای کسی که برونزد مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی در این ابراهای

و

و ارجع به پیش از این که از اهل حق بود و در این ابراهای ایشان سلوک کنید وَيُفَدِّكُمْ  
عَلَيْكُمْ و باز کرد و بر شما تحفیف احکام و امر و نه از ابراهای ایشان سلوک کنید  
و یا آنچه که از این است وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ و خداوند داناست بِاَمْرِكُمْ  
فرموده احکام حکام حَكِيمٌ در دست کرد و داناست که تا در هر چه حکم کند وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
خداوند بخشد اِنْ يَشَاءْ اگر بخواهد وَاللّٰهُ يَرْزُقُ اگر بخواهد وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
که سبب قویه خاک و در این جهت تا آنکه داناست وَيُرِيدُ و بخواهد اِنَّ  
یا از روی عذاب يُدْعُونَ و الشَّهَادَاتِ بروی یکدیگر از روی نفس خود را  
مُحْصَنَاتٍ آنکه بر یکدیگر دانسته است مِنْ اَعْظَمِ میل کردن بزرگ و بزرگ  
از کتاب نمایند و در و ایستاده وَاللّٰهُ يَرْزُقُ و بخواهد وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
اعتراض کشود که کتاب و در این جهت و در این جهت وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
اگر خواهد که پس خواهد داده هر چه لازم باشد و بدین شصت خواست که اهل اسلام را  
بطلان میل دهند این اِنَّ نازل شد که خداوند بخشد که تا در هر چه حکم کند  
شما را از این است يُرِيدُ و اللّٰهُ بخواهد اِنَّ آنکه يُخَفِّفُ حکم آنکه  
کرد و از این احکام حکام و سخت کردی که تا در هر چه حکم کند وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
و در این جهت و در این جهت وَاللّٰهُ يَرْزُقُ و در این جهت وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
ضَعِيفًا ناز و از این و عذاب از این که در این جهت وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
فضل و لطف خود و چون حق است بیان وَاللّٰهُ يَرْزُقُ و در این جهت وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
اوهال نماید در وجود باطل و بخواهد يُرِيدُ و اللّٰهُ بخواهد اِنَّ آنکه يُخَفِّفُ  
لَا تَأْتِكُمْ و اَمْوَالُكُمْ بخورید وَاللّٰهُ بخواهد اِنَّ آنکه يُخَفِّفُ  
و در میان خود بِالْبَاطِلِ با بطلان و بخواهد يُرِيدُ و اللّٰهُ بخواهد اِنَّ  
قرارد و خیار و بد و بد و بخواهد يُرِيدُ و اللّٰهُ بخواهد اِنَّ آنکه يُخَفِّفُ  
یکدیگر صرف نکند اِنَّ آنکه يُرِيدُ و اللّٰهُ بخواهد اِنَّ آنکه يُخَفِّفُ  
معی معامله که با او رفته باشد عَنْ تَرَاثٍ و مِنْكُمْ از شما و در این جهت  
هر یک از شما که عقد کنند که نمایند وَاللّٰهُ يَرْزُقُ و در این جهت وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را وَاللّٰهُ يَرْزُقُ و در این جهت وَاللّٰهُ يَرْزُقُ  
اِنَّ آنکه يُرِيدُ و اللّٰهُ بخواهد اِنَّ آنکه يُخَفِّفُ و در این جهت وَاللّٰهُ يَرْزُقُ



















کجه د بقی خواهد بود بحال آنکه بر ششای موسی معترف بودند **وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** و  
اگر ایشان گفتند که **سَمِعْنَا** شنیدیم یعنی **ثَوَّاعُطْعَانًا** و فریاد بر داریم **وَأَنَّا**  
**شَمِعْنَا** و بشنیدیم **وَأَنَّا** و نگاه کن بر ما یعنی طاعت کن حال ما را و وقت  
و قضا تا کلام قرآن است بشنیدیم و بداند و بفهمیم **لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** هر گاه بودی این گفتار **سَمِعْنَا**  
**لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** بهتر از آنکه از استغفار است نام هر از طاعت و اسلام **وَأَقْوَمُ** و راست تر  
و صواب تر **وَلِيَكُنْ لَّعَنَتُمْ اللَّهُ** و لیکن لعنت کرد حق قرآن از آن جهت خود در کرده  
**بِكُفْرِهِمْ** بجهت کفر و شتم عباد و استکبار ایشان **وَالْيَوْمُ** و روزی است  
فیکردند ایشان **الْأَقْلَبُ** اکثر و بدی از آنکه و ضعیف که معتبر و معتد نباشد و آن  
ایست یعنی کسب انبیا و بعضی دال بر تقاسیر است که حضرت رسالت علیه السلام و پیوسته  
این صواب و کعب بر این اسرار و طاعت و گفت ای گروه یهود از خدای برتر نیست و قدم در دایره  
اسلام نهید پس سوگند حق و تعالی که شما را بداند که این کلام و احکام که از خدای عالم آورده است حق  
و بخواند و قوی است از حال می خبر داده و در دنیا با چنان شایسته بنیادی گرفته ایشان از روز عباد  
گفتند که ما تو را بداند که نه از حضرت و قرآن خبر داریم این آیه ای که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ**  
**أَفْوَاكُ** که شایسته ای کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی قوی است **أَصْلًا** تصدیق کنید  
و بدوید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ** بانی خبر و فرستادیم بر شما خود که آنست **مُصَدِّقًا** در حالیکه  
فرا رفته و تصدیق کنند است که قرآن است یعنی اصول احکام آن مطابق و موافق است  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ** که مراد از خبر و یا که با شایسته یعنی قوی است پس بدان برید **مِنْ قَبْلِ**  
**أَنْ تَنْظُرُوا** و خواهش پیش از آنکه خود را بپایان آورده امی از صورت از اینست سازیم  
تا اصلاح نشان آید و چشم و لب و بینی و دهن بر آن غایت **فَرَدَّهَا** پس بازگردانیم  
دو پهلو که آثار آن محو شده **عَلَى أَعْيُنِهِمْ** بر هیأت قفای آن یعنی شکل از آن محو شده پس  
سر بدل سازیم و دگر آورده که دستها و پاها و شکمها و پیشانی ایشان دو موضع خود را  
دو پهلوئی ایشان را و هیچ سر بر آورده اند که چون این آیه نازل شد خداوند اسلام را  
آن کرده بخدا متصرف رسالت و شایسته ای آید آورد چون این آیه را بر کعبه بخواند  
خواندند گفت با خدا یا اعیان آوردیم و اسلام قبول کردیم **أَوَلَمْ نَكُنْ** و آیا نمی دانست  
و خبر خود و در گردانیم ایشان را **كُلَّعَيْنًا** همچنان که ما ندیم از رحمت **أَصْحَابِ الشُّعْبِ**  
یاران و و نشانی یعنی آنکه از رفقای خدا سپیدند و و و نشانی نصیب دای اشتغال

مغز

نمودند و آنست که جزای ایشان دهیم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ** و آنست که **وَكَانَ**  
**أَرَادَ اللَّهُ** و هست توان شدای و دلخواهی **مَفْعُولًا** کرده شده یعنی از حال واقع خواهد  
شد پس این بلایه موجود شده آید از قیاس عذاب بخوار شد اگر اهل بیادید و رحمت که  
چون این طاعت و **الَّذِينَ** آنرا از رسول خدا بر بالای منبر دست و آثار او خواهد  
مردی بر پای خواست و گفت یا رسول الله اگر چه شرک باشد حق بر ما برزد و رسول هیچ چیز را  
آن مرد این کار را دست او نهاده و حق بر این آیه فرستاد که **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ** بدو و کفر  
نی آنکه **يُشْرِكُ بِهِ** آنرا از کفر است که نذر بد و حق شرک است که نذر در عبادت او و از کفر  
خدای ناگزیر است بدانکه شرک در دین و غیره باشد که کفر است که نذر شرک پیوند **وَلِيَعْلَمَ**  
و بیاورد **مَادُونَ ذَلِكَ** آنکه هر که شرک از شرک و دخواه ضعیف و یا کبریه **يُنْزِلُ**  
**نِشَاءً** هر آنکه را که خواهد از وی تقصیر و احسان و اگر خواهد بداند از قیاس و رحمت  
عذاب فرماید و فضل و عدل او بر وجهی است و محلی است **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ**  
و هر که شرک از خدای **فَقَدْ أَفْرَقَ** پس بدوستی که افتاده باشد و بر بافت  
**أَشْيَاءَ عَظِيمًا** در دینی بزرگ را که بدان معنی عذاب کرده که از آن قوی تر و پیوسته  
محسوس این آیه که شرک محسوس نیست یهود از آنکه بر سرشته عز پروردند و کفر و سارا محسوس  
میدانستند و بدیدند غلبه حاصل شد از وی آنکه و رحمت و عیادت که از شرک پسندید و کفر خود  
از خواص بازگذاشتی و مقابل درگاه او بداند حق است آنکه رستایش ایشان غرور و نفسی  
خود شایسته و فرمود بر سبیل **الْحَقِّ** آید بدید بدیده بعینه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ** شد  
آنکه از وی مخالفت **يُرْكَبُونَ** می ستانند و نفسهای خود را با کفر  
و بیگناهی و مر و رحمت که جبری این امر و نفای بر او می و موجب بن ذی اطفال خود را محض  
رسالت او در دین و گفتند این کار را از هر کس که نیت حق فرمود که اینها پیکار کنند و کفر  
خود بخدای که ما بر شایسته ایشان از کفر و کفرهای شایسته با او میزد و کفرهای و دنیا  
نیش محسوس که از شرک است و فرمود که نفسهای شما بر نفسهای شما اعتبار ندارد **بَلِ اللَّهُ** که  
**يُرْكَبُونَ** **مِنْ نِشَاءٍ** بیاورنی یا کفر و بدید با هر که خواهد و مستحق آنرا دانند **وَلَا يَخْلَوُ**  
و این گروه که بنای خود را می ستانند ستم سید خواهند شد پس قوی **فَقَدْ أَفْرَقَ**  
دشمن ضعیف که در میان شکاف و از خدای باشد و حق است که ایشان عقوبت این کار را خود  
گشاید از وی عدل بر وجهی **أَنظُرْ** بنگارای محمد و پی پی و در دین که از وی خدای **كَيْفَ**







نقل است که آنرا ایشان را بدیدار بود **اِنَّ اللّٰهَ كَانَ** بدین معنی که هست خدای **عز و جلا**  
غالب کس و داد از تقدیر بگذارد و نخواهد کرد **حکما** و انابه قوی و در خفا و بر وجهی که  
بهدان و در و عده ابراهیم را بدیدار **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنرا که در بدین معنی است و رسول و **وَعَمَلُوا**  
**الصّٰلٰهَاتِ** و بجای آورده اند طاعتها بر وی فرمود **سَمِعَ خَلِیْمٌ** و بدین معنی است  
ایشان را **اَسْجَاتُ بَحْرٍ** بیست و نه ای که بود **وَمِنْ خَلْقِ الْاِنْفَادِ** در روز برین  
پاد بخت بناهای آن جوید **خَالِدٍ فِيْهَا** در حال که جای بدین باشند و مؤمنان در  
**اَبَدًا** همیشه که هرگز با آخر نرسد **لَهُمْ فِيْهَا** در آن بهشتیان را باشند که در آن بیست و نه ای  
برینها را اختیار باشد **اَنْزَلَ مَطَهْرًا** و آنرا پاکیزه از حیض و نقایس و اینچنین جزو کثرت  
الهی شمر باشد **وَلَا ظِلْمَ** و داد و در اینها را **ظِلَالًا** در سایه پالیده که افرا  
اثر نایل نکرده اند چه آفتاب در بهشت تابانند پس این است از اسامی و ادب و در روزی  
در بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
امروز و بعد از آن بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
**وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنرا که در بدین معنی است و رسول و **وَعَمَلُوا**  
**الصّٰلٰهَاتِ** و بجای آورده اند طاعتها بر وی فرمود **سَمِعَ خَلِیْمٌ** و بدین معنی است  
ایشان را **اَسْجَاتُ بَحْرٍ** بیست و نه ای که بود **وَمِنْ خَلْقِ الْاِنْفَادِ** در روز برین  
پاد بخت بناهای آن جوید **خَالِدٍ فِيْهَا** در حال که جای بدین باشند و مؤمنان در  
**اَبَدًا** همیشه که هرگز با آخر نرسد **لَهُمْ فِيْهَا** در آن بهشتیان را باشند که در آن بیست و نه ای  
برینها را اختیار باشد **اَنْزَلَ مَطَهْرًا** و آنرا پاکیزه از حیض و نقایس و اینچنین جزو کثرت  
الهی شمر باشد **وَلَا ظِلْمَ** و داد و در اینها را **ظِلَالًا** در سایه پالیده که افرا  
اثر نایل نکرده اند چه آفتاب در بهشت تابانند پس این است از اسامی و ادب و در روزی  
در بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
امروز و بعد از آن بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن

یا اولی که بدین معنی است که هست خدای **عز و جلا**  
غالب کس و داد از تقدیر بگذارد و نخواهد کرد **حکما** و انابه قوی و در خفا و بر وجهی که  
بهدان و در و عده ابراهیم را بدیدار **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنرا که در بدین معنی است و رسول و **وَعَمَلُوا**  
**الصّٰلٰهَاتِ** و بجای آورده اند طاعتها بر وی فرمود **سَمِعَ خَلِیْمٌ** و بدین معنی است  
ایشان را **اَسْجَاتُ بَحْرٍ** بیست و نه ای که بود **وَمِنْ خَلْقِ الْاِنْفَادِ** در روز برین  
پاد بخت بناهای آن جوید **خَالِدٍ فِيْهَا** در حال که جای بدین باشند و مؤمنان در  
**اَبَدًا** همیشه که هرگز با آخر نرسد **لَهُمْ فِيْهَا** در آن بهشتیان را باشند که در آن بیست و نه ای  
برینها را اختیار باشد **اَنْزَلَ مَطَهْرًا** و آنرا پاکیزه از حیض و نقایس و اینچنین جزو کثرت  
الهی شمر باشد **وَلَا ظِلْمَ** و داد و در اینها را **ظِلَالًا** در سایه پالیده که افرا  
اثر نایل نکرده اند چه آفتاب در بهشت تابانند پس این است از اسامی و ادب و در روزی  
در بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
امروز و بعد از آن بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
**وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنرا که در بدین معنی است و رسول و **وَعَمَلُوا**  
**الصّٰلٰهَاتِ** و بجای آورده اند طاعتها بر وی فرمود **سَمِعَ خَلِیْمٌ** و بدین معنی است  
ایشان را **اَسْجَاتُ بَحْرٍ** بیست و نه ای که بود **وَمِنْ خَلْقِ الْاِنْفَادِ** در روز برین  
پاد بخت بناهای آن جوید **خَالِدٍ فِيْهَا** در حال که جای بدین باشند و مؤمنان در  
**اَبَدًا** همیشه که هرگز با آخر نرسد **لَهُمْ فِيْهَا** در آن بهشتیان را باشند که در آن بیست و نه ای  
برینها را اختیار باشد **اَنْزَلَ مَطَهْرًا** و آنرا پاکیزه از حیض و نقایس و اینچنین جزو کثرت  
الهی شمر باشد **وَلَا ظِلْمَ** و داد و در اینها را **ظِلَالًا** در سایه پالیده که افرا  
اثر نایل نکرده اند چه آفتاب در بهشت تابانند پس این است از اسامی و ادب و در روزی  
در بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
امروز و بعد از آن بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن  
بهشت است که بهشت در بهشت باشد که سواره و سواران و در سال و در آخر شود و بعد از آن



کری خیار ایشان خلیفه های هستند و امامان اهل اسلام بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب  
و بعد از آن حسن و دیگر حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی که در توفیق معرفت بیافر  
و قوادد و رایی و چون او را به بنی سلام من بری برساند و بعد از آن یک یک آمدن نام  
می برد تا آنکه چون بحجت قائم صلوات علیه رسید فرمود و مدعی باشد نام او نام من بود و کثرت  
او کثرت من است خدا باشد و تعبیه او معجانات در میان بنی کائنات حق شمشاد و معار و را  
بدست او کثرت را و از شیعیان خود غایب گردد و بر وجهی که از غایت درانی ملت غایت شد  
او هیچکس صدق بوجود او نکند مگر موی کسی شود و او با جان افتاد کرده باشد و کثرت  
من کثرت رسول الله سبحانه و در غیبت او از قطع بوند فرموده ای مانند انقطاع من و کثرت  
و آنچه در دنیا برایشاد ای ساجد او از کثرت سر خداست و مخزن علم و وای من و از من  
نگاه دار و هیچکس برسان نکند کسی که اذله او باشد و کثرت چون مدعی بری نکند  
و دوزخ نزد علی بن الحسین باشد نسبت به دوزخ که پسر او محمد بن علی را بفرموده است و کثرت  
آمدن دوزخ و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
او را کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
غیاث رسول خداست و بخدا که کثرت می پیرایم و کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت کثرت  
کثرت پسر علی بن الحسین کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
خدا می کند و من ازین قول حیران و تعجب شدم کثرت رسول خدا می باشد و او که ترا در ایام  
کثرت چون او را به بنی از من سلام برساند کثرت علی بن رسول الله ما دامت السموات و الارض  
و علی بن ساجد و کثرت بلغه السلام سلام الهی بر رسول خدا باد ما دم که زمین و آسمان باد  
و بر هر که باد پس من هر روز بخدا می آورم و من را به مشکل می پرسیدم و دوزخ از من مسئله  
پرسید کثرت خدا که من حیران نکند بخدا رسول خدا می باشد و دوزخ که دوزخ ما مانده  
نماند چیزی با ایشان میاموزد که ایشان عالم باشند امام فرمود که صدق حجتی من این  
مسئله را از تو بپویم تا من را در کوی علم و حکمت داده اند و این افضل خداست و برکت رسول  
در رسالت حدائق الیقین فی فضایل امیر المومنین آورده که از جای هر روز و این است که  
که از رسول خدا پرسیدم که یا رسول الله او را کثرت کسی که طاعت ایشان را بطاعت خود  
پوسته گردانند چه کسانیند فرمود که او را کثرت خلفاء هستند که پیشوای خلق اند که اول  
ایشان علی بن ابی طالب است و معینی بن یوسف مهدی درایت کرده از ابی الحسین

و کثرت

بنی چوبی از ابا بن ابی عباس از سلیم بن قیس حلالی از علی بن ابی طالب که فرمود من  
از سید انبیا ص شدیم که فرمود شکیان من کسی اند که خدای تع طاعت ایشان را پوسته  
گردانیده است بطاعت خود و در حق ایشان فرموده که او را کثرت بر کثرت من که کثرت  
واقع شود بیات شما باید که در ذات واقع و صبح بقرآن خدا و رسول او را کثرت کند چون  
این سخن شنیدم از آنحضرت پرسیدم که یا رسول الله خبره مرا از اول الامر فرمود که علی  
قوادل ایشان را و ازین احادیث و روایات صحیح معلوم شد که بعضی از مخالفین تقییر  
او را کثرت را با مرای کرده اند که بعضی لشکر یا از تابع ایشان کرد اند و بعضی فرستاده مانند  
خدا و کثرت او را و از انحصار نساخته اند با نهم معصومین و روح خدا و کثرت و کثرت  
باشد که از طریق شیعه و سنت بفتح پیوسته که چون حق رساله به مخالفان و کثرت و کثرت  
خدا فرستاد تا ایشان را با سلام دعوت کند و بقتال ایشان امر فرمود و کثرت و کثرت  
دستید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت خلاف قول پیغمبر که با ایشان محارب کرد چون  
این حال را بصورت عرض کردند آنحضرت بسیار بر ایشان و بکثرت شد پس برخواست و دوزخ  
ببارت بقبل آورد و دستها برداشت و بفرمود این شهادت کرد که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** با نهم ای من بر ارم از انحصار بخالد و لید کرده و بعضیت زیرا که امر پناه عاصی  
امر است بعضی صاف تقای الله من ذلك خلا کثیر وجود بدلائل طاعت حکم الله معصومین  
صلوات الله علیهم عین حکم حضرت رسالت است چرا ایشان را بپایان حضرت اند و  
حافظان و ایشان شریعت او را از پیوسته بعد ازین امر فرمود که بعضی خدا و رسول و کثرت  
و کثرت او را کثرت و فرمود که **فَإِنْ تَنَادَرْتُمْ** پس از کثرت کثرت **فِي شَيْءٍ**  
و بعضی از امور و بعضی **فَرَّقُوا إِلَى اللَّهِ** پس از کثرت کثرت **وَالشَّيْءُ**  
و کثرت کثرت رسول و در دوزخ او و نسبت مطهره او که از کثرت کثرت و کثرت و کثرت  
بعد از وفات او **إِنْ كُنْتُمْ** اگر سید خدا از دوزخ انحصار **فَقُومُونَ بِاللَّهِ**  
میکروید بخدا **وَالْيَوْمَ الْآخِرَ** و روز و بعضی خدا و قیامت مقتضی است  
که در سزا و عت خدا و رسول رجوع نماید **ذَلِكَ** این رجوع **خَيْرٌ** بهتر است  
خدا را **وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** و تکرار و معافیت در آخره و یا این رجوع من است  
از تاویل شما برای خود بدون رد باصل کتاب خلاست و سنت سید انبیا ص او فرمود  
که بگوید یا با مشافق خصومة تا افتاد بجای که ترزا و عرض مرا نفع کند و محتاج کشند و بفرمودی











که در روز احد قتل کردند و پیروان پیغمبر **فان اصابتکم برب**  
پرسد خدای تعالی **مُصِيبَةً** و آنچه چون قتل و غیرت **قال** گوید این منافع  
تختلف اینجها که **فَدَانِعَاللهُ خَلْقِي** بدو سق کا تمام فیهو خدا را بوسی اذلم کن  
چون من بودم **مُحَمَّدٌ** یا محمدا **شَهِيدًا** حاضر شده در روز که جها در تابوت قضیه  
میشود **وَلَكِنْ اَصَابَكُمْ** و اگر سید شما **فَضَلَ مِنْ لَدُنْ** نیکی و افر  
نعمتی از خدای چو فی و غیره و غنیمت **لِيُفَوِّنَ** هر آنکه گوید این عقیده که جها در  
**لَمْ تَكُنْ** چنانچه که بگوید **بِذَلِكَ** میان شما میان و موهبه  
دوستی یعنی خوردن و در انداز و معنی بر وجهی گوید که گویا هر آنکه را بدیده افضل است محمد  
بر شما در نهایت حمزه و توفیقیت از دین با خود گوید که **يَا لَيْتَنِي** کاغذی **لَدُنْ** **مُحَمَّدٌ**  
بودی درین عزای با سلا نای **فَاَفَوْزَ** پس پیروز می یافتی **فَوَاعِظَهَا** پیروز  
بزدلی یعنی انصاف نصیب و افریو که می حاصل است که منافقان با شما هیچ معامله  
کمی میکنند که میان او و شما صداقی و معنی نبود باشد چه در حال غنیمت و چه در حال غم  
شما باشند و در حال غلبه شدن شما متفرق از شما و چون سق در که منافقان گوید که از  
جها در با نایستادند و عقوبات ذکر می نمایند که **فَلْيُقَاتِلْ** پس باید که قاتل کنند **فِي سَبِيلِ** **الله** در راه خدای  
باشد حق **الَّذِينَ** انانکه در با نای معامله **يُشْمَكُونَ** **الْحَيَاةَ** **الدُّنْيَا** فریخته اند  
دنکافی دنیا را که در دنیا دارند **بِالْاُخْرَةِ** بر لای جا و دانی و نعم باقی و معاف فانی را  
دادند و نعم بلی خریدند **وَمَنْ يُقَاتِلْ** و هر که کار دارد **فِي سَبِيلِ** **الله** در راه خدا  
**يُقَاتِلْ** پس کشت کرد و در وجه شهادت باید **اَوْ يُعْلَبْ** با غلبه شود بر  
ظفر باید **فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ** پس زود باشد که بدیم او را در آخرت **اَجْرًا عَظِيمًا**  
مزدی بزرگ که در وقت بگذرد پس بجهت مبالغه در جها در و ترغیب بهای دین بر میسر است  
میباشد که **وَمَالِكُمْ** و چیست مرثا را بدیم و به ای اهل اسلام که بجهت کاه جها  
تمام **لَا تُهْلِكُونَ** جها دری کنید و بکار زار و شغل نباشد **فِي سَبِيلِ** **الله** در راه خدا  
و فایان برداری او **وَالْمُسْتَضْعَفِينَ** و در بار و بکار کانی معنی در خلاص کردن ایشان  
که در دست کفار اسیر شده اند و گرفتار گشته و ایشان جمعی بودند و در دست مسلمان شدند  
و کسان ایشان ایشان را بخدمت میبردند و میگرداند و بجهت این در مکه مانده اند کفار را بدید

ازاد

و اندازی یافتند **مِنْ اِتِّجَالِ** **وَاللَّسَاءِ** از مردان و زنان و دوگان این عباسی گوید  
که من و مادر من از مستضعفان بودیم و همه از خدای تعالی خواستیم که مردم را از کفر  
چنانکه میفرماید **وَالْوَلَدَانِ** **الَّذِينَ** یعنی مستضعفان کانی بودند که بر این نفع  
**يَقُولُونَ** میگویند **رَبَّنَا اَخْرِجْنَا** ای پروردگار ما پرورد اولاد من **هَذِهِ**  
**الْقَرْيَةَ** از این دیب بوی که **الظَّالِمِينَ** **اَهْلًا** که بر کفر کانداهانک لایبستند و ظلمت  
بزدلیست که **لَقَدْ تَرَكْنَا** **الشَّرَّ** **لَا ظُلْمَ** **عَيْنًا** **وَابْجَعَلْنَا** **وَبِإِذْنِهِ** **مِنْ** **لَدُنْكَ**  
**وَلِيًّا** از نزدیک خود و بوی **وَابْجَعَلْنَا** **لَنَا** **مِنْ** **لَدُنْكَ** **نَصِيرًا** و بکردار انصافی  
از نزدیک خود مددگار که شتر و شبنام را از نافرمانی که منحق تر دعای ایشان را مستجاب کرد  
و معنی با شرح از مکه واقع شد و بر می داد که بجا مانده بودند و بوی جبروت خدای تعالی بر ایشان  
فرستاد تا در روز قیامت که همه را از نای نود و مهتاف ایشان را انجام فرمود و توفیق  
و حامی برای ایشان تعیین کرد و معنی عتاب بر اسید که حضرت رسالتهم حکومت کرد و بوی  
داد و بار ضعیفان و بجا کانی بود و بکار و ذلیل و سوار گردانید و نیزه و دلیس ایشان را  
بر جها در کانی میفرماید که **الَّذِينَ آمَنُوا** انسانی که کرد و بدیده از دنیا و دین **يُقَاتِلُوا**  
کار نامه میکنند **فِي سَبِيلِ** **الله** در راه خدا و بوی در سحرها که سبب رسیدن است  
بدین **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و انسانی که کافر شده اند از ایت برستاد و ترسانان و  
و یهودان **يُقَاتِلُونَ** مقاتله میکنند **فِي سَبِيلِ** **الظَّالِمِينَ** در راه ضعیفان  
که طاعنی و باقی است یعنی نفران برداری او که موجب رسیدن است به عقوبات کانی  
حال بر میخواست **فَقَاتِلُوا** پس کار نامه کنید ای دستان خدای **أُولِيَاءِ**  
**الشَّيْطَانِ** دوستان و وفزان برداری شیطان را و از کید ایشان ترسیدان  
**كَيْدَ الشَّيْطَانِ** بدو سق کجیل و وسوسه شیطان **كَانَ** **ضَعِيفًا**  
هست سخت و بی قوه چه کیدا و بجهت نیت بکید خدا را از ضعیف و بزدلی  
اشمن فریست مجرد از بجهت و بجهت پس از اولیای او اندیشید برید آورده اند که بعد  
بن عرف ذریه و مقادیر اسیر کرد و غذا مین مطعونی جمعی و سعد بن ابی وقاص  
و اتباع ایشان را و مکه قبل از هجرت از او بسیار از کفاری یافتند شکایت این حال بر می  
سید کانیات رسانیدند و گفتند یا رسول الله ما در ستود و ده که با اهل شرک بسیار رحیم  
کنیم رسول پیروز که من مامور نشده ام بقتال ایشان تا وقت جها در و رسیدن جبروت از مکه



مهاجر کردند حق هم اهل اسلام را امر کرد بخوابیدن بر زمین و گفت که در روزی که خدا داد  
کار میکردند چون دانستند که بخوابیدند و بزم خوردند از این کار گشت کردند و خفتند و غمناک شدند  
حق شایسته آیه فرستاد الرَّسُولَ ای ایله که بگوید إِنَّمَا إِلَهُ الْكَافِرِينَ پس ای ایله که  
گفتند شد مرا ایشان را که كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ بپایان دهید دستهای خود را از کارهای خود را که  
تا زبان آبی دروسند وَأَقْبُوا صَلَاةَكُمْ و بپایان آورید نمازها با تشریط و دلالت وَأَقْبُوا  
الزَّكَاةَ و بدهید زکوة و بپوشانید فَلْيَاكُفِّبُوا پس ای ایله که بگوید بپوشانید و  
فرستادند بپوشانید و بپوشانید عَلَيْكُمْ الْقِتَالُ بدیشان کارزار کردن با کافران است  
إِذَا قُيُومٌ مِنْكُمْ ان وقت که یکی از ایشان ضعیف و ناتوان بود وَلَا يَجِدُ الْوَلَدَ  
نی فرستادند تا از میان ایشان لَحْشِيَّةَ اللَّهِ چنان فرستادند که از خدای باید  
فرستاد وَأَوَّاهٌ حَشِيَّةٌ بآنکه کسی بفرستادند و خشت ایشان بپوشانید و ضعیف  
و فرستادند و نه بپوشانید وَالطُّعْنُ از موت و قوت و رسیدند وَقَالُوا  
و گفتند تا فانی گردید و ترسید که سَرَّيْنَا ای پروردگار ما لَمْ يَكُنْ برای چه چهره را  
گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالُ بر ما غارت کردی وَلَا آخِرَ لَهَا چرا ما را باز نگذاشتی  
این واقع إِلَى أَجْلِ قُرَيْبٍ تا باجلی که نزدیک است هَلْ كَسَى در قفسه آورد و  
کای بعضی از کافران صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مومنان و قوی یافت  
از روی خوف گفته باشند و باز توبه کرده قُلْ بگوی محبت ترستند که از کافران در  
حیات دنیا نیست أَنْتُمْ مَشَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدین فتح میکردند دنیا فَلْيَدْلُوا آنکه  
در جنگ آخره وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ و آخره خیر مِمَّا كَسَبُوا از دنیا و فاضلتر وَلَا تَقْلُوبُوا  
مرکی که بر چهره از شرارت و یا از همه نهیات وَلَا تَقْلُوبُوا و ستم و سب و سخن  
شدای جهاد کنندگان یعنی قزاق جهاد نمود که بخوابیدند فَتَيَلَّوْا مقدار رفته  
کرد و رفته و از سر بایست و از مرگ که هر دو در قیام خواهد یافت نیندیشید که  
کردی با ازین کنند هائی نیست و در هیچ پناهی از خدا و ترس ایشان واقع غلاصتی نیست  
إِنَّمَا إِلَهُ الْكَافِرِينَ هر که با شیطان خواه در بدین و بخواهد در یک و بخواهد غمرازی وَلَا  
تَكُنْ مِنَ الْغَاوِينَ و در یاد شما در امر وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر چه باشید فِي بَرْحٍ  
مُسْتَقِيمٍ در قلمرها و حاصلهای بلند گردانیده شده وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر چه باشید فِي بَرْحٍ  
از مرگ چاره نیست آوردند که چون حق از آنکه بپوشانید و فرمود و میوه را دان سال

معمول

بر منوال سابق بود و ترسهای روی بگرفتند و بپوشیدند چون آن حال را مشاهده کردند  
مقدم بعضی نمیکردند و بعضی آنکه در حق مومنان میگفتند حق بر شیطان کتاب قول ایشان آیه فرستاد  
وَأَن تَصْبِرْهُمْ اگر برسد باهل کتاب حَسْبُهُ نیگوی حق یعنی پشیمان و ازانی  
يَقُولُوا هَلْ مَنَعَكَ میگویند این نیگوی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خداست وَأَن  
تَصْبِرْهُمْ سَبْعَةَ و اگر برسد با ایشان دست تنگی لَقَوْلُوا هَلْ مَنَعَكَ میگویند این  
یعنی مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک است که بپوشانید یعنی سبب آمدن توبه و توبه  
قُلْ بگوی محمد كُلٌّ همه گزافی و ازانی و دولت و نکبت مِنْ عِنْدِ اللَّهِ  
از نزدیک خداوند است یعنی بپوشانید و بپوشانید وَلَوْ كُنْتُمْ و اگر چه بودم در آن  
نیت فَلْيَدْلُوا پس چیت و چه حالت هَلْ مَنَعَكَ برای چه چهره را که  
لَا يَكُونُ يَفْقَهُونَ نزدیک است لَقَوْلُوا هَلْ مَنَعَكَ میگویند این حَدِيثًا سخن  
که شغل است بر موعظه و بپوشانید که قرآن است چه اگر بفرمان میگردند میدانند که که هم حسنه  
و معصیت از نزدیک است و بپوشانید وَمَا صَالِكٌ بپوشانید بپوشانید بِهِ  
مِنْ حَسَنَةٍ از قرآنی و ازانی و سایر نعمت فَمِنْ پس از فضل خداست  
چه هر چه آدمی میکند از آن طاعت بر او میگرداند و بپوشانید و بپوشانید  
نعمت غیر آن کند وَمَا صَالِكٌ مِنْ سَبْعَةٍ و بپوشانید بپوشانید از نعمتی و تنگی سایر  
معصیت فَمِنْ پس از نفس است چه معاصی و بپوشانید آن شده و این  
مافات ندارد بپوشانید فَلْيَدْلُوا زیرا که همه نعمت و معصیت از جانب و است پس  
انصال الْإِنْسَانُ که حسنه حسانت و انصاف و ستم بپوشانید معصیت است و انصاف  
و بپوشانید بپوشانید است که همه مومنی را در حق ناند و میگوید حق را که بپوشانید و بپوشانید  
و یاد و ال فلیس و اکسب شود که بپوشانید معصیت او باشد تا آن سبب گناه و معصیت او  
شود و بپوشانید فرمود که بپوشانید بپوشانید خراشید و بپوشانید و بپوشانید با آن بپوشانید  
و آن فرمود که بپوشانید گناه او و بعد از آن بپوشانید وَأَسْأَلُكَ و فرستاد و بپوشانید  
ای لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولٌ فرستاده که احکام را با ایشان برسانی  
و بطاعت ترغیب کنی تا بپوشانید آن مستوجب حسنه شوند و برسانی ایشان را از معصیت  
تا به معصیت گرفتار نشوند وَلَقَدْ و بپوشانید وَلَقَدْ است خدای شَهِدَ گواه بِهِمَا  
و بپوشانید معصیت از بعد از آن ترغیب بپوشانید که بپوشانید طاعت رسول و بپوشانید وَلَقَدْ











و نه یاری و مددکاری بلکه برپایه انرا بقتل آوردید **اَلَا الَّذِیْنَ یُضِلُّونَ** کسانا را که می گمراه کنند  
**اَلِیَّ قَوْمٌ** گروهی که در حق من شده **بَلِیْسٌ وَبَلِیْسٌ مِیثَاقٌ** بیاد خدای ایشان چنانی و کفر قبیله  
بغیر خرم بودند باقی بکره بقرای ایشان معذور بود که هر یک بخواهند ایشان را بکشند و در دین آن حفره باشد  
**اَوْ جَاؤُكُمْ حِجْرَتٌ** یا کسانا را که آمدند بدینجا **صَدَّقْتُمْ** در حقیقت که نیک بود سیدها  
ایشان **اَنْ یَقَاتِلُوْكُمْ** اگر آنکه کار دارند بکشد با شما یعنی اگر همت داشتند تا آنکه مقاتله کنند  
با شما **اَوْ یَقَاتِلُوْكُمْ** یا کار دارند بکشند با شما خود از کفار و ایشان بگریختن بودند که چنان بکشد  
بر آنکه با بقیه مقاتله نکنند و با بقیه نیز بگریختن را می چسبند **وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ** و اگر خواستی خداها  
و حکمت و معطره و اتفاقا کردی **لَسَلَطْنَاهُمْ عَلَیْکُمْ** هر آینه مسلط ساختیم ایشان را بر شما باینکه بوی  
اندل ایشان پرورد بوری **فَلَقَاتُوْكُمْ** پس هر آینه با شما قتال کردند و دست یاز  
نشدند و آنچنان با شما **فَاِنْ اَعْرَضْتُمْ** پس اگر گریختند از شما این مرتدانی و مکه را  
نما **فَلَمْ یَقَاتِلُوْكُمْ** پس کار دارند بکشند با شما **وَالْقَوْلُ لَیْسَ لَکُمْ** و القائلین باینکه  
القتاد و اشقی داعیه ایشان ملینند **فَمَا جَعَلَ لَکُمْ** پس ساخت خدای دلاله **لَکُمْ**  
مرتدا را **عَلِیْهِمْ سَبِیْلٌ** بر ایشان راهی در قتل ایشان و غارت اموال ایشان یعنی تمام آن  
نداشتم و در قتل و سبب ایشان و باقی این آیه باینکه **فَاِذَا اَنْشَأَ لَکُمُ السَّيْرَ** پس هر گاه  
سیر خود را ازین **وَمِنْ قُلُوبِنَا** و ازین قلوب ما **فَمِنْ قُلُوبِنَا** و ازین قلوب ما **فَمِنْ قُلُوبِنَا**  
ازین اسلام کردند **یُرِیدُونَ اَنْ یَاْمُرُوْكُمْ** خواهند که امری را بفرمایند و چون ازین  
باز کردند که ازین **وَنَامُوا قَوْمَهُمْ** و این شویید از قوم سرخ گیسو **وَاَمْ کُمْ** و این  
شوند **اَلِیَّ الْقِتْنَةُ** سبب که با بقیه اهل اسلام **اَرْکَبُوا فِیْهَا** باز کردند و شویید  
قتل و کشتن و قتل با سلطان **وَلَنْ لَّیْسَ لَکُمْ** پس اگر کار دارید بکشند  
نما **وَلِیْقُوْا لَیْسَ لَکُمْ** و القائلین باینکه سبب که با بقیه اهل اسلام **وَلِیْقُوْا لَیْسَ لَکُمْ**  
و با بقیه اهل اسلام **فَلَمَّا جَاءَکُمْ** پس باینکه بکشند با شما **وَاَقْبَلُوْهُ** و این  
تقف و بوی **وَلِیْقُوْا لَیْسَ لَکُمْ** سبب که با بقیه اهل اسلام **وَلِیْقُوْا لَیْسَ لَکُمْ**  
و این که در دین **عَلِیْهِمْ سَبِیْلٌ** بر ایشان **سَلَطْنَاهُمْ عَلَیْکُمْ** و در قتل و غارت  
و این که در دین **عَلِیْهِمْ سَبِیْلٌ** بر ایشان **سَلَطْنَاهُمْ عَلَیْکُمْ** و در قتل و غارت  
صادق و فرموده که این آیه درباره عین بن حصین تا آنکه که بجهت و قتل و غارت ایشان نکرده  
که و با انصاف شکر کرد بر آنکه در دین **عَلِیْهِمْ سَبِیْلٌ** بر ایشان **سَلَطْنَاهُمْ عَلَیْکُمْ** و در قتل و غارت

اورده اند که عیاش بن ابی ریحانه قبل از خروج مسلای شده بود و اذ اقلب خود نهادن بدست شری  
بگرفت و روی بدین نهاد و در حق او ناله و فریاد و گرفت ابوجعل و برادر و جاحش  
که برادر و عیاش بود و تخریج و فریاد و در شاهد نمودند و از عیاش عیاش را از نزد بیک  
او بافتن و انسانی را که ازین نزد و در مکه دست و پایش بر بسته و از ثوابی انداختند تا آنکه  
باز کردند و جاحش بن زید در دین بروی بگرفت و کشتای عیاش این همه سخن چنانکه گفت  
دین اسلام اختیار کردی گفت عیاش از بسیار ایاد از آنکه کار و دین طلبید نیک گفت و دیگر از حاش  
او را سر زدن کرد که از این دین که بگشتی اگر حق بود پس زنت دین حق بود و اگر باطل بود و در باطل  
بودی عیاش از و در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش هر چه  
تجدید اسلام کرد و جاحش نیز بدین سوگند مسلای شد و عیاش در وقت بیعت و اسلام جاحش  
حاضر نبود و روزی جاحش داد و بیدار با بقیه از این است و بنا برین سوگند او را بقتل رسانید و عیاش  
عیاش را ملازمه کردند که مسلای و با بقیه بگشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاشی برادر خود  
نام می شد و عیاش نیز سوگند و عام بقتل عیاش و با بقیه گفت من از اسلام و خبر نداشتم و عیاش  
مری واقع شد و عیاش نیز سوگند و عام بقتل عیاش و با بقیه گفت من از اسلام و خبر نداشتم و عیاش  
و در دین و دینا شد و عیاش نیز سوگند و عام بقتل عیاش و با بقیه گفت من از اسلام و خبر نداشتم و عیاش  
بگشتی عیاش **وَمِنْ قُلُوبِنَا** و ازین قلوب ما **فَمِنْ قُلُوبِنَا** و ازین قلوب ما **فَمِنْ قُلُوبِنَا**  
از این که در دین **عَلِیْهِمْ سَبِیْلٌ** بر ایشان **سَلَطْنَاهُمْ عَلَیْکُمْ** و در قتل و غارت  
و این که در دین **عَلِیْهِمْ سَبِیْلٌ** بر ایشان **سَلَطْنَاهُمْ عَلَیْکُمْ** و در قتل و غارت  
صادق و فرموده که این آیه درباره عین بن حصین تا آنکه که بجهت و قتل و غارت ایشان نکرده  
که و با انصاف شکر کرد بر آنکه در دین **عَلِیْهِمْ سَبِیْلٌ** بر ایشان **سَلَطْنَاهُمْ عَلَیْکُمْ** و در قتل و غارت



دیده و کفاده بر روی من و ان الله جل جلاله و با حق است این حکم را وضع فرمود و در میان این که بگوید قبل  
شدن توبه قتل انا و ایمان و كان الله عليهما و دست خدای من را تا اجل قاتل و مقتول حكما  
حکم کننده در باب دیده و کفاده یا صواب یا در هیچ فرماید و بعد از بیان قتل خطای انا قتل خود فرمود که  
و من قتل مؤمنا متعمدا و هر که بکشد مؤمن را عمد و قصد حلاله اندک شش و در و من قتل مؤمنا  
پس یاد ادا شود و توبه خالد فيها در محاق کجا و بد باشد در حق و غصب الله عليه  
در ختم گرفت خدای من و و لعنة و را نداده و در دست ساخت از دست خورشید و اعطاه و داد  
برای او عذابا عظيما عذاب بزرگ بجهت اوست که بزرگ سبب قتل اوست آیت است که میفرماید  
برادر خود همام را در محاق بقی القار کشته بداد و توبه و رسالت آمد و صورت حال وقت  
مرض و سبب حفره و در هر دو با او توبه ایمان بقی القار فرستاد که که میباید کشته همام کشته اودا  
میقتل سپا دید و لایحه او را محسب شریعت ادا کند بقی القار از این پیام گاه شد ند که در انا قاتل  
او علم نیست یکی دین ادا کند پس حد شریعت تسلیم مقدس کرد و بد و با خود و میباید نهاد از دست خود  
شهر رسید ند و سوسه شیطانی میقتل را پس داشت که در میان ترعیب خواهد کرد و بر کوفت دیده  
و داخلی شد و قاتل را نکشتی با آیت که در هر یک کشتی تادیر بر پشوی برادرت باشد و شتر انا  
برای و عذاب بزرگ و قتی که در قیامت با او بود میقتل سبکی بزرگ بود و او را  
بکشت و بر شمشیر شست و باقی شتر را را و او را با یک نهاد و هر چه شد چو این خبر بر من رسید  
فرمود که من او را بکشتی و اگر انا نه در محل و نه در حرام پس در روز قیامت کشته شد و بجهت خود  
و حق است این آیت و دیاده انا را فرمود و حکم بگوید قاتل بجهت خود است بآنکه با ستم قاتل قاتل میقتل  
و انا کافر را میقتل باشد چنانچه با جمیع اگر بگویند میقتل را بکشد بعد بد و دست اعتقاد است انا در دست  
مخلد خواهد بود و ان الله جل جلاله و در آید که در سوره انشوری بر روی فرستاد از این نشان همین مردی بک  
مسلمان بود و قوم او بکشتند و او را مال و متاع و غنم خود بگویند و پناه گزینت همین که در کفر اسلام میبرد  
دو سید نام داشت و او را بکشتند و پناه گزینت و دانست که کفر اسلام است او نیز بکشت و بکشت  
سلام کرده و بابی کل شهادت کشته و از کوه برآمد اسامه بن زید فی الحال بر توخت و بفر  
شعر بر شمشیر با بیدار است و هیچی داشت غار کرده و کوه سفیدان او را بر انداخت و بجهت خود رسید  
بسیار تمام شده فرمود که ای اسامه کسی را نکشتی که از شریعت برآورده و بیکای کجاست معترف شده  
اسامه برای عمل شیطانی شده گفت یا رسول الله کل کفری من دانی از توبه شمشیر و در دست خود  
دل او را شکایت و روی تادانی که دست میگوید با دروغ این آیه نازل شد که يا ايها الذين امنوا

ان الله

ای که و کردید کانی اذا ضربتم في سبيل الله چون سرفکند و راه خدای یعنی بجهت اود  
دوید فقتلوا پس بکشد و با حق تمام نفسی کند و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
انکا از دست کشته شود ولا تقوا لاني اني اليكم السلام و بگوید که کسی را که از کفر و کشتن  
بجهت خود عمل اسلام گوید كسبت مؤمنا و بگوید مؤمن و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
عزى الحياة الدنيا در محاق کجا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
غنی نشود فعدا الله پس نزد خدای من است معافكم توبه غنی جای بدید  
که بخواهد بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
بود بدست اوست از توبه یعنی اول یاد که با سلام کرد و بدید و بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
شما باز بانی شما معلوم باشد و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
توبت نه خدای من بر شما با استقامت در دین اسلام و رسوخ در انا فقتلوا پس بکشد تا اسباب اکسلا و  
معمود را و بر فراز در بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
بک مسلمانان ان الله كاف بد دست خدای من بهشت ما جعلون خيرا باجه  
میکنند خدا نا و آگاه پس در قتل سبب و عرقی احتیاط را در دین امری دادید و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
این آیه را بر اسامه خواند و عیسیا مضطرب شده انا فعل تا سبب بسیار خورد و کشت یا رسول الله  
برای من استغفار کنی حفره فرمود چنانچه بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
این کل را با اسامه بخوند بعد انا برای او استغفار کرد و او را مام کرد که بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
خود آورده و در وقت رفتن عرقی بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
و حج و هلال بی ایتمه و بعد از آنکه بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
القاعدون من المؤمنين بر او بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
اولی الامر که نباشد خدا و نبی و پاری و الجاهلون في سبيل الله باوالم  
و جهل کنندگان در راه خدای من جاهلای خود که توبه اسباب قاتل و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
الفسهون و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
کند با آنکه در کفر جاهلای انا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
تقتیل دای خدای من بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و  
درجه پا بکشد تا اسباب اکسلا و بجهت انا بکشد تا اسباب اکسلا و











































الله يدعى باسم ربهم وذكروا انهم قد سمعوا قولهم وكان الله سمعا علما وهت خلقا  
 شتى اذ قال واتوا بافعال ينكرون **ان تبدوا خلقا** او كما كان الله يدعى جنوا وواعظا  
**اؤخفوه** اي خفيان بجوار او بدوا **اؤفكوا عن سورة** يعاقبوك بدنيا كخفايا  
 مواخذته يد **فان الله كان عفوا غفورا** اي بدستى كخداى هست عيضا صفوكند و  
 اعضاى با وجوه قد و براشقام اموات **قلنا** و اما بر عذاب ظلمات و عقوقا و ركنه  
 و كبر و عيسى مظلومات بر عتق تاجلى جدى خلق شوند با كبر و خست اشقام دارند **ان الله**  
**يكفر من بال الله ينجى** ك اننا كذا ميتو بدخلائع است و **وسرسله** و به پيو و  
**يؤيدون ان كرم قوا بين الله ورسله** و عجزا كند خدائى انكسار است خدائى  
 و مسلات او با كدا ايدان انكسار و كازي بنود به پيو او **ويؤيدون قومي بعض**  
 و كويند كدا يادى ايم بعضى ان پيو او **وكفر بعض** و كازي شوم بعضى ديگر او ميد  
 ك ميكنند ايمان و ايم عيسى و من و كازي عيسى ميكنند **ويؤيدون ان يبعثوا محمدا**  
 ك فرآورند **بين ذلك سبيلا** سبب ايدان كرواى و جلال ايدان خدا تعالى عتق و كوشند  
 بهيج پيو او **اولئك** آن كوه سايان كرواى طريق فرار شده اند **هنا لك افق**  
 ليقا نندازان ك كالبد و كدر **حقا** ثابت كرواى **واعتدنا لك افر**  
 و باد و كوه ايم اى كازي **عذابا مهينا** عذابى خوا كنده **والذين امنوا بالله ورسله**  
 و كساى كجا ياد او رده اند بخدا يافت و فرستادگان او **وكرم قوا بين اخيه من و**  
 كروند بر ايدان يگان ايدان دوايان بلكه كروه يده اند **اولئك** آن كوه و كوشان حقيقند  
**سوف يؤتيم** و دوايد كدهم و حقيقى **سايحند** عتق خدائى به بد ايدان از امو  
**اجورهم** و دوايد كدها ايدان از اكر بخت عدل است **وكان الله عفوا رحما**  
 خداه تعالى او دنده ك كاهان ايدان **رحما** ايدان بزياده دادى و تاب بايدى ايدان و عتق  
 اهل ك كتاب ايدان ميكنند و ميغريد ك **سئل اهل الكتاب** سؤل ايدان اهل كتاب  
 و ايتاهل اهل ايم و دوايد و اندلش بيم اشرف و قهقري بنود و اكر **اؤفكوه** و مسول كنده اكر  
 سواى موكفى ك پيو ايدان **ايضا** ايدان ايدان **خبره** ايدان ايدان و دوايد ايدان **ان سئل**  
 ك ساى بايچان ايم كوه او ايدان ايدان **سئل** ايدان ايدان و دوايد ايدان **ان سئل**  
**عليه** اكر دوايد اكر ايدان ايدان **كتابا بين السما** ك ساى ايدان ايدان  
 و دوايد و برواى و كرا اؤفكوه و دوايد ايدان ك ساى ايدان ايدان **سئل** ايدان ايدان  
 و دوايد و برواى و كرا اؤفكوه و دوايد ايدان ك ساى ايدان ايدان **سئل** ايدان ايدان







وینین بنیاد شد از کسی بود یا از نفعی و و ان الذین احکمو بدین معنی که اگر اختلاف  
کرند فیدر میان پس باید که بعضی گفتند او کتاب بود و بجهت این و بر اینست و جمعی بر دیگرند  
که اگر این معنی است پس چه حاجت به کتاب است و اگر می گویند که روی او روی علی است و بدین اوست  
عالمی یا بدین معنی گفتند که اگر از شش کس با هم با هم خواهد بود پس او اسان رفت و بگویند  
که لا موت که بدست یزداد و نوزاد و زنده شود و است با سعادتی و بی حوائج و بگویند که او  
خدای بود چگونه که زنده باشد و معنی گفتند پس خلاست پس کسی را علم بر او نباشد این جهان  
مختلفه الا قول لن یسئل منک هر چه در کتاب بود و متولد و بگویند عیدان شوند که  
صود حال او بر چه وجه بود ما لکم من علم نیست مگر این چه بود از این معنی قتل او  
چند اشق الا ابتاع الظن یعنی بخریدن گمان یعنی بخریدن گمان و گمان چیزی می باشد  
نه بر سبیل علم و بگویند وما فتئوا یقینا و نگشتند بعضی را گفتنی بگویند و از هر چه می گشتند  
که انما کنتما للجهنم بل چنانکه کاه را کشته باشند باشند رفع الله الید برداشته  
او را خدای است بجا نبی که است خود که آسمان جهان است و کان الله عزیزا و هست  
خدای غالب در آنچه خواهد در دفع عیبی و انشام از امور حکما حکم کننده بلیغ بود  
یا بدین گفته در معنی وان من اهل الکتاب الا یؤمنوا به و نیست  
و نباشد از اهل کتاب مگر آنکه ایست ایمان از هر چه می گویند و تصدیق کند با که او بگوید و  
فرستاده خداست قبل موته پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از آسمان و  
در و ایست صحرای روانه از موافق و مخالف و اد شده که عیبی و حق کاذبان را فرود آید  
دجال را بکشد همه اهل کتاب بدو ایمان از آنچه همه دانند که او پیغمبر بود پس ملتوا  
مقرقه از میان برافتند و موزان ملت اسلام طایق دیگرانند و معنی تابع مهدی الهی می باشد  
و بر احکام بر تریع مایل کند و چهل سال در زمین باشد آنکه متوفی شود و اهل ایمان بروی او بایستند  
و داد از ایمان نیست بر وجهی باشد که شورش و بلیغ و کوه کوه شدند و کوه با هم را کنند  
و اطفال با حیات با زک کنند و حیوانی حیوانی و از هر ترسانند و یوم القیامه یوم  
علیهم شهیدا و در روز قیامت باشد عیبی بر اهل کتاب کاه یا بجهت کواهی دهد  
که تریع و سبیل خدای کرد و از هر عیبی دیت و تریع خود و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
او را این است که گفتند و بداند که بعضی مؤثره و اسع است بهر یک اهل کتاب معنی می گند  
اهل کتاب نباشند که بدین از موت خود که و چون عقوبه و عذاب او را کند ایمان از این معنی  
مشاهده

ایمانی است مقبول یا نباشد که بدین از موت خود که و چون عقوبه و عذاب او را کند ایمان از این معنی  
مشاهده و ان الذین احکمو بدین معنی که اگر اختلاف  
کرند فیدر میان پس باید که بعضی گفتند او کتاب بود و بجهت این و بر اینست و جمعی بر دیگرند  
که اگر این معنی است پس چه حاجت به کتاب است و اگر می گویند که روی او روی علی است و بدین اوست  
عالمی یا بدین معنی گفتند که اگر از شش کس با هم با هم خواهد بود پس او اسان رفت و بگویند  
که لا موت که بدست یزداد و نوزاد و زنده شود و است با سعادتی و بی حوائج و بگویند که او  
خدای بود چگونه که زنده باشد و معنی گفتند پس خلاست پس کسی را علم بر او نباشد این جهان  
مختلفه الا قول لن یسئل منک هر چه در کتاب بود و متولد و بگویند عیدان شوند که  
صود حال او بر چه وجه بود ما لکم من علم نیست مگر این چه بود از این معنی قتل او  
چند اشق الا ابتاع الظن یعنی بخریدن گمان یعنی بخریدن گمان و گمان چیزی می باشد  
نه بر سبیل علم و بگویند وما فتئوا یقینا و نگشتند بعضی را گفتنی بگویند و از هر چه می گشتند  
که انما کنتما للجهنم بل چنانکه کاه را کشته باشند باشند رفع الله الید برداشته  
او را خدای است بجا نبی که است خود که آسمان جهان است و کان الله عزیزا و هست  
خدای غالب در آنچه خواهد در دفع عیبی و انشام از امور حکما حکم کننده بلیغ بود  
یا بدین گفته در معنی وان من اهل الکتاب الا یؤمنوا به و نیست  
و نباشد از اهل کتاب مگر آنکه ایست ایمان از هر چه می گویند و تصدیق کند با که او بگوید و  
فرستاده خداست قبل موته پیش از مرگ او که بعد از نزول او باشد از آسمان و  
در و ایست صحرای روانه از موافق و مخالف و اد شده که عیبی و حق کاذبان را فرود آید  
دجال را بکشد همه اهل کتاب بدو ایمان از آنچه همه دانند که او پیغمبر بود پس ملتوا  
مقرقه از میان برافتند و موزان ملت اسلام طایق دیگرانند و معنی تابع مهدی الهی می باشد  
و بر احکام بر تریع مایل کند و چهل سال در زمین باشد آنکه متوفی شود و اهل ایمان بروی او بایستند  
و داد از ایمان نیست بر وجهی باشد که شورش و بلیغ و کوه کوه شدند و کوه با هم را کنند  
و اطفال با حیات با زک کنند و حیوانی حیوانی و از هر ترسانند و یوم القیامه یوم  
علیهم شهیدا و در روز قیامت باشد عیبی بر اهل کتاب کاه یا بجهت کواهی دهد  
که تریع و سبیل خدای کرد و از هر عیبی دیت و تریع خود و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
او را این است که گفتند و بداند که بعضی مؤثره و اسع است بهر یک اهل کتاب معنی می گند  
اهل کتاب نباشند که بدین از موت خود که و چون عقوبه و عذاب او را کند ایمان از این معنی  
مشاهده







































































[illegible][illegible]































لَمْ يَكُنْ كَرْدَانِ خدای تبارک و تعالی که بیتی الهام و خاتم النبیین است **قِيَامُ النَّاسِ** المعنوی که  
 قیامت بانی امور مردان را در روز قیامت است که قیامت و بناسبت بدوست و در دنیا بجهت نیکوئی  
 از قبل وفات در دواست **وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ** و کرد این ماه حرام را نیز با بیله قوام معصیت مردان یعنی  
 کارهای حج در سال آن ماه ذی الحجه است که عظم شایسته حج و وکلان را با حج اشتهر است که در  
 دوازده قبل وفات ایشانند و این چهار ماه است سردی یکدیگر را و ذی القعدة است و ذی الحجه و محرم و رجب  
 و این چهار ماه است و شمس که در هر یک از این ماه ها و در هر یک از این ماه ها و در هر یک از این ماه ها  
 و برادر را باشد و سیاح و بیرون یکدیگر را تا از آنند و این اذای است که عظم است **وَالْهَدْيُ**  
**وَالْقَالِبُ** و نیز کرد این فریاد و نیز کرد این فریاد که ذوات الفلک که در سبب قیام مردان است  
 برای است که تابانند که **يَوْمَ مَفَاتِي السَّمَوَاتِ وَمَفَاتِي الْأَرْضِ** و تابانند که در  
 آنها نه است و آنچه در زمین است خطا صحتی است که در هر یک از این ماه ها و در هر یک از این ماه ها  
 برای قیام مردان و آنچه در زمین است خطا صحتی است که در هر یک از این ماه ها و در هر یک از این ماه ها  
 خطا صحتی است که در هر یک از این ماه ها و در هر یک از این ماه ها و در هر یک از این ماه ها  
**اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ** و نیز برای است بدوستی که در هر یک از این ماه ها و در هر یک از این ماه ها  
 میکند از حرام و حرام از روی علم و حکمت است و این تعظیم بهر آنست که در هر یک از این ماه ها  
**اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ** و بدینند بدوستی که خدای تعالی عفو نیست مگر کسی که از عباد  
 محارم او کند **وَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** و اینک خدای عز و جل و در هر یک از این ماه ها  
 بهر چه بود **مَا عَلَى الْإِنْسَانِ مِنْ حَرْجٍ** نیست بر سوار **إِلَّا الْبَلَاءُ** که سوارند و حکام  
 تا ایشان را نماند و نماند است **وَاللَّهُ يُعَلِّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤْتِي مَا يَشَاءُ** و خدا  
 میداند آنچه اشکای میکند و آنچه بخواهد بپسازد از انصاف و وکلان هم را بر روی این  
 جز نخواهد داد **قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَيْرُ وَالشَّرُّ** و مساوی نیست بلید و پاک  
 و حلال و حرام **وَلَوْ أَحْبَبْتُ كَثْرَ الْخَيْرِ** و اگر چه دوست داشتم که در هر یک از این ماه ها  
 بلید چه اعتبار نمود و ذرا بدت دادند که قلت و کثرت **فَأَتَمُّوْا لَهُ** پس بر رسید  
 انضالی که در ستم و استیلا و اختیارات و مخالفت **يَا أُولِي الْأَلْبَابِ** ای  
 عفوهای صافیه **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** شاید که شما را متکا شودید و بلیت که در هر یک از این ماه ها  
 در ستم سوال الهام کرد این حضرت بجهت کثرت سوال در غضب شده بر اینانی غیر بلیت که در هر یک از این ماه ها

فرمود که اسباب نکند از چیزی که بر جواب گویم مردی که طعوت و دود نسبت برخواست و گوشت  
 یا رسول الله بدین نیست فرمود خدای تعالی پس مردی که در کثرت پدری و لیگاست که در دنیا  
 پس فرمود حق تعالی که حجابی می بیند او است که در دنیا سلفه هست و دود را در بر این  
 کرده اند و این دود می نهد و اهل ایمان و یافتم که کلام از خدا در بهشت باشد و کلام در دوزخ  
 که بر سوارند سوال ایشان میشود پس آنکه فرستاد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که ایمان  
**لَا تَسْكُنُوا فِي بُيُوتِكُمْ أَزْوَاجًا مُتْرَكِينَ** پس سیدان اینجور ها که کافرا کرده شود برای  
 حجابی آن **تَسْكُنُوا** اندوکی که انداخته و **وَأَنْ تَسْكُنُوا عَنْهَا** و بر رسید  
 از حجابی که اگر بر سواران **حِينَ يُدْعَى إِلَى الْفِرَاقِ** دوقی که فرود آید قرات **تُسَلِّمُ**  
 ایشان کرده شود برای شما و شما از آن اندوکی شود **عَلَّامٌ عَلَيْهَا** غور که خداوند خدا  
 اذانت سوال یعنی اذانت را بداند و بعد از آنکه گفت که در این سوزن سوال اینجور پیوسته  
 که بر سواران **وَاللَّهُ عَفُوفٌ** و خدا ای که راست  
 را در سواران **وَاللَّهُ عَفُوفٌ** بر و راست که معقوبه و تغیر نکند **فَالسَّابِقُ**  
**لَهُمُ الْقُدُّمُ مِنَ الْقُدُّمِ** بدوستی که بر رسید و در سواران که در پیش از غیر  
 غیر که در سواران **وَاللَّهُ عَفُوفٌ** بدوستی که بر رسید و در سواران که در پیش از غیر  
**لَهُمُ الْقُدُّمُ مِنَ الْقُدُّمِ** بدوستی که بر رسید و در سواران که در پیش از غیر  
 باری که در سواران **وَاللَّهُ عَفُوفٌ** بدوستی که بر رسید و در سواران که در پیش از غیر  
 فضول اشتغال نمایند تا عمل این بدیت گرفتار نکند و آورده اند که هر یک از این هفت قبیل از یزید  
 از قبایل عرب که یکی از آن قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل شرفی  
 بریت برستی و تنب خود و غضب انعام و تعزیر بخوار و سوا بپادشاهی او بود و در اول  
 درین باب است که چون نافرمانی برآید و بدین احوال مذکور کوشی او را در دنیا  
 و از سواران و بار کون و سوزی بریدن او مع گردانی و از هر یک از این و از هر یک از این  
 و اگر شخصی بیمار بودی یا مسافر یا داشتی بجزیرت نمای بهار و قدم مسافر گفتی که این نافرمان  
 سایه است پس آن نافرمان اسرار او ندی و در هر حکام حکم داشتی و از اسباب گفتندی و گوشت  
 چون هفت بدین برآید بدین هشتی و اگر از این دوی می گفتند که از آن ماست در میان و در میان  
 و اگر مذکور بودی که خدایان ماست از او فرج گردانی و اگر بر او بودی نور نمیشد  
 و از برای ما در هر یک از این و می گفتند صحت اخای یعنی این نافرمان خود چوست و از او می گفتند



و شتر نکرده ساله تا قدما ایستای می کنند که حق تعالی خود را به آن نکرده و سواد می گردند  
 و سواد او را حاکم می کنند و از زمین عربی ای تا زمان حضرت مسالمت این هفت قبایل برین این بود  
 و داعیه ایشان این بود که حق تعالی ایشان را برین امر فرموده است و در حق ایشان کرده است که فرستاد که ما  
**جَعَلْنَاكَ نَبِيًّا** و ازین نکرده است خدای او را فرموده و مقربش نیست چه چیز **مِنْ خَيْرٍ وَلَا**  
**سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيَّةٍ وَلَا حَاجِرٍ** از آن کوشش شکافست و نشان داد که با آنکه ایشان را  
 و در کوفتی کرده بر او دیو ستم بود و نه حمایت کند که پشت خود و در نهاد او نه آن **وَلَكِنْ**  
**الَّذِينَ كَفَرُوا** و لیکن آنها که کافر شدند و چون علی را شهادت داد و **يَقْتُلُونَ عَلَى اللَّهِ**  
**الْكُذِبَ** انرا می کنند و می بندند بر خدای دروغ را که حق را و هاید و نسبت می کنند  
**وَالَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** و بیشتر کافران غیر از آن حلال و حرام را و در تحقیق این حق را  
 کافر می نمایند بلکه تعلیل کنند که اگر براه بروند **وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا اللَّهَ اتَّقُوا اللَّهَ**  
 و چون ایشان را گویند که بپایید با آنچه خدای فرموده است **فَالَّذِينَ هُمْ يُنَادُونَ لِلْإِلَهِاتِ أَنْ**  
 و بپایید بیزد سول که بپایان کنند این حکم است **فَالَّذِينَ هُمْ يُنَادُونَ لِلْإِلَهِاتِ أَنْ**  
 پس است ما **مَا وَكَلْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ يَدْعُوا بِهِ قَوْمَهُمْ** یا قدام خود برای **أُولَئِكَ**  
**كَانَ آيَاتِهِمْ** این است ایشان را آنچه یافته اند از دین خود و آنچه بوده اند  
 بدات ایشان **لَا يَحْكُمُونَ شَيْئًا وَلَا يَتَدَبَّرُونَ** غیر از آنکه چیزی را و در حق  
 یافتند در حق و جاهل می گردند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کوه که دیدگان **عَلَيْكُمْ**  
**الْفَسْكَ** بر شما باد که حفظ کنید نفس خود را **لَا يَصْرُفُكُمْ عَنْ صَلَاتِكُمْ**  
 نرساند شما را کسی که گمراشته می نماید و هر دین شما نرساند **إِذَا هُمْ بِكُمْ** چون راه  
 یافته باشند شما را و دست که چون مردی اسلام می آورد او را می گفتند که حکم سفاقت خود  
 کردی و در دینی که داشته است حق تعالی این را فرستاد که شما حافظ خود باشید که هر اهل تلال  
 بشما نرسد و حق که بر اهدای خود ثابت باشد **إِلَى اللَّهِ مِنْكُمْ جَمِيعًا**  
 پس خود است با آنکه شما همه **فِيكُمْ كَمَا كُنْتُمْ تَكُونُونَ** پس هر چه  
 خواهد داد شما را بآنچه بودید که میکردید و شما را بآنچه جزا دهد آورده اند که تمیزی داری و عدلی  
 بدی که از انصاف می بودند بحدود عزیمت شام کردند و مسلمانان بدیل نام که می میخواست  
 بود با ایشان همراه شدند چون بولایت شام رسیدند بدیل بخار شدند و آنچه با خود داشتند  
 نفوذ و امتعه بر بخیله ثبت کرد و بعضی وی بخت شد تمیم و عدلی را و صحت خود که ترک او را

نادر

باهر او رساند ایشان بعد از آنکه او را گرفت کردند و طرفی از آنکه بر زمین نشین سلسله بود  
 و مسجد مقابل آن بود از میان امتداد برده باشند و باقی را در پیشه آوردند و مسلمانی کردند و  
 بدیل آن مسجد را که مشتمل بر مصل و محراب و دو دیوار و سقف و چوب و آهنی مذکور در دیوار بود و باقی  
 و بعضی بنییم و عدلی کردند ایشان انکار نمودند و مراغه مجلس مسلمانی و حقه و خطی و آوردند این آیه  
 نازل شد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کوه که دیدگان را بآنچه شما فرموده اند **شهادة**  
**بِكَيْفَ كُنْتُمْ كَوْنَكُمْ** و صحت و صیانت شما **إِذَا حُزِرَ عَلَيْكُمْ بَرَاءَةُ** و حق که حاضر  
 شود یکی ها از شما را بر آن باید که گواه شوند **حِينَ الْوَصِيَّةِ لِنَفْسِكَ** و از آنکه  
 به کلام و صحت و عدلی که خدا و ملائک و عدل و انصاف باشند از آنجا حق می باشد **أُولَئِكَ**  
**مِنْ غَيْرِكُمْ** یا دوقی دیگر از غیر شما حق اهل ذمه که در مذهب خود عادل باشند و کافر  
 عادل یا فاسق و سواد حاصل که گواه گیرند **إِنْ أَمْسَرَ بَعْضُهُمْ فِي الْأَخْصِي** اگر باشد که سبب  
 در دینی **فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْوَيْتِ** پس برسد شما رسید و مرگ می نرسد  
 شود بر ما **كَتَبْنَا وَفَعَلْنَا مِنْ بَعْدِ الْأَوَّلِ** و این دوقی را باز در این دنیا  
 و بر کوفتی استقامت مردانست و ملائک و زو شب و در آن حاضرند **فَيُحْشَرُونَ لِلَّهِ** پس  
 سوگند خود ندیند شما **إِنْ أَمْسَرَ بَعْضُهُمْ فِي الْأَخْصِي** اگر باشد که سبب  
 این باشد از وقت شاهدین معهود سوگند آن ایشان **إِنَّكَ لَنَشْرِطُ بِدَعْوَانَا**  
 نمیکند باین سوگند باین که نیاست یعنی برای طبع مال و ستم سوگند بد و غیره **وَلَوْ كُنَّا**  
**ذَاقُوا** و اگر چه باشند انکس که سوگند بخوریم برای او خور ما **وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةً**  
**كُنَّا آتَيْنَهُ** و نمی پوشیم کوهی خدای را حق کوهی خدای ما با قاتلانی فرموده **إِنَّا آتَيْنَا**  
**الْأَخْيَرِينَ** بد و حق که ما از آنکه پوشیم کوهی خدای ما با قاتلانی فرموده **إِنَّا آتَيْنَا**  
 باین صوره و در غیر این صوره نیست با جمیع بعد از آنکه این را بخت و رسالت می نمیم و عدلی  
 و بعد از آنکه تر دینت بر سوگند داد که با حق و عدل مال بدیل نکرده ایم و این سوگند بر این  
 پس بر هر دو سوگند ایشان با آنکه شکنند و بعد از آن طرف کم کرده داد و دست ایشان یافتند  
 جات ایشان و در رد بدیل دین باب محاد را از حد اطنا بگذشت ایشان می گفتند که  
 این طرف را از بد بر خیزد و دریم اما عجیب آنکه کوهی بود از آنکه دریم و از آنکه بدی آوردیم و کوهی  
 بچند اشرف سید عالم مراغه غور زده اند که **فَإِنْ عَثَرَ عَلَى الْهَمَاءِ اسْتَحْقُوا** این  
 اطلاع یافته شود بر آنکه دو کوه کتب فعلی کرده اند که موجب است یعنی خیار که سبب است























































































بعضی

انکه بنامند

[illegible]



بجای خود اهل بیت شریف برداشتنی و با نصیب شدن شکر و نعم و کفایتی که با حقیر و محتاج بود  
حق بر این حال خبر میدهد که **وَجَعَلُوا لِلَّهِ مَادًّا لِّلْحَرْبِ** و مقدر گردانیدند  
برای خدای از این خبر آید است خدای انکشت زارها و **وَالْعَامُ نَصِيبًا** و آنچه پادشاه  
بر او بر این است **قَالَ الْوَاهِدِيُّ** پس گفتند که این نصیب میخورد است **بِغَيْرِ حَرَمٍ**  
با صدای باطل و گفتار و دروغشان **وَهَذَا الشَّرْكَاءُ** این نصیب دیگر برای شریک ما  
یعنی فریادگر برای خدایا کرده ایم **فَمَا كَانَ لَشَرْكَائِهِمْ** پس آن نصیب که باشد برای  
بتان ایشان بزرگ ایشان **فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ** پس نمیرسد خدای و در باطن فریادگر و **وَمَا**  
**كَانَ لِلَّهِ** و آن نصیب که میخورد است **فَمَوْصِلُ إِلَى شَرْكَائِهِمْ** پس آن  
میرسد به بتان ایشان یعنی برتر از نصیب خدای و میرسد و در باطن بتان ایشان **وَمَا يَصِلُونَ**  
براست حکم کردن ایشان که اینست **وَكَذَلِكَ** و مانند این آری **بِطَرَفِ خَلْقٍ**  
کرده است در قسمت **فَمِنْ لَدُنْكَ الشَّرْكَاءُ** راستمان برای بسیار خدای  
**فَتَرَا أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءَ آبَائِهِمْ** گفتی فرزندان ایشان را شرکای ایشان یعنی دیوان  
و باطله گان بخدا که آری می آید اندک گفتی فرزندان ایشان را در پی چشم ایشان و مراد از قتل  
اولاد و کور کردن دختران زن است و این از حدت جاهلیت بود که دختران زن را در کور می کردند  
بجهت آنکه هر گاه دختر متولد شدی و پدر زنی میکرد او بجهت تنگ معاندان دختر را زن را در کور میکرد  
یا میکشت و یا مراد گفتی اولاد است برای قریای بتان و این و سایر شیعیان بود که در دل شرکان  
ی انداختند که وجود دختران شرکان را سب تنگ معاندان است و در پیش و قربان کردن ایشان برای  
بتان موجب قهرت و برهنگد برای پی و در نظر ایشان ی که گفتی **لَهُمْ دُؤُومٌ** تا خدا  
سازند و می گویند اندک ایشان را زن را بر ند با خوا **وَلِكُلِّ سَبْعَةٍ** و تا بیست و نه نفر  
برایشان **وَلَهُمْ** دوی ایشان یعنی آن دینی را که بران بود در آنکه از حیوان **وَلَهُمْ**  
و اگر خواستند خدای که بر وجه جبار و قهرش را بر این اضلال باز دارد **مَأْفُوءَةٌ** کور کرد  
از او قادر و نشدند برای او و یکی بر وجه نهانی تکلیف است و معصیت در اختیار است و بیرون چینی  
**فَلَا يَخْشَوْنَ** پس آنرا را ایشان را با نهم از می کنند در دین که میگویند **وَقَالُوا**  
**هَذَا الْغَامُ وَهَذَا** و گفتند این نصیب خدایان ما که چنانچه باین و گفتند **وَجَعَلُوا**  
حرامت بر ما **لَا يَضَعُهُمُ اللَّهُ** نشاء و بختند و خود را از امر که میخوردیم اینها را در  
بخدا مردان و زنان پس مطابق زنان را در دلان داخل نمیدادند **بِغَيْرِ حَرَمٍ** بجان باطل و

بخت

بجای خود اهل بیت شریف برداشتنی و با نصیب شدن شکر و نعم و کفایتی که با حقیر و محتاج بود  
حق بر این حال خبر میدهد که **وَجَعَلُوا لِلَّهِ مَادًّا لِّلْحَرْبِ** و مقدر گردانیدند  
برای خدای از این خبر آید است خدای انکشت زارها و **وَالْعَامُ نَصِيبًا** و آنچه پادشاه  
بر او بر این است **قَالَ الْوَاهِدِيُّ** پس گفتند که این نصیب میخورد است **بِغَيْرِ حَرَمٍ**  
با صدای باطل و گفتار و دروغشان **وَهَذَا الشَّرْكَاءُ** این نصیب دیگر برای شریک ما  
یعنی فریادگر برای خدایا کرده ایم **فَمَا كَانَ لَشَرْكَائِهِمْ** پس آن نصیب که باشد برای  
بتان ایشان بزرگ ایشان **فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ** پس نمیرسد خدای و در باطن فریادگر و **وَمَا**  
**كَانَ لِلَّهِ** و آن نصیب که میخورد است **فَمَوْصِلُ إِلَى شَرْكَائِهِمْ** پس آن  
میرسد به بتان ایشان یعنی برتر از نصیب خدای و میرسد و در باطن بتان ایشان **وَمَا يَصِلُونَ**  
براست حکم کردن ایشان که اینست **وَكَذَلِكَ** و مانند این آری **بِطَرَفِ خَلْقٍ**  
کرده است در قسمت **فَمِنْ لَدُنْكَ الشَّرْكَاءُ** راستمان برای بسیار خدای  
**فَتَرَا أَوْلَادَهُمْ شُرَكَاءَ آبَائِهِمْ** گفتی فرزندان ایشان را شرکای ایشان یعنی دیوان  
و باطله گان بخدا که آری می آید اندک گفتی فرزندان ایشان را در پی چشم ایشان و مراد از قتل  
اولاد و کور کردن دختران زن است و این از حدت جاهلیت بود که دختران زن را در کور می کردند  
بجهت آنکه هر گاه دختر متولد شدی و پدر زنی میکرد او بجهت تنگ معاندان دختر را زن را در کور میکرد  
یا میکشت و یا مراد گفتی اولاد است برای قریای بتان و این و سایر شیعیان بود که در دل شرکان  
ی انداختند که وجود دختران شرکان را سب تنگ معاندان است و در پیش و قربان کردن ایشان برای  
بتان موجب قهرت و برهنگد برای پی و در نظر ایشان ی که گفتی **لَهُمْ دُؤُومٌ** تا خدا  
سازند و می گویند اندک ایشان را زن را بر ند با خوا **وَلِكُلِّ سَبْعَةٍ** و تا بیست و نه نفر  
برایشان **وَلَهُمْ** دوی ایشان یعنی آن دینی را که بران بود در آنکه از حیوان **وَلَهُمْ**  
و اگر خواستند خدای که بر وجه جبار و قهرش را بر این اضلال باز دارد **مَأْفُوءَةٌ** کور کرد  
از او قادر و نشدند برای او و یکی بر وجه نهانی تکلیف است و معصیت در اختیار است و بیرون چینی  
**فَلَا يَخْشَوْنَ** پس آنرا را ایشان را با نهم از می کنند در دین که میگویند **وَقَالُوا**  
**هَذَا الْغَامُ وَهَذَا** و گفتند این نصیب خدایان ما که چنانچه باین و گفتند **وَجَعَلُوا**  
حرامت بر ما **لَا يَضَعُهُمُ اللَّهُ** نشاء و بختند و خود را از امر که میخوردیم اینها را در  
بخدا مردان و زنان پس مطابق زنان را در دلان داخل نمیدادند **بِغَيْرِ حَرَمٍ** بجان باطل و

بخت







کل ذی ظفر و بر آن کس و که می خورد از آن کسای دارد چون طوطی و صیقل  
و من البقر و الغنم حرمنا علیهم می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
پیش از آن که از دوزخ ایشان ببرد چون سپرد کرده و غیر آن از اعضای معینه **وَالْأَنْعَامُ حَرَمٌ**  
که می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
یا آنچه مشتمل است بر دوها یعنی چربی که چسبیده بر دهنهای ایشان **وَالْأَنْعَامُ حَرَمٌ**  
یا آنچه از ایشان باقی است چنانچه در دهن و پیر بنا کوفتی و غیر آن **وَالْأَنْعَامُ حَرَمٌ**  
چیزها **حَرَمٌ** یعنی می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
پدری که مباد است که باقیمانده می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
کافی کردندی و معصیتی از ایشان صادر نشد مگر از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
حلال بودی حرام کردی و اگر معصی کردی بر ایشان حرام نیست **وَالْأَنْعَامُ حَرَمٌ**  
پس اگر تکلیف و گشتند چندان در چیزها که می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
آری **رَبِّكَ ذُو الْأَرْحَامِ** وسیع است پروردگار تو خانواده نه خاندان ایشان پس با راست بر  
اهل طاعت و بر مصلحت دادن شمار بر تکلیف و غیر آن می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
پیر می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
غیر می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
مکذوب **سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا** زود بایستد که بگویند پروردگار ما را که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**وَلَا حَرَمٌ مِّنْ شَيْءٍ** حرام نکردیم هیچ چیز را یعنی شربت و غیر می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
و برضای او و گوشت شربتی و دریم و غیر می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**كَذَلِكَ كَذَّبَ** چنین می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**ذُوقُوا بَأْسَ اللَّهِ** کذیب بدل کردند تا آنکه بفهمند ازین بوه اند تا آنوقت که چسبیده اند یعنی می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
مذنب ما را بجهنم کذیب بدل کردند تا آنکه بفهمند ازین بوه اند تا آنوقت که چسبیده اند یعنی می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
هیچ امری معلوم که صیقل باشد که بدان جهت ازید بر ایشان خود **فَقَتِلُوا** کنا  
ازید و ظاهر کنیدی از برای ما این **سَبَّحُونَ** الا **الطُّغَى** جرف می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
کان و نه می خورد با **وَأَن تَأْمُرُوا** الا **تَحْمِلُونَ** و نیستی می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
و چون مشرکان اثبات می نمودند می خورد بر دهنهای خود **قُلْ** بگو ایشان را **فَلْيَلْبِغُوا** الا **أَعْدَاءُ**

پس هر چه را بر اینست چنانچه در سوره نهایه است و وقت بر اثبات قرآنی و ابطال قرآنی **فَلْيَلْبِغُوا**  
**لَهُمْ كَذِبٌ أَجْمَعٌ** پس اگر کسی می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
نمودی هر چه را از اینست و لیکن کفر و منافق است و می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ** الا **أَعْدَاءُ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
این معصیت را از انعام و حرمت و غیر آن چون کوهان نذر اینست چنانچه از ایشان باشد از انعام ایشان  
غذا را ظاهر و دوشی و قول ایشان چنانچه تقلید **فَأَن شَرِبُوا** پس اگر کسی می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
بغیر از اینست که می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**كَذَلِكَ** الا **أَعْدَاءُ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
و اگر کسی می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
بست برستان **وَعَمْرٍاهُ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
و این را از اینست که می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**وَكَيْفَ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**الَّذِينَ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
و اگر کسی می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**مِنَ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
شما را **وَأَيُّهَا** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
کبار و ذوق و کشته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
چنان از مردمان و ناکردندی و ادبش و بی باکی با شما می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
و ناکردیدی و ما را **وَمَا** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
مجد با شما می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
اکثر از جمیع کتاها انکار و نه است **وَلَا تَقْتُلُوا** الا **النَفْسَ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
و کشتن نفس و اگر حرام کردی که کشتن از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
**ذَلِكَ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد  
گاه داشتند **لَعَلَّكُمْ** می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد از آن کس که کوفته می خورد



























































مکتبہ

قد ارس سالف كانه اذني كبر و اخواني ذني و قد اقام و قد استبان علي بن ابي طالب و ذني قتلناهم و قد است  
مغفرنا و انما يدرك و بعد اذ ذكر و قد فصلنا و قد جربنا و قد تصدقوا و قد امروا به و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بن هارون بن ابي نوح بن تاخود و اكبر اوزد و اهل و امروا به و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
و قد استبان شام شام و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بن خنجر و قد استبان شام شام و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
ابن ابي حنيفة و قد استبان شام شام و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
عاجت اقام ابنيان خبره و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
خود را و اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بنو بني اذنيان اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بانت و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
الرجل و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بل انتم قوم مرفون و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
جواب قوم و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بانتان بن خنجر و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
كسر و استبان و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
علاء و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بنو اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
نام داشت و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
باني و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
عليه و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بار و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
كنا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
بنوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا  
انهم اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا و قد اهلوا







نیفانک

[illegible]



[illegible][illegible]















































[illegible][illegible]



[illegible][illegible]



























[illegible][illegible]































































بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



































































[illegible][illegible]

















































مَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ

[illegible]































و نارس و اضافت و لسان و بزل و جبین و عتالیه و صبح و عصر و لایا شاست حاصل کبیری از زمین  
 جوشیده گرفت و از آنجا با یزداد و دشت افرازدن حق تم خطاب کرد و فرمود **و قال از کجوهیها** و گفت  
 ای فوج با قوم خود سوار شوید در کشتی و او را مرکب خود سازید و حقایق کگوید **بسم الله**  
 یا مفسد یعنی نام خدا برید **بسم الله** در وقت مالک کشتی و هنگام ازداشتن آن و بگوید  
 معنی آنست که بنام خدا نیست و حق و ایستادن کشتی چه در خیر است که خواستند کشتی پرود بسم الله گفتند  
 روان شود و چون خواستند که ساری شود بسم الله گفتند ساری شد پس فوج ایشان را حید  
 تعلیم فرمود و داد و گفت حق تم که بگوید ایشان **ان ربی لغفور رحیم** بدستی که بر دو کار است  
 هر چند از نده مؤمنانست مهربان بر ایشان که از بلی طوفان ایشان را نجات میدهد **و فی یوم**  
**یوم فی یوم** و کشتی بی برد ایشان را در میان مهجدا که از نایب غلبه **کلکمال** مانند که با و در می  
 حین طوفان هر موبه ایشان مانند که بود و در بلیهای و بزرگی و مشهور است کشتی فوج از بلی همه که در  
 بلیها تیره که و بر روی چهل کز بر آمد و بود و نایک کشتی بر روی آب سر میرد **و نادى فوج**  
**ابنه** و او از او فوج مرید خود را گفت **و کان فی یوم** و او بر کشتی در ایستاده و پدر  
 را با سالیان بدو است پس در اول طوفان از روی شفقت با او گفت **یا بنی ازکب معاولا**  
**تکف مع الکافرین** ای پسر من سوار شود کشتی و مباحث با ناکره بکایان تلمیذ نشوی و مردیت  
 کائن پسر مانی بود و با پدر و اطفا اسلام کردی و با کازلی در کشتی ایشان متفق بودی و نزد معنی آنست  
 کفوح میدانست که او کاز است پس او را گفت ای پسر اسلام او را و با ما در کشتی نشین و با کازلی مباحث  
 در کشتی ایشان تلمیذ نشوی **قال** گفت در جواب پدر که **ساوی الجحیم** زود باشد که  
 باز کردم و بنام برم نبوی کوی که از نایب تلمیذ **یعصم من الماء** نگذازم را از تفرق شدن  
 و نایب **قال** گفت فوج **لا احصاه الیوم** که دارنده نیست امر و در کشتی و باز از او حید  
**من امر الله** از عذاب شدای **الامین** رحمت نکران که کی بخشد یعنی بدای که بخشد  
 و بخشد و بخشد حاجت است و بدای این گفت و کوی میاید پدر و پسر اشتداد یافت  
**و حال یوم فی یوم** و کان من المخرجین و حاصل شد میان پدر و پسر طوفان  
 پس گفت از جمله تفرق شدن کایان المخرجین آورده است که از باب حدیث گفتند که پس گفت و کوی میاید  
 پدر و پسر ملت چهل روز و زیور که آب از زمین بری آمد و از آنجا فرود میخیزد و در هر اعلی ای ایستاد  
 و بعد از چهل روز آن که در آب هم رسید و نخل غرق شد و معما لم یسکرت و بر سر کوههای عالم  
 چهل کز کشت و معما فراب شد و در کافری بر روی زمین نماند و چون فتنه طوفان به غایت  
 بغامید و کما تفرق شدن امر کای در رسید **وقیل یا ارضی بلعما** و گفتند و بیچین گفت  
 با ملائکه ای زمین فرود بختور که برین داده **و یا ارض اقلی و غیض الماء** و ای ارض

باز کای را که فرود میگذارد و گرد و شتاب بر روی زمین **وقض الامر** و گذارد و شکایتی که  
 بدان متعلق بود از حلال کرد و نجات ابرار **و استوف علی الیودی** و قرار گرفت کشتی بر کوه  
 از موصول با شام و در نماند و در وقت کشتی که مدت طوفان شش ماه بود و فوج در درج  
 کشتی نشست و در درج هم فرود آمد **وقیل بعد القوم الضالین** و گفتند و در و در و در و در  
 با در کوه و شکار را از کایان را **و نادى فوج** و نایب کایان پروردگار خود را **فقال رب**  
**اننا لنبین اهلین** پس گفت ای پروردگار ما بدستی که برین کشتی از اهلین بود و فرمود و بگوید  
 که اهل قورنخاست و در اهل کشت شد **وان وعدك الحق** و انت احکم الحاکمین  
 و بدستی که دعوی تو راست و حق ترین حاکم کایان و با حید و جبر است که بر حاکم است حکم حین  
 چیست گفتند که فوج از کز نیر خبر نداشت که کز خبر داشتی ای سؤل نکر ای زیر کشتی تم با و کز بود  
 که و کز باطنی فی الذی خطی و چون این سؤال کرد **قال** گفت حق تم **یا فوج انه لیس من اهلک**  
 ای فوج بدستی که نبود او اهل قورنخاستی از اهل ای بود **انما عملتم صلیه فلا تستلین** و بگوید  
 که خداوند که در ای بود و ملک و نایب است پس مریس استق مالیکس **لک یوم** و بگوید  
 تو را بان چه داشتی حق معتر بر کایان صلح و وفادار ننداری ازین مطلب و ان مد علم او در جواب  
 حلال کشتن مرادی تزییدت **انی اعطاک ان کن من الجاهلین** بدستی که  
 من بدیدم هر ترا باغی از غافلان و نداد انان از انک ندب در ترک این سؤال و او فی مد علم کن **قال**  
**رب انی اعوذ بک ان اسئلک** گفت فوج ای پروردگار من بدستی که بنام میگردم بن  
 بعد از این از انک میگردم از تو **ما لیس لک یوم** یعنی نکران که با نماند مرابان دانی یعنی بخواب سوال  
 از انک مستلزم تر است بدستی پس بر سبیل انقضای صبی او عیانه و غایت خضوع گفت که **وان لا**  
**تعفر لی و ترحم لی** و اگر نایب مرادی مرا و بخشای برین **انک من الخاسرین** با نماند از ناکارگان  
 در نقش توایب که از سر تر شده ای ساخته شده باشد و بعد از آن کتاب بر تر است ندب مرید حاضر بر جبر  
 عتاب دی نماده و فرمود که **قل یا فوج** و گفتند یعنی حق تر با کایان و زو کشتی **یا هیظ**  
**بسلام منا** فرود ای از کوی سبلا متحصلا که حضرت ما با سلامتی و بختی از مایه و بر کایان  
**خلیک** و بر کایان بر تو را و یا زیاد تهاد رسل تو ادم ثانی باشد و نایب او میاید و بفرمودی آنست  
 که اناهل کشتی مرید هم و سه پسر او معتب نماند و تمام نایب اهل عالم بدین سبکی منتفی میفود و سام بدید  
 عرب و فری است و یافتند بر ترکای و حاکم بر رعد پای **و علی ام من ملک** و برکت بر  
 کوی چند از انفا که با فغان یا از انفا که ناخی غریب انجی که با فغانی ملایم نماند و در قیامت **و**  
**اکم** و انافا که با فغانی چند بدستی از دیر ایشان ای باغی داشتند **سبحکم** و در نجات و  
 بر خورده ای و هم ایشان را در یا باغی معیت **ثم یسبحهم مع عذابکم** پس بر دایان از انجا بسا



٥٢

ی هدی را به دیو باجی که دلالت بر کرمه نمود و خود را انکه بیعت و بیفای خود بود و ما ایشان را پیوسته میخواندیم  
از عیسی ایستاد و گفت: من خود را میخوانم که در کتب انجیل از من زبده و مخلص بنامی که  
الْمَلَكُوتُ قَوْلًا ماخیزم ترک کند و کسان ما را خدا یاران خود را گفتار تو همین که خود را  
پسندید و ترک خدا خود کردید و مَلَخْنِی لِسَیْمِی و ماخیزم ترک از کنان بکنان بگوئی ۵  
اِنْ نَقُولُ اِلَّا مَعْرَکَ بَعْضُ الْهِنَا سَمِعُوْهُ غَیْبِیْمَ ما در شان و سر کار رسانید و این بر سر خدا  
خدا یان ما پیوسته و کردنی و صافی ما رجوع است یعنی چون مؤمنان که ما میگوئیم و دشمنان ما میگویند  
برای خود را میخوانند بجهت این سخنانی که بر لب میزنند و میگویند قَالَ اِنِّیْ اَسْتَدِلُّکُمْ  
اَسْتَدِلُّوْا کَنتَ عورده درستی گوئی که ما میگوئیم خدا یان را میخواند که باشد اِنِّیْ سَوِّیْ قُلُوبَکُمْ  
مِنْ دَیْمٍ و بر آنکس بپردازم از انجیل تا انجا میگردد و خود را یعنی و عبادت او دیگر بر شایسته  
میانزد **فَکَذَبُوْنِیْ جَمِیْعًا** پس یکدیگر یکدیگر پس بر من عیض شوی یکدیگر را رسیدن مراد  
آنست که شما خود را خدا و رحمت من افغان کنید **ثُمَّ لَا تَنْظُرُوْنَ** پس مرا مهلت مدهید که هر چه  
خواهد در حدیث من بگوید کما فی اذن انذار من بجهت حدیث من از حدیث شما نشان دیشم و این جمله بیعت  
خود بود و کتب شما را بر سر کفر از ایمان اصل صورت و شک و کفر بخور و افشاند و بخواهی بر مباحثه خود  
بیج میگوید و افغانی میگوید و ملاطفت من بی ملامت میگوید و ایشان را بعد و شما و ایشان را در میان  
انگلی میزد و بعد از آنکه در دهر خود بزم اِنِّیْ قَوْلًا قَامَ داشت کَنتَ اِنِّیْ نَوَکْتُ عَلٰی اَمْرِکَ  
و کَیْ وَرَکُمْ بدرستی که من از کفر خود خدای کرد و در کاس و پروردگار است و هر چه کانت و هر چه  
با و ز کانت ما من و **اَبْرَآءُ الْاَوَّلٰی اَصْحَابِیْ** که جنت نیست سر کدای و اگر کدای  
سوی چنانی را این عقوبت بر می مالیت و قادر بر شما و جبار بر سر و عرفان را انکار هر چه که خواهم  
و ست تادر و ملات و غلب بر هر اِنِّیْ عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ بدرستی که هر چه که خواهم  
عادت هر متولی نزد او صانع میگوید و در حق اِنِّیْ وَرَکُمْ و اَنْ لَّکُمْ اَلْوَسٰی اَلرَّکِبِیْنَ  
امراض کید از وی و تحبیر بر فعل زشت خوشت و این باشد **فَقَدْ اَبْلَعْتُمْ مَا اَرْسَلْتُمْ**  
**وَبَدَّلْتُمْ** و **مُخْتَلَفٌ دَیْنٌ قَوْلًا** و **رَکُمْ** پس بدرستی که سواد را بنیاد بر  
کرد و رفته اند و در پیوی غایب و حق اِنِّیْ اَسْمَاعِیْمَ بَعِثْ بَرَاغَمَ فَرِیْدُوْنَ بُول و بر کفر و کفر  
شما را اهل کفر و **وَلَا تَرْکُزُوْنَ شِیْءًا** در زبان تو نباید رسانیدن ما یعنی چیزی را بر لبش نخام و با  
بزار و من اِنِّیْ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ خَفِیْقٌ بدرستی که هر چه که خواهم و هر چه که کانت  
یعنی اقول و افعال مرا بکار میبرد و جزا میبرد و جزا میبرد و زشت و زشت و زشت و من قوم خود را بخان  
پند بر پند و حکم زبانی و جزا ایشان را اندکست **وَلَسَّآءٌ اَمْرًا** و ملاکی که در آن من را مباد  
ایشان **بِحَسْبِ مَا هُوَ** و **الَّذِیْنَ اٰمَنُوا مَعَهُ** غایب از دهم خود را که از کفر کرد و بود و تو را















فيله

[illegible]











































از حال جرم بیشتر و زیاد و برادران میگردید مالک در میانی خود را خرد و چند عدد که بزرگتر بود و هر یکی  
و بعد در برداشتن و از ابو عبد الله مر ویت که خدمت در در و سبط آورده که بگوید چه بگفت الله مالک  
یوسف را بگوید **و کان یومئذ من الزاهدین** و بود که برادران یوسف را بگفتند ای یوسف ایضا از این دهم  
از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
تا زمانی که در سجن برده که در روز یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
بودی هلم می از من و صبر بجا و زود می حق بفرستید ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
خود آورده که چون مالک یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
ان خبر برکت از معقود شود به است که از این برکات یوسف بود پس نزد او آمد و گفت فوجی که گشت  
آنگاه یوسف بنی ایمن بن ابراهیم مالک را در بر گرفت و نیسا در گرفت و مالک مردی عاقل بود و در  
او را در زندان داشت و از یوسف انقاس کرد که ما کنان تاسی میاورم از فرزند یوسف و بعد یوسف را در زندان آورد و از  
بر داد و هر چقدر که در انچه مالک مالک یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
خل و بخیل حاضر کشید چون یوسف را چشم بپوشید و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
مکن که بدکان که بای را از انچه و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
مردم مالک از انچه حال مرا یاد آمد که ملت به نیاخته و دوزخ را فرمود که بگوید ای بنو عاصی را و غل بگردان  
فرد که در انچه از طوق فرمان ساجد است دست و پایش بزمین کشید که در انچه از فرمان ما بگردان  
مالک از انچه گفتار حقیر شده آهسته و کمالاتی ملامت می ترازد و نظیر حواریان بنویسید و از انچه  
نیتان بروند و ازین منزل کوچ کنیم بنوا بای و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
بنویسید و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
فرزند ان بنویسید و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
چرا میگوید و در هر دو سکون و خرد و عیادت ای مالک عجل بار فرات ندادم دست و پا برده و در  
خرد و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
از قبح و دیگر ادبانشان نیافتم چه بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
و اگر ایشان مراد دست پیدا از من ایشان نزد دست میورم و گوی و نما و ایشان بگویند که مالک از  
داد که ای جوانان آهسته باشو که این ملامت بجا که از انچه عیادت و یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
و انچه کن یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
و شکر کرد بدو درم داشتی و بعد در هر یک که توانی و مراد است ای عزیز من کشید و من طریب مبتلا را از یاد  
مگذارد و بگوید که در انچه و یوسف را در کمال گرفت و گفت ای احسان برادر من و انچه و کا بگوید ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
پس شرف را آورده و یوسف را با یوسف و غل و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام

در خوبی را بروی موکل سلطنت و کار و انچه جانب مهر و ان شد یوسف از غلبه نگاه میکرد و میگفت ای  
پدر بدود باش که در غیبتی و دل بدی که تمام ای خواهر از من فراموش مکن که من ششده و دل  
سوزهای ترا یاد دارم کار و ان چه صحبت میراندند که بود که مقابله ای سخن رسیدند یوسف در گرفت و  
ماد خود را دیدن بی اختیار خود را از بالای شتر بر میزد و از انکه در تربیت عهد کوکی یاد کرد و هم شفتن  
مادری بجا می آورد و عظمت حضرت چوین با ان خسان برده ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
مهربان سر برادر و پرده خالت و از انچه در کن و نگاه کن بجال فرزند خود که کل بر گرد غنایان و اسیر و از  
پلاس گفتند و شایند و دست و پایم بزمین رفته و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
سوخته از من و حاصل صبیح برسد که ای فرزند پسندید و ای نور هر دو دیدن نیسا از انچه مراد بود  
ساختی اند و مرا ای فرزند نامزد و در غم مرا نیسا کردی و جان مرا بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
در میدان مراد بر تو ای الا شت اما چوین روز و شش و غلای که موکل یوسف بود که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
بر شتر نرید باز پس دید که بر سر قبری ششده داد نام میگوید ای بنی هم جفا کار و دیو قهر  
و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
غلام حواریان دست گفت که تو گریز بانی یوسف چه بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
اقتاد فی الحال تنو باد فکراتی بر کن و بغیر از بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
باش ای سنگدل بیاد و گفت بشری معامله منست چه من این سلامت بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
و دم و اواب در دیده بگرد این بد در دل اندر و نزد این حال ای صودت واقع شد مالک گفت ای سلام  
سبب بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
چگونه بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
من سر سبز و پای کرین دارم اما بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
برید گفت مادرم هرگز اندیشه نگردد که با غل و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
گفت ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم از گفت و یا بگوید یوسف که یوسف را بگفتند ایضا از این دهم  
و فقه و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
کافی از دل برده برادر من کار و انچه در انچه و انچه از انچه که ای حواریان ای کو  
که بر انچه و بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام  
حال مشاهده کرد و در سلامت بختا و قضا و کائنات در داشت مالک گفت ای سلام















五

[illegible]































































[illegible][illegible]



















الحمد لله

五







































[illegible]

الاعتناء











































و انود هالك ساعتي رويان دايك سوكا اهل بشكوف و لانت فيض و مياش  
 و نكدي و ميا كركان الخ و كوكنه ان اهران الله مع الذين اتقوا  
 بدره كجولي جنة و داي بالانت كره و كود و انزلت و معيت

و از نام مجبور الصالحین روایت است که هر که در شب جمعه درین سورت بخواند ای کرم الله وجهه و از این کلمات

خواهد گشت لطیف باشد و گریه و آواز را نشنود و در پیش رویش است و حق تعالی  
و رفیع لطیف است انکه بهیست تقدس حق را نبیند شد و ممکن است که از او حاصل نموده قرص  
بحدایت می فرستد و گویا در آیه و ثابت گشته و هر که از آن در میان است و می بیند باشد و با جمیع امامت

پشت بر او افتاد و او را در بر و چوین بر طاس افراشتن می کشید و گفت بر نشین از اسب گفت بفرم آنکه  
حقیقت در درو قیامت بر من عار شود و حضرت اعلیٰ شد کسو از تن خود بر پشت ساقی بگام گرفت  
و ساقی بر هر چه بر لب و چوین بر لب درست داشت کن بود و آنچه گرفت تلبیس نقوش و رسد حق و بیجا و عام

بر روی ظاهر مشهور میسر مرا احسان و دیار و انعام حق و دایم موی کردن او سبزه سمرقانی و سفید باغهای او در  
حکم میبود و سواد در عرفان چون شب باغزاید باهاجشاید و برهم دهند و خوار اشع که بد با هیچ که  
تعالی الخالق و مکرر الخالق لا اله الا الله الخ و م از باج که ختم بر خشنمیدم که بلیت خیمه او از

چلی اورد که کهنه زن کاغذ بدو بخاری تالی گفتن آن نوشته که عیسی مرده و زنده افتاده تا قیامت بخرام تا وقت  
کفر عیسی از دور نمی آید و کوشش از دور برکت اوست سیاه بدم و دودی بغلیه بدم که افاق از پرشش پس  
الله با لاله زار و فرشتگان بسیار بدم که عیسی ایشان خیزد و انان شود و میان ایشان نشو و بدم که او را هزار هزار







































٥٦

[illegible]



















































[illegible]



















